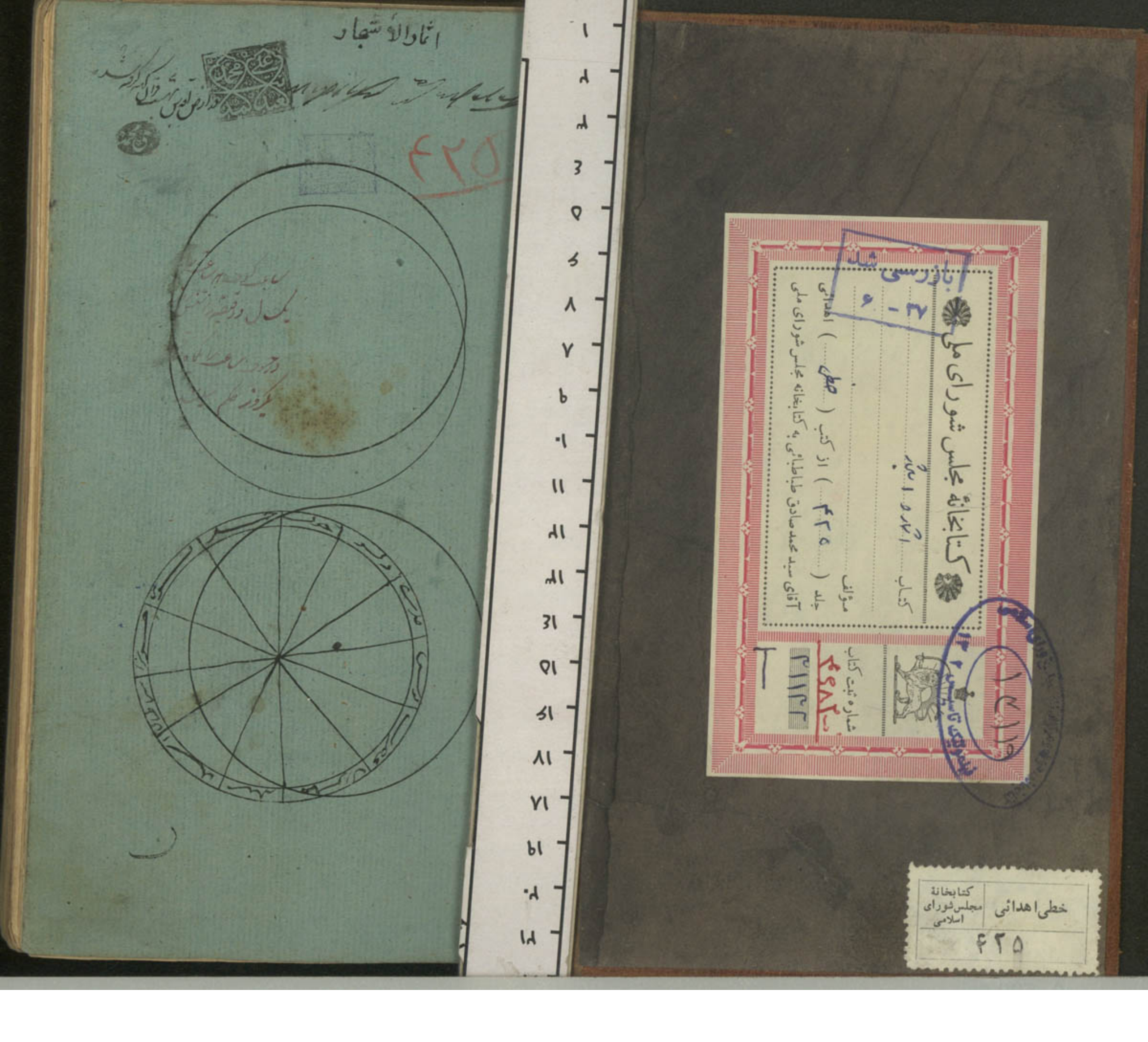
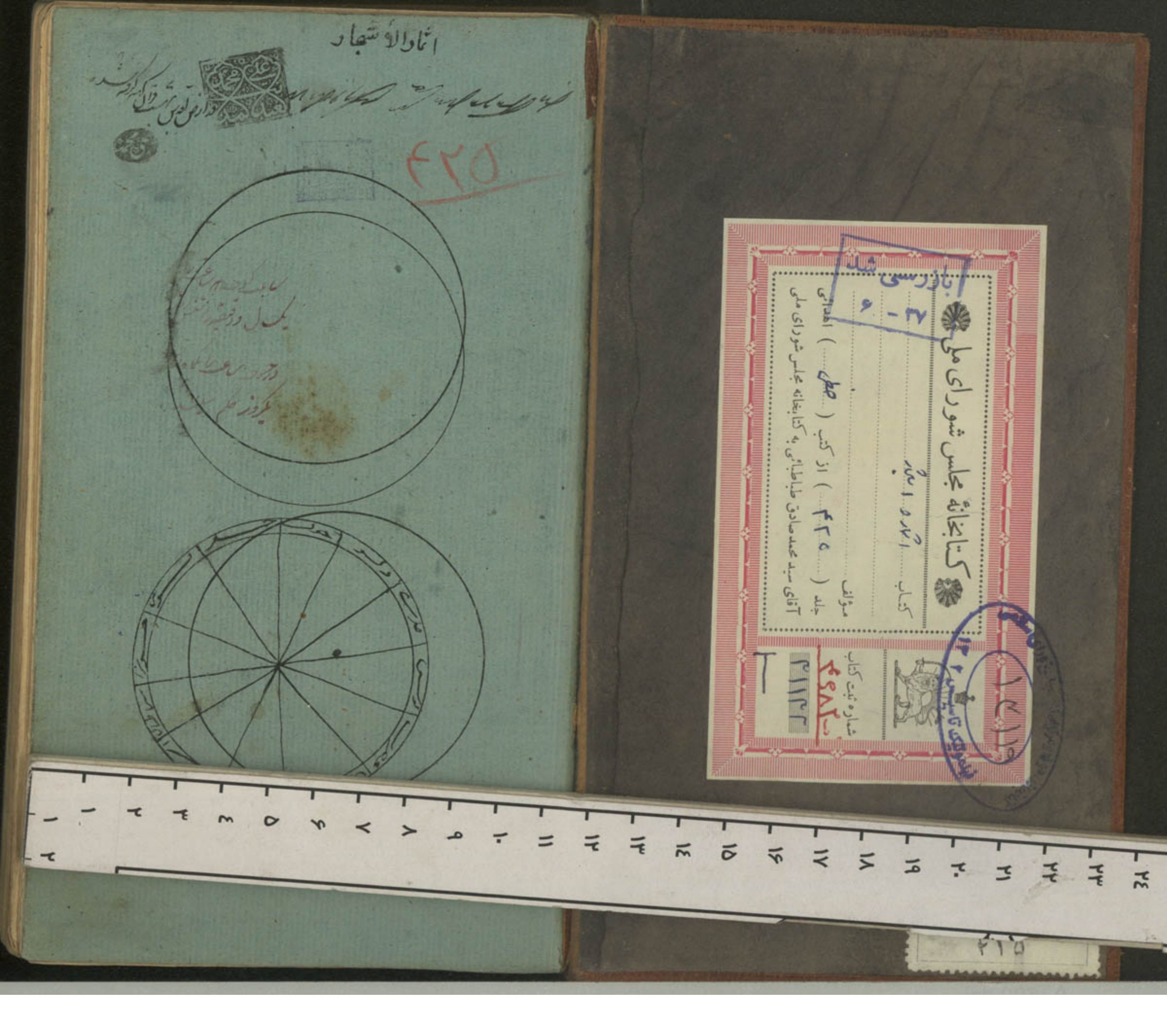
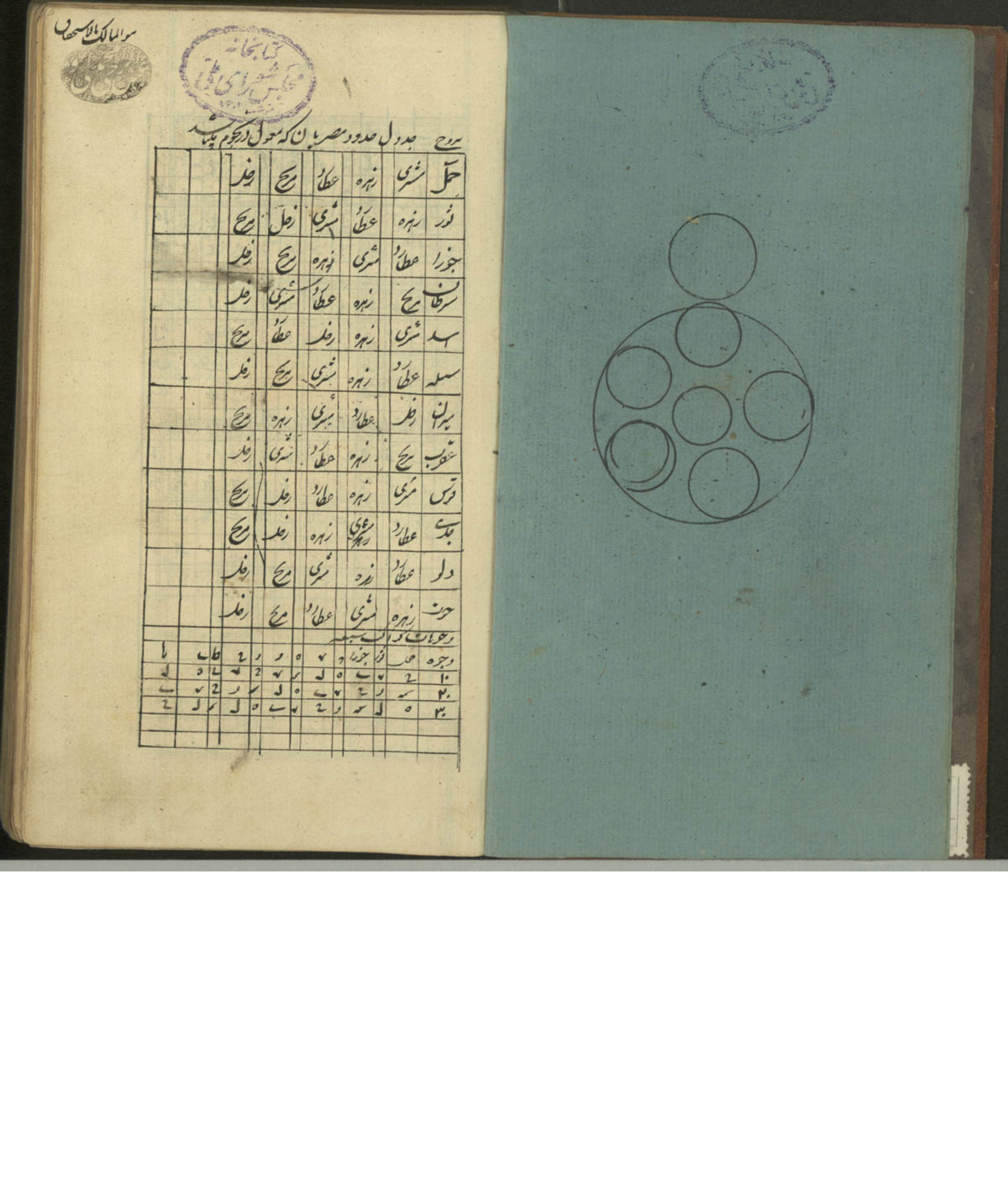



اثمار الاشجار
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۴۲۵


اثمار الاشجار
۴۲۵
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بازرسی شد
کتاب
مؤلف
جلد ( ) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب



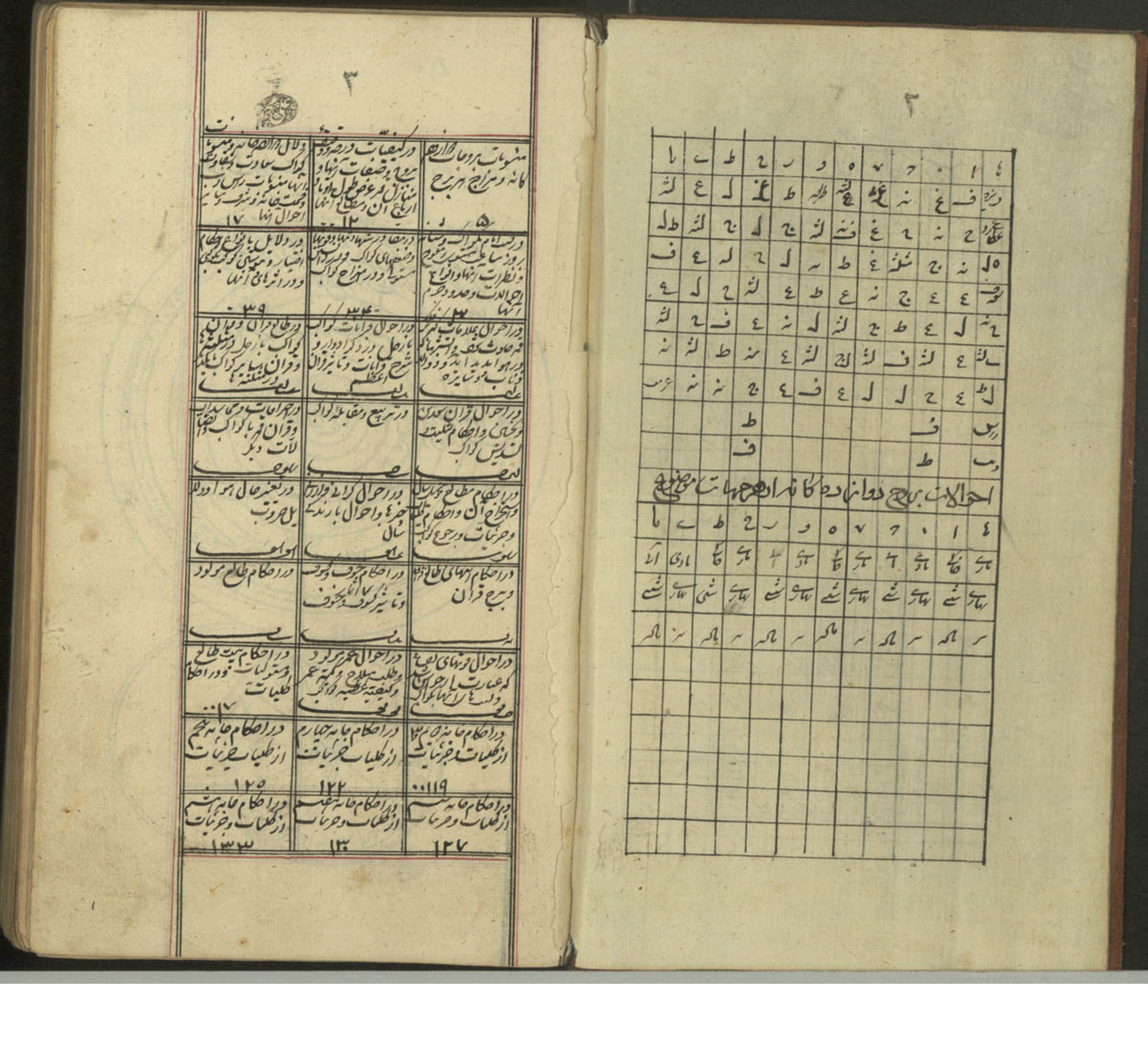


بروج جدول حدود مصریان که معمول در نجوم می‌باشد

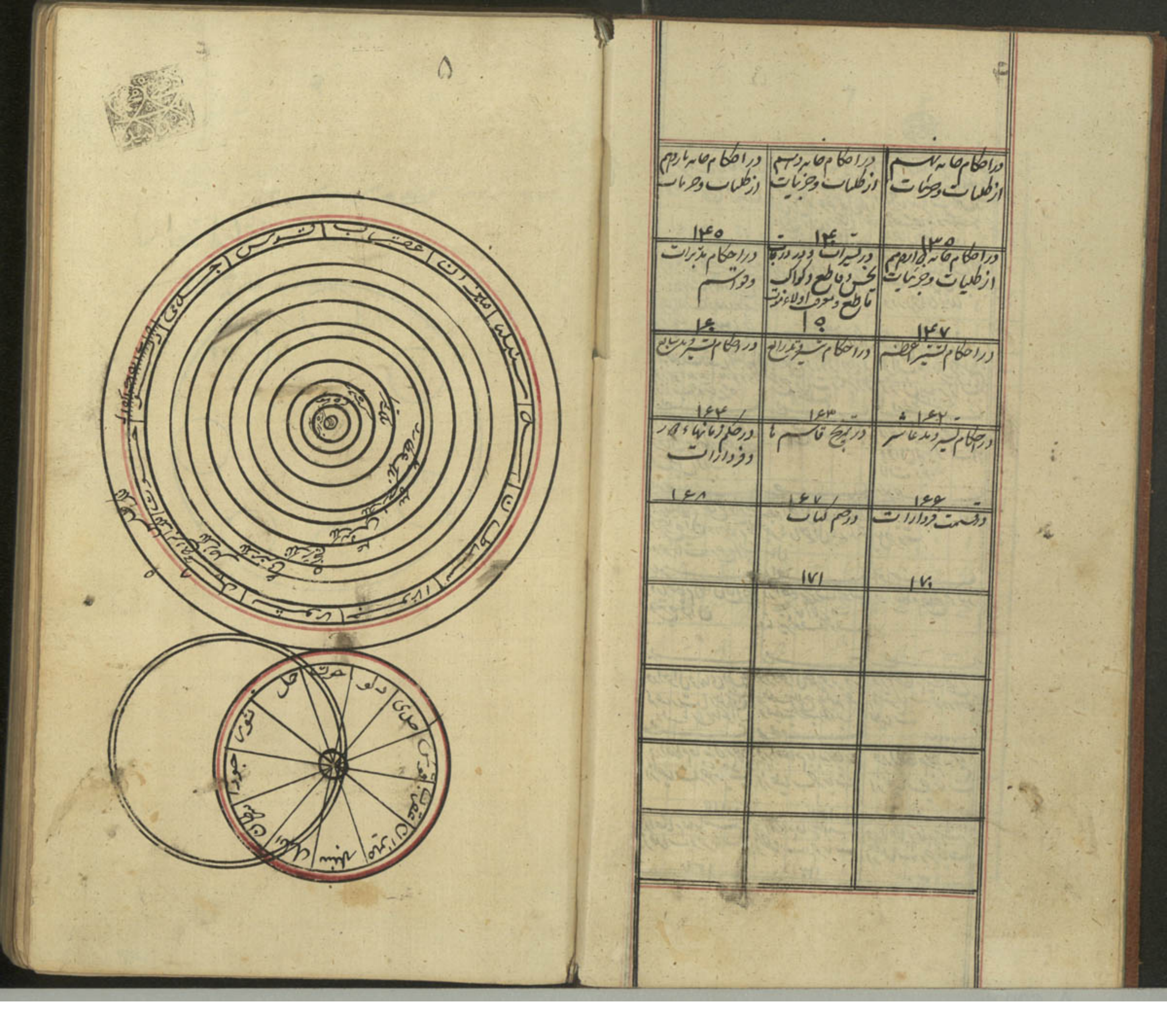
بروج							
حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل		
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ		
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل		
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل		
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ		
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل		
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ		
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل		
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ		
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ		
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل		
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل		

وجوهات کواکب سبعه

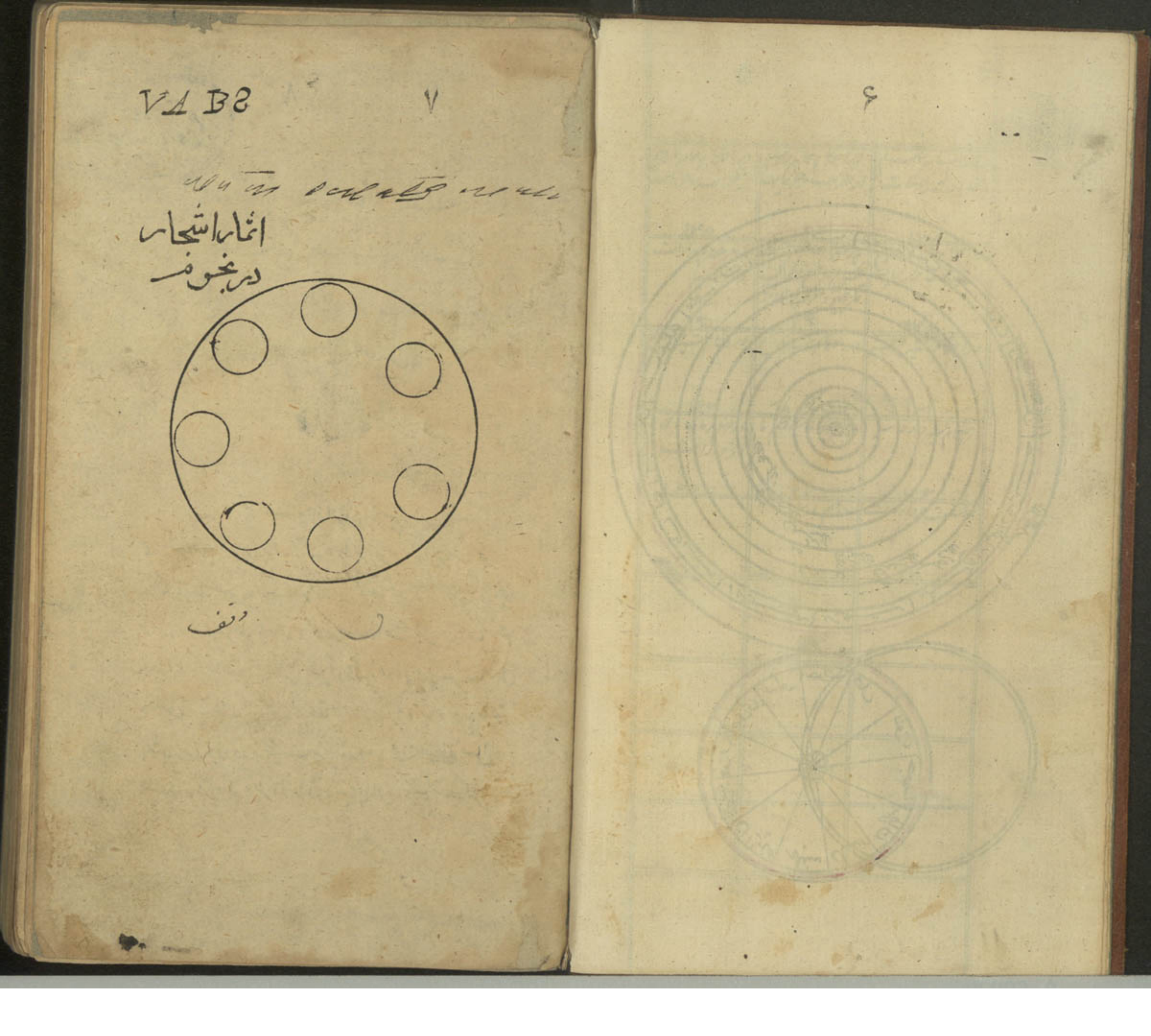
وجوه	حمل	ثو	جوزا	د	٧	٥	و	ر	ح	ط	ب	ما
١٠	ح	٧	ب	٥	ل	بر	٧	٢	٧	ل	٥	ل
٢٠	سه	ر	ح	٧	ب	٥	ل	٧	ر	٢	٧	ب
٣٠	٥	ل	سه	و	ح	٧	ب	٥	ل	٧	ل	ح

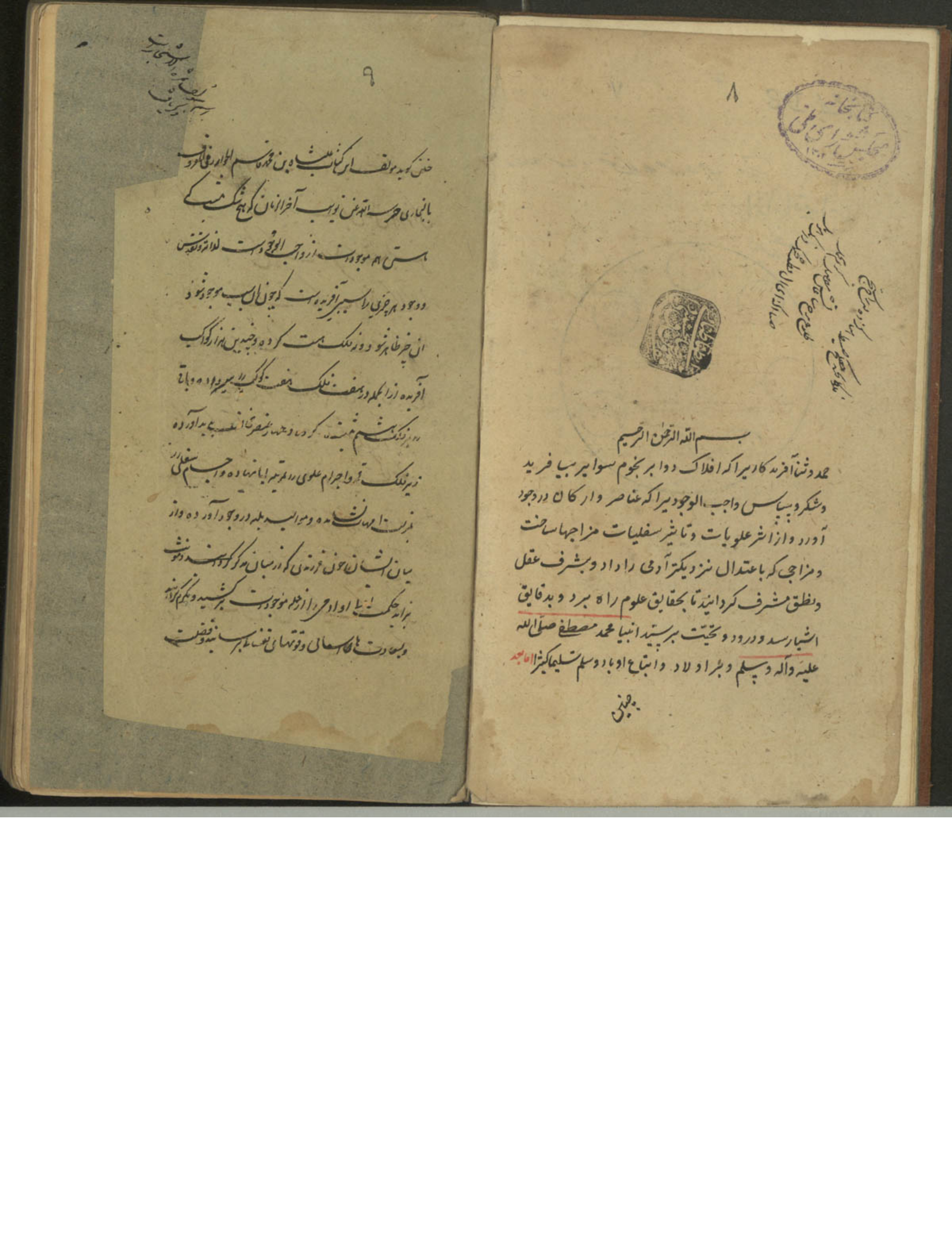


احوالات بروج دوازده گانه از جهات مختلفه



حمل
ثور
جوزا
سرطان
اسد
سنبله
میزان
عقرب
قوس
جدی
دلو
حوت


VA B8
٧
٦
اثمار اشجار
وقف



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوار بر نجوم سوایر بیافرید
و شکر و سپاس واجب الوجودی را که عناصر و ارکان در وجود
آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت
و مزاجی که باعتدال نزدیکتر آدمی را داد و بشرف عقل
و نطق مشرف گردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق
اشیا رسد و درود و تحیت بر سید انبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و بر اولاد و اتباع او باد و سلم تسلیما کثیرا اما بعد

چنین

چنین گوید مولف این کتاب ملکشاه بن محمد قاسم [illegible]
بانیهای حرمت اتهم عن نوب آخر الزمان که هیچ شک نیست که
هستی همه موجودات از واجب الوجود است لذاته و تقدس
و وجود هر چیزی را سببی آفریده است که چون آن سبب موجود شود
آن چیز ظاهر شود و نه فلک هست کرده و چندین هزار کواکب
آفریده از آنجمله در هفت فلک هفت کوکب را سیر داده و باقی
را در فلک هشتم ثابت گردانیده و چهار عنصر که پدید آورده
زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه ابا نهاده و اجسام سفلی را
مرتبه امهات نهاده و موالید ثلثه در وجود آورده و از
میان ایشان چون فرزندی که از میان همه گزیده است و خوش
برآمده حکمت الهی آدمی را از جمله موجودات برگزیده و بکرم کرامت
و سعادت کمالات و قوتهای نفسانی برسانیده و فضیلت

او بر جمیع موجودات و از حرکات کواکب [illegible]
کرده‌اند یا در این عالم بیک طرفة العین چندین هزار خبر کون
و فساد پدید آید که هیچ یک بدیگری مانند نباشد پس
پادشاه بحقیقت اوست و افلاک دایم نصب کردگان
او و مدبران حضرت او کارکنان تقدیرات و ارادات او تعالی
و تقدیس لیکن تأثیرات اجرام علوی در آدمی بیش از آن
اثر کند که در دیگر حیوانات و نباتات و در بعضی از آن اثر ظاهرتر بود
که فیض آلهی در وی بیشتر باشد از این جهت است که احکام
نجومی بر شریفان عالم درست تر آید و درست تر بود

فصل شرائط احکام بسیار است اما از وی ناگزیر
بود آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم
دارد تا تواند امتزاج دادن و فرق کردن میان سعد و نحس

و [illegible] تصحیف و امثال آن و در قسم طبی یا نجومی باشد با کثرت
تجربه بود با قوت الهی چنانکه بطلمیوس گفته است
در حکم و جای دیگر میگوید احکام علمیه ظن است و علم ظن میان
گمان و یقین باشد پس اگر گمان از میان برخیزد یقین
باشد و یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک نیست
که هیچ میان رگ زده و زخم خورده فرق دشوار تواند کرد بلکه
و میان خفته و مرده همچنین اگر کسی گوید که فرق تواند کردن
از حقیقت صنعت جز بدان دلیل ثابت شد که احکام علمیه
ظن است و غلبه ظن تمامی بود صدق و کذب را پس باید
حکم قطعی کردن بر جزوی جهت آنکه کلیات احکام ممکن
نباشد و جزویات را نهایت نبود و چون مقدمه دانسته
شود وقتی که طالع که بر طالع مولودی حکم خواهد کردن تقویم و تعلیم

وبلد مولود و احوال دین و دولت او را معتبر دارند و صفت
پادشاه وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کنند
احوال پادشاه و اقلیم و ناحیت و شهر و هوای او را نگاه دارند
که اقلیم و شهری قوی را مزاجی دیگر است و مزاج قران
اضعف دلیل او را نگاه دارند چون اجرام علوی با اجسام سفلی
به هر جزوی و موضعی بقدر استعداد خود قبول کنند و متأثر شود و آن اگر
مانعی نباشد چنانکه آفتاب بر همه کوکب یکسان تابد اما
در کوه بدخشان لعل پرورده شود و بکوه دیگر نبوده پس
معلوم شد که اثر کواکب الی ظاهر شود که استعداد قبول
اما اهل مولود را از آن نگاه دارند که اگر پادشاه هر چند بد طالع
بود سعادت بیش از آنکه بادیه نشینان یابد و هوای اقلیم
و بلد را از آن اعتبار کنند که دلیل های سرما در شهرهای گرم گرمهای [illegible]

نکند

نکند که در شهرهای سرد رنگ و صورت بچگان
خطا یا همان نباشد که بچگان روم و هند و احوال
پادشاه را از آن نگاه دارند که رعیت بر دین و روش
پادشاه وقت باشند پس باید دانست که تفاوت
احکام طالع سال عالم و مولود آن بود که بعموم خلایق
بازگردد و احوال عالم و این یک شخص معین پس هر حکم
که خواهد کردن اول دلیل آن طلب دارد چنانکه گفت
آن گفته شد و البته بر یک دلیل هیچ حکم نکنند تا دلیل
بیشتر بود بر یک جزو آنچه گوید از علم و فکر
و اعتقاد گوید و دیانت و امانت نگاه دارد و لطافت
طبع و فراست خاطر و صفا دل با پاکی سیرت بالاتی
یاد کند و شفقت و راستی و رحمت پیش گیرد و حاجت

حق را مقدم دارد با شمر احکام او درست افتد و بخش در
خور وقت و لایق و مناسب زمان گوید اما اگر نحسی از سهم الغیب
بدرجه طالع افتد با شمری با سهم الغیب بود یا ناظر بود و بروج خاصه
عطارد ان
که سهم با سهم او با سعد ناظر بود احکام او بحص غالب
راست آید اگر چه درین علم کم تفاوت افتاده باشد اما آن
نادر بود چون این شمر الطف علوم گشت بدانند که این مجموعه
این کتاب را بر سبیل اشتی زر نهاده و بر شجره را اشعاب
واثمار **شجره اول** در صفات و منسوبات بروج و کواکب
ثمره دوم در احکام قرانات و اتصالات و دیگر **ثمره سیم** در احکام **ثمره
چهارم** در احکام موالید **ثمره پنجم** در احکام تسییرات
و ادوار انتحار و اشعار نام کرده که این اثمار از اشجار بوستان
روحانی و عالم الهام و بانی رسیده بود و بسبب عنایت ازلی در

استادان

استادان مشفق پس این فواید را ایثار کرد از راه فقر
و شکستگی نه از روی پندار و هستی محروم زادگان و دوستان
بعد ازین در دین این یادگار دارند و از حق تعالی توفیق خواست
در اتمام او و ما التوفیق الا بالله **ثمره اول در صفات و منسوبات بروج**
و اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم سبعه بر ترتیب هفت
کوکب و نمودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن
حالات و دلیلها در هر وقت و این ثمره هفت شعبه است
شعبه اول در صفات و منسوبات بروج چهارده
ثمره **شعبه دوم** در طول و عرض عالم و ارباع عالم و اوتاد
طالع و منسوبات بروج و کواکب شش ثمره **شعبه سیم**
در صفات و منسوبات کواکب سیاره و راس و ذنب
نه ثمره **شعبه چهارم** در اقسام بروج و کواکب بیست ثمره

شعبهٔ پنجم در نظر کواکب چهار ثمره شعبهٔ ششم در
مقادیر نهارتها و قوتها و ضعفها کواکب هفت ثمره شعبهٔ هفتم
در احوال دلایل انواع مختلف نوزده ثمره شعبه اول
در صفات منسوبات بروج چهارده ثمره ثمره اول

منسوبات حمل

در صفات و منسوبات حمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب در نوزده درجه
و وبال زهره و هبوط زحل است و مزاج او گرم و خشک بر طبع آتش
نهاری مذکر و روزی و شرقی منقلب و رنگ سرخ و سعد و جنوب
صورت او چهارپای الوجه موی و رنگین و سبک روح دیار بابل و بکاخ
دوست و تیز شهوت و بسیار فرزند و از مردمان دلیل بر ملوک
و امرا و لشکریان و مبارزان و ارباب سلاح و حرافان قهرمان
و اگر منحوس بود دلیل کند بر دزدان و رنده و اوباش و فتنه انگیزان
و عیاران و طباخان و قصابان و سلاح سازان و [illegible]

دارجواهر

و از جواهر مس و آهن و گوشوار و تاج و سر سنه و از جایها دلیل است
بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عامات و مقام مس گران
و آهنگران و مطبخها و اصطبل گوسفندان و سلاح خانها
و از خویها دلیل است بر مزاج و طرف و تباره روی و دستان و دلیری
و خشم و کینه داری و حاضر جوابی و بسیار آوازی و از رودها دلیل است
بر جحران و گوسفندان و اسب کافته بود و بسر و دارو و از نباتها
دلیل است بر فلفل و دارچینی و زنجبیل و کبابه و قرنفل و از شهرها دلیل است
بر بابل و فارس و آذربایجان و ولایت طبرستان و از اعضا دلیل است
بر سر درد سر و چشم و ورم و باد و دگر کوری و کری و کلف روی و برج مهیی از
درم آواز ثمره دوم در صفات و منسوبات برج ثور

منسوبات ثور

از خانهای زهره است و شرف ماه و وبال مریخ و مزاج او سرد و خشک است طبع

خاک و بهاری است و مونث و شبی و جنوبی و با رنگ
سفید و روشن و نکاح دوست و بر شهوت و کم فرزند
بود و از مردم دلیل است بر مردم زرگر و باش و معروف و ملک
زادگان و وکیلان و عاملان و زینت داران و خاتونان و مطربان
عفیف و چون بد حال بود بر بادران و مطربان و مردم احمق و مکاران
است و از زمینها دلیل است بر آنکه شرقی بود و منزلها و سر نهاده که
نو رسیده بود و از جایها دلیل است بر اهل بستانها و سبزه زارها
و هر جا که دواب دارند و بکوه نزدیک بود و جایها که در وی انبار
نهند و از شهرها دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و عراق عجم
و اسکندریه و فرغانه و هراه و از خوبها دلیل است بر خوبی که اهل
دیگر تهمت و عفت و نامفیدها ارد و از دواب دلیل است بر گاو و گاومیش
و شتر و فیل و آهو و صحرائیها و از مرغان دلیل است بر کبوتر و فاخته و بلبل

و از جواهر

و از جواهر دلیل است بر طوق و حمایل کردن سفید از لعل و بلور
است بر گردن و جسم معقوم و زنگها و عقیقها دادن و از بیماریها
دلیل است بر درد گلو و آنکه بر اطراف گردن حادث شود
و بهی است و پیاز او و از ثمره سیم درخت و نبات

جوزا

برج جوزا برج جوزا خانه عطارد است و شرف راس و وبال
مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب
و زهره و مزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهاری و مذکر و روزی
و دو جسدین و نوری و برنگ سفیدی که بزردی زند و
خوب صورت و بسیار نکاح و بسیار فرزند و در پارسال بماند
و از مردم دلیل است بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان
و نقاشان و دبیران و تجار و عمال و شعرا و اکابر و چون
بد حال بود دلیل است بر طراران و کیسه بران و شاعران

بر کوی وکسانی که در کارها تعطیل کنند و از بنیانها دلیل است
بر درختان عالها و میوه دار و درخت جوز و بادام و میوه‌های
با نمو و آنکه در وی [illegible] و انواع دار و ها و عطرها و از جایها
دلیل است بر کوهها و غارها و شطها و بادگیرها و جایهای بازی
گران و دیوان خانها و بیرستان و مکتبها و جایهای رعنا [illegible]
و از شهرها دلیل است بر مصر و گیلان و موقان و اصفهان و گرگان
و از خویها دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات
و حکمت و بزرگ جستن و بر خاطر و [illegible] و از حیوانات
بر جانوران برنده و مرغ خانگی و قمری و آنکه با مردم انس گیرد و از
اعضا دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماری
دلیل است بر نشانها بر روی [illegible] از بادها و [illegible] بلند آواز

سرطان — نمره چهارم در صفات و منسوبات برج سرطان

برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل
بمزاج سرد و تر بطبع آبی تابستانی و مونث شبی و منقلب
و شمالی و بر رنگ اسمر و بسیار فرزند و ناپایدار [illegible] از مردم
دلیل است بر ملکزادگان و [illegible] و امیران آب و کشتی
بانان و ملاحان و غواصان و شرابداران و [illegible]
و اگر بد حال بود دلیل کند بر حامیان و سقایان و فقاعیان [illegible] میفروشند
و از جایها دلیل است بر دریا و آبگیرها و رودها و جو
ضها و آب خانها و از شهرها دلیل است بر ارمنیه و [illegible]
و بحرین و مشرق خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است [illegible]
بر آنکه از آب روید چون قصب [illegible] و مانند آن و از خویها دلیل است [illegible]
بر آنکه [illegible] بر [illegible] و [illegible] و کم همت و از اعضا دلیل است
بر سینه و پستان و [illegible] و روده و از بیماریها دلیل است [illegible]

روی گری و کلی و بی‌بسی و سستی اعضا و درد پیوندها و از صوابات
دلیل است بر آنکه در آب بود و خزنده کان زمین و برج گنگ
و با آواز **ثمره پنجم در صفات و منسوبات برج اسد**
برج اسد خانه آفتابست و وبال زحل و اوج برج و مزاج
گرم و خشک و تابستانی است و نر و روزی و شرقی بزرگ
سر و سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت
و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ملوک و سلاطین و سرداران
قوم و نزدیکان پادشاهان و جوهریان و حرامیان و سکه
داران و درم زنان و اگر بد حال بود بر مردم آتش کار و مطبخ ساز
و روی گر و برنج گر و از خویها دلیل است بر گردن کشی و بزرگ
باشی و بر خشم و کینه داری و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیل
است بر لعل و یاقوت و زر و در حقات و از جایها دلیل است

بر خرگاه سلطان و قبه‌های عماری و سراهای مذهب و دار الضرب
و کوههای با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است (و قلعه‌ها)
بر اطراف شرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و کرمان و دیلم و
طوس و سیستان و بیت المقدس و از جانوران
دلیل است بر پلنگ و یوز و شیر و شکاری و گرزه مار و آنچه
گزنده باشد و از نباتها دلیل است بر خرزه و آنکه
تریاک باشد و از اعضا دلیل است بر پشت و معده و پهلو و عصبها و
و از بیماریها دلیل است بر درد معده و درد چشم و پشت و گوشی
پشت و گند دهان و بیماری سبعی است و بیاز آواز **ثمره ششم**
در صفات و منسوبات برج سنبله خانه و شرف عطارد
است و وبال مشتری و هبوط زهره و اوج مشتری و مزاج
سرد و خشک است بر طبع خاک تابستانی است و جنوبی
و مؤنث و زوج جسد است و شبی و بزرگ اندام کون و خوب
صورت و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در بار
سایه میانه و از مردم دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان
و دبیران و مردم کافی و بانیان و عوانان و حکما و ندما و اهل فضل
و تمیز و چون بد حال بود دلیل است بر دکلاک و دلالان و قصابان

و تاجران و بیابانان و در اصل مردم سازجال و از خوبها دلیل است
بر خوشی گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و
دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و از نباتها دلیل است
بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنکه تخم دارد و از جواهر دلیل کند بر در و
زنگار و جزع منقش و ملون و از حیوانات دلیل است بر کبوتر و طوطی
و دراج و گنجشک و از جایها دلیل است بر سراهای علما و دیوانخانها
و انبار غله و حبوب و کشتزارها و زمینهای پر زروع و بازارها و جای
برده فروختن و از شهرها دلیل است بر اندلس و افریقیه و اطراف فرات
و کوفه و صنعا و جزایر شام و حدی از فارس و از بیماریها دلیل است بر علتهای [illegible]
و بیان و رگهای [illegible] و لاغری و کمی عقل و اگر از جوفها حادث شود و برج آبی است
و بلند آواز **ثمره هفتم در صفات و منسوبات برج میزان**
برج میزان خانه زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و [illegible]
بر طبع باد [illegible] است منقلب [illegible]
[illegible] و بسیار نکاح و [illegible] و بسیار فرزند و [illegible]
دلیل است بر [illegible] و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و [illegible]
و [illegible] لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و [illegible]
کار و راست دل و زبان و اگر بد حال بود دلیل است بر [illegible]

رمطربان و رقاصان و قیادت [illegible] از خوبها دلیل است

و امانت و راست طبعی و دوستی کننده بود و عاشق و کم جرأت و از
جایها دلیل است بر بادگیرها و بام خانها و کوشکها و منظرها و جایها
با نزهت و تماشاگاهها و بستان و کوههای میوه‌دار و مجلس خانها
و از میوه‌ها دلیل است بر آنکه لذیذ باشد و ترش و خوش بو و از
جواهر دلیل است بر آنکه از وی [illegible] کنند و [illegible] و میان
[illegible] و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و اطراف آن و بلخ
و [illegible] و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران
دلیل است بر هزاردستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی
و از اندامها دلیل است بر نشستگاه و زیر ناف و رحم و از
بیماریها دلیل است بر بواسیر و ورمها و باد فتق و زرد
گشتن روی و گرسنگی و درشتی و برج آتشی و بلند آواز [illegible] اندام
ثمره هشتم در صفات و منسوبات برج عقرب
برج عقرب خانه مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و اوج
عطارد و مزاج سرد و بر طبع آب [illegible] است و ثابت
و شمالی است و مونث و برنگ سرخ [illegible]
[illegible] بود و کم نکاح و بسیار فرزند و [illegible] و از مردم دلیل است
بر امرا و لشکریان و [illegible] و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و [illegible]

واگر بد حال بود دلیل کند بر مکاران و ساحران و عزیمت خوانان
و پیران زن و رونده و محتشمان و خادمان و شعبده نمایان
و دست کاران و جراحان و درزیان و نار استان و آب
کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان و کسانی
که بر خود زخم زنند و آتش نهند و خود را زنگ دارند و احمق بوند
و کاهل و از جوهرها دلیل است بر فضه و روی و رنگ حیلت
ساختن و مس و روی و کینه داری و از جایها دلیل است بر کنارهای
آب و چشمه ها کنده و جایهای پر آب و آنجا نها و پارکین و چراگاه و زیر زمین
و سیاستگاه و قمارخانه و دزد خانه و خرابات و از شهرها دلیل است
بر بلاد حی رود و دشت عرب و یمن و خوزستان و قومس و آمل و صار و نهاوند
و تبریز و از نباتها دلیل است بر قصب و درختان بی میوه که بر لبهای رود
بوند و برادر و سهل و بر خواهر دلیل است بر جاوی و کرد کوار و شیخ
و عصا و از جانوران دلیل است بر حیوانات آبی و خوک و اژدها
و جنبنده کان نغز و ماران و از بیماریها دلیل است بر سستی عصب و فهاد
بیماری در رحم و حبس بول و جراحتها و آب رفتن چشم و لکنت زبان
و کری و کوری و کلی و پیسی و برص گنگ است با آواز و بعضی گویند بلغمی است و از اندام

آبی و از اندامها دلیلست
بر ذکر و فرج و خصیه
و مثانه و میانه ران
صح

ثمره نهم در صفات و منسوبات برج قوس برج قوس خانه

مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج
زحل و حضیض آفتاب و زهره مراد اکرم و خنک بر طبع آتش شرقی و
مذکر و روزی و دو جسد بن و تیر ماهی و در پارسائی میانه بود و دیر
سفیدی گرایش گونی زنند و کم نکاح است و کم فرزند و از مردم دلیل است
بر ائمه و قضاة و فقها و وزرا و اصحاب صفه و اگر بد حال بود دلیل کند
بر نایبان قاضی و وزیران و مس گران و فلس گران و بیطاران و دوات
داران و ریاضت دهنده کان ستور و بیاعان برده و ستوران
و در اصل بر مردم میانه حال دلیل کند و از جوهرها دلیل است بر تعصب
کردن در کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و از جواهر دلیل
بود بر زر و نقره و برنج و قلعی و جرهای مرکب و از نباتها دلیل است
بر آنکه ثمرش بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و انگبین و از حیوانات
دلیل است بر اسب و استر و دراز قیمتی و شتران تیز رو کوش
چون ناقه و جازه و از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق
و دینور و بغداد و نشابور و جرجان و اصفهان و از جایها
دلیل است بر دار الضرب و دار القضا و صومعه و مساجد و جایها
ی اسبان و برده فروشان و حمام و از اندام دلیل است بر رانها
و رگها و عصبها و از بیماریها دلیل است بر افتادن از دواب و زخم

خوردن از چهارپایان و هر جانوری که مشغول شود و نیمه آخر او بهیمی است و نیمه اول
انسی است و برج ماراست ثمره دهم در صفات منسوبات برج جدی
برج جدی خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری مزاج
سرد و خشک است بر طبع خاک و جنوبی است و زمستانی منقلب
و مونث و شبی برنگ سیاه و ترش و نکاح دوست و زشت دوست
و بسیار فرزند و از مردم دلیل است بر علم داران و ارباب و لشکرکشان
و امرا و مردم پیر و مشایخ و اهل طریقت و اهل صحرا و شبانان و حمالان و اهل تهی
و خانه انها و قدیم و اگر بد حال بود دلیل کند بر گدایان و صیادان و فرودوران
و بزرگان و بنده کان و خادمان سیاه و چاکران و کلکاران
و گورکنان و مجاوران تربتها و از خویها دلیل است بر دروغ و انیشی در رویها
کنند و لجاج و فراموشی و بخل و امساک و قلت گری و راز داری و کم تهمتی
و از شهرها دلیل است هندوستان و حبشه و مکران و شرقی روم و
اهواز و از جایها دلیل است بر قلعها و حصنها و کوههای خشک
و سنگستانها و شورستانها و جایهای تنگ و با خوف و تاریک
و مسکنهای مسکینان و دزدان و جایهای سیاست و زیر زمین
و ترمدان و گورستان و جایهای خراب و کهنه و از نباتها
دلیل است بر انچه حیوانات خورند و انواع دارو ها و درختان بی میوه

دهان

مقویها
و خشک و از جواهر دلیل است بر سرب و سنگ و مغناطیس و کچ و
بوره و شوره و از حیوانات دلیل است بر گوسفند و بز کوهی و خرگوش
و شگال و بوزنه و موش و سوسمار و از حشرات زمین آنچه مضر باشد
و قوی و از اعضا دلیل است بر زانو و پیوندها و عصبها و آواز و از بیماریها
دلیل است بر تنگی دل و تنگی و کری و پیسی و کل و زشتی صورت و برج جدی
ضعیف آواز است و بعضی گویند بی آواز است ثمره یازدهم در
صفات و منسوبات برج دلو برج دلو خانه زحل است و وبال آفتاب و حضیض
مریخ مزاج گرم و تر بر طبع باد و زمستانی است و ثابت و مغربی است
و نر و روزی و برنگ عسلی گونی که بسیاهی زند و کم نکاح و اندک
فرزند و از مردم دلیل است بر ملکان قدیم و زاهدان و حاکمان
و مشایخ طریقت و پیران پیش قوم در کارها و معلمان و عقلا
و اصحاب ارصاد کواکب و اگر بد حال بود دلیل کند بر غریبان و خوانندگان
و طلسم سازان و افسون گران و فال گویان آنان که در جام بلور
و آب بنمایند و آتش پرستان و نیز اهل شک و کاریزکنان و
و نوشادر و تربیت لشکریان و در اصل بر مردم فرومایه دلیل است
و از خویها دلیل است بر عقل و تیز و رسیدن و بعید نظرها و باریک
نظری و تدبر و استکبار و صبوری و از شهرها دلیل است بر کوفه و حوالی آن و قزوین

ویار عرب و بحار و اطراف مغرب و بعضی از فارس و خوی از
گیلان و از جایها دلیل است بر کوشکها و عالها و آسیاها که از باد گردد
و بارخانها و خانهای ... گوکب کشد و خانهای بلند و منارها و خانقاه
و زاویه درویشان و پشته‌ها و از خشتها و آسمان رغان و کنشت
جهودان و از نباتها دلیل است بر ... خیار چنبر و سمور و روباه و کلاغ
و استرنگ و لقلق و عقاب و جغد و بوم و ستوران بارکش و از جواهر
دلیل است بر مهرهای سفالین و قلاده دواب و پیرایه که بر مردم کنند
و از اندامها دلیل است بر ساقها و استخوانهای ساق و عصبهای او
و آنکه قوی بود و از بیمارها دلیل است بر لنگی و عیبها از افتادن از بلندیها
و در چاه افتادن و لوی اندام و هر علتی که از سکته پدید آید ...
و بلند او از **نمره دوازدهم** در صفات و منسوبات برج حوت
برج حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد
و حضیض مشتری و مزاج سرد و تر بر طبع آب و شمالی است
و مؤنث و شبی و زمستانی و دو جسدین و نتاج دوست و بسیار
فرزند و بر شهوت و ... و از مردم دلیل است بر عوام ...
سادات و علما و قضات و حکام اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر ... حال
بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتیها و تخمهای گران در آب ...

و فوماهی ... و جهات ...
و از حیوانات دلیل
است بر سنجاب ...

فروشان و منافقان و جاسوسان و مزوران و از جایها دلیل است
بر مدرسه‌ها و رباطها و خرابه‌ها و سراهای علما و مسجدها و درب جامعها و سردابها
و کوهها که در دریا بود و ساحلهای مور و صیدگاه و از شهرها دلیل است
بر سیستان و طبرستان و مازندران و کنار و شام و مصر و اسکندریه تا حد چین
و بحرین و بصره و روم و سواحل اوستام و دریای چین و شرق و زمین ...
خوبها دلیل است بر خوشی خرج و گشاده رویی و سخاوت و لطف عفت و
حاقت و درازی و از نباتها دلیل است بر پنبه و قصب و سپید و آنکه ...
والو و میوه‌های شیرین و خوش خوار و از حیوانات دلیل است بر غازان
آبی و ماهیان بزرگ و فیل و گاومیش و از جواهر دلیل است بر صدف
و دانه بزرگ و عقیق و از اعضا دلیل است بر سرهای پا و کعب و از بیماریها
دلیل است بر نقرس و بسیار خفتن و اختلاجات و سستی و دردهای پاها و بینی
برج گنگ است و بی آواز و بعضی گفته‌اند شبی است **نمره سیزدهم**
در کمیت برج در هر برجی از این دوازده برج درجه‌ها
باشد که بعضی را تیره و منفیه خوانند و بعضی را مظلم و مدخنه خوانند
و بعضی را قیمه و بعضی را خالیه خوانند و بعضی را ذکر و بعضی را انوثت
و بعضی را سعد و بعضی را نحس و اینها را که باتفاق نحس داشته‌اند
اینها را باز گفته‌اند و جایها خوانده‌اند از آن اشمه در صفات

درجات خلاف بسیارست پس انچه اسعد اند و نحس باتفاق انرا
یاد کردیم وانچه دروی خلاف است بگذاشتیم اما درجات سعد
حمل […] ثور […] جوزا […] سرطان
[…] اسد […] سنبله […] میزان
[…] عقرب […] قوس […]
جدی […] دلو […] حوت
[…] پس اگر درجه طالع ازین درجات افتد یا درجه عاشر
یا موضع نیرین بود از دو نیر یا موضع سهم السعاده یا موضع صاحب
طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود سعادتهای عظیم رسد
از طبیعت آن برج بآن دلیل است و یکی از سعادتها که بعضی از اصحاب
احکام ازان غافل باشند اینست واما درجات نحس که انرا
یاد کرفته در حمل […] در ثور شش است
[…] در جوزا پنج است […]
در سرطان پنج است […] در اسد هفت است
[…] در سنبله نه است […]
[…] در میزان چهار است […] در عقرب شش است
[…] در قوس شش است […]

[…] در جدی هشت است […]
در دلو نه است […] در حوت شش است
[…] این است آن درجات که بازگفته اند اصحاب [illegible]
اهل [illegible] پس اگر یکی ازین درجات در درجه طالع افتد یا مرکز عاشر
یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعاده یا موضع دلیلی بکر بود یعنی هیلاج یا کدخدای
رسد و توقع مضرت بود هرچند که دلیل قوی افتاده بود
در درجات سعادت گفتیم و در اختیارات الی هذا نشاید که قمر در این درجات
بود یا درجه طالع ازین درجات کنند یا درجه بیت غرض را
ثمره چهاردهم در صفات مستویات بروج از طرفی مرکب از اول حمل تا آخر سنبله
شمالی اند وانرا عالیه خوانند ازانکه روز افزون بود و هر
[illegible] از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و منخفضه خوانند وانرا
ازانکه شب افزون بود و بروز اما از اول برج جدی تا آخر جوزا معوج
الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع
اند و دراز مطالع اما برجهای آتشین دلیل اند بر معادن و گرما و برجهای
خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و برجهای بادی دلیل اند بر حیوانات از آدمی
وغیره و [illegible] بادها و برجهای آبی دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارانها
اما برجهای آتشی دلیل بر مردم عالی همت اند و گردن کش و تکبر و بروج خاکی

وبیل اند بر مردم نفس و اخس و ملک و دروغ‌گوی و بروج بادی
وبیل اند بر مردم ز نقصان و تلبیس عالم و بروج که صورت آدمی اند
برجهای بادی اند و سنبله و نیمه اول قوس و بروج عیب‌ناک حمل
و سرطان و عقرب و جدی و بروج زشت صورت ثور است
و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت و با جمال حمل است
و سنبله و میزان و عقرب و حوت و بروج بریده اندام که انرا
مقطوع خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت
اما بروج دواب که بهیمی گویند حمل است و ثور و نیمه اول جدی

شعبه دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اقالیم
و منسوب بروج و کواکب و منازل قمر شش ثمره **ثمره اول**

در طول و عرض عالم و ارباع او طول عالم باصطلاح استادان از اقصای
آبادان از اقصی مغرب است تا اقصای مشرق است
با اقصای شرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک است
و مبدأ او بقول متقدمان از جزایر خالدات است و بقول متاخران از
ساحل بحر اوقیانوس که آنرا بحر مغرب خوانند و مابین ده
ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا است تا قطب شمال و آن
نود درجه بود و راست اما ازین نود درجه شصت و شش درجه معمور است

اما

اما موضعی که طول آن نود درجه بود و عرض او سی و سه درجه که نصف
معمور است الجار او وسط آبادانی و طول قبه گویند اما موضعی که طول
او نود درجه بیش بود و عرض او بیش از سی و سه درجه باشد
آن موضع را ربع مشرق شمالی خوانند و او منسوب بود
بمشتری و شهرهای معروف از بلاد مشرق است و ترکستان
و فرغانه و تاشکند و خجند و خوارزم و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روم
و ارمنیه صغری اما موضعی که طول او بیشتر از نود درجه و عرض کمتر از سی و سه درجه
باشد آن موضع را ربع مشرق جنوبی خوانند و او منسوب
بمشتری است و شهرهای معروف او بلاد هند است از اقصی مشرق و جزایر
هند و زمین سند و مکران و بعضی از خراسان و کرمان و عمان و فارس
و یمن و بادیه عرب اما موضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد و عرض
او کمتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوب است
بمشتری باوی و شهرهای معروف او حبشه سیاهان است و ارض
زنگستان و کناره دریای مغرب و زمین مصر و شام و بربر و شهری
که آنرا جنوب یار خوانند اما موضعی که طول او کمتر از نود درجه باشد
و عرض او بیشتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او
منسوب است بمشتری و شهرهای معروف اندلس است و ترجان

و ترک و صقالبه و ارمنیه گیرد **ثمره دوم در اوتاد طالع**
بدانکه طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد گفته‌اند و ثانی و خامس
و حادی عشر را مایل اوتاد و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را
مایل الوتد اند و باز دوم از طالع و ششم و هشتم و دوازدهم را ساقط گفته‌اند
پس چهار برج اوتاد اند و چهار مایل اوتاد و چهار زایل اوتاد و این
چهار که ساقط اند دو زایل الوتد و آن دوم و هشتم است
دو زایل الوتد و آن ششم و دوازدهم است و این چهار را ساقط از آن
سبب گویند که بطالع نظر ندارند **ثمره سیم در نسبت طالع با ارباع فلک**
درجه طالع دلیل شرق است و درجه سابع دلیل مغرب و درجه عاشر دلیل
شمال و درجه رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دلیل است
بر آن جهت که مابین شرق و شمال است و این ربع را مذکر و مایل خوانند
و او دلیل است بر عمر مولود در عهد صبا اما از درجه عاشر تا غارب
دلیل است بر آن جهت که میان شمال و مغرب است و این ربع
را مذکر و زایل خوانند و دلیل است بر آن جهت که میان مغرب
و جنوب است و آن را مذکر و مایل گویند و او دلیل است
بر عمر بر زمان کهولیت اما از درجه رابع تا درجه طالع دلیل است
بر آنکه میان جنوب و شرق است و این ربع را زایل و مونث خوانند

و او دلیل

و او دلیل است از عمر مولود بر زمان پیری اما برج طالع مذکر است
و ثانی مونث و ثالث مذکر و رابع مونث و همچنین تا دوازده خانه
طالع کواکب اگر در حس مذکر افتاده باشد **ثمره چهارم در نسبت**
ارباع عالم و بروج کواکب مطالع حمل و برابر آن در مستقیمات است
حمل و شمس و برج حمل منسوب است و سنبله بدو و میزان و قمر و برج سرطان منسوب است
و آنچه مابین سنبله و مطالع است از طرف شمال سرطان و مشتری منسوب است
و آنچه مابین منیب و مطالع است از جانب جنوب که زهره منسوب است
و عطارد و ثابت بر یک مشارک این کواکب و از آن جهت اما اول تعدیل
آنست که برج سرطان و مشتری دلیل عراق عجم اند و [illegible] و برج
میزان و زحل دلیل روم اند و برج عقرب و زهره دلیل [illegible] اند و برج
جدی و عطارد دلیل هند و برج اسد دلیل ترک اما شمس دلیل
مشرق و قمر دلیل مغرب است اما زهره و حوت دلیل ماوراء النهر
اند و حمل و شمس دلیل [illegible] خراسان و سنبله و برج دلیل فارس
و جوزا و عطارد دلیل شام و قوس و مشتری دلیل عراق عرب
و زهره و میزان دلیل خوارزم و سنبله و عطارد دلیل خطا و دلو و زحل
دلیل [illegible] و ثور و برج دلیل دشت قبچاق است **ثمره پنجم**
در احوال انتقال قمر قمر [illegible] است و [illegible] منزل است در هر دوازده برج

منازل
هر یکی از چند کوکب که آنها را خوانند و نامهای ایشان اینست
شرطین • بطین • ثریا • دبران • هقعه • هنعه • ذراع •
نثره • طرفه • جبهه • زبره • صرفه • عوا • سماک • غفر • زبانا •
اکلیل • قلب • شوله • نعائم • بلده • ذابح • بلع • سعود •
اخبیه • مقدم • موخر • رشا • پس این بیست و هشت ازین منازل
در ربعی اند از ارباع فلک البروج و بعضی از فصول سال منسوب
و بجهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت ببرج ربیعی دارند
شمالی اند صاعد و از ربعهای عالم آن ربع که در میان مشرق [illegible]
و شمال است بدین هفت منسوب است اما آن هفت دوم نسبت ببرج
صیفی دارند شمالی اند و هابط و از ربع که میان شمال و مغرب است
بدین هفت منسوب است اما این هفت سیم ببرج خریفی منسوبند جنوبی اند
و هابط و آن ربع که میان مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست
اما هفت چهارم ببرج شتوی منسوب اند جنوبی و صاعد اند و از
ربع که میان جنوب و مشرق است بدین هفت منسوب است
پس نود درجه از فلک البروج بر هفت منزل قسمت کرده اند
و هر منزلی که [illegible] را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده
است اما بعضی ازین منازل سعد اند و بعضی نحس اند و بعضی ممتزج اند

و بعض

و بعضی مذکر اند و بعضی مونث و بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی خشک
و بعضی تر اما اول بعضی آنست هر هفت که بفصلی منسوب است طبع
آن فصل دارد و بعضی آنست که گفته اند هر دو منزل که در یک برج افتاده
طبع آن برج دارند و آن منزل که مشترک باشد میان دو برج ممتزج است
اما اهل بابل و عرب و هند اعتبار بیشتر بر منازل قمر نهاده اند اما اگر خواهی
تقویم طلوع منازل نویسند آنست که منزل چون از شعاع بیرون آید
در بیابانها طلوع مقدم را در چهاردهم آذر ماه رومی علامت طلوع کنند
بر اول تقویم و بعد از وی هر یک سیزده روز طلوع کنند و در سال
کبیسه روی زبره را چهارده روز نویسند اما آخر چهار نقطه
انقلاب است شرطین در اول حمل است نثره در اول سرطان
غفر در اول میزان ذابح در اول جدی تمره هشتم در دلایل دوازده
خانه طالع بیت طالع دلیل است بر تن و جان و زندگانی و
آغاز کارها و تدبیر در [illegible] و اگر [illegible] خواهند کردن و طلبیدن
و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از [illegible] دلیل است بر سر [illegible]
مولود ثانی دلیل است بر مال و نفس و یاری کردن و کیفیت
آن و دخل و خرج و سخاوت و بخل و خوردن و آشامیدن و در [illegible]
است بر گردن و حلقوم و اطراف کردن بیت ثالث

دلیل است بر برادران و خواهران و اقربا و نقل از جایی بجایی و نیکی و بدی
احوال ایشان و حجت و اسو حسن خبرها و کیفیت هر یک و از اعضا
دلیل است بر بازوها و دستها بیت ثالث دلیل است بر پدر و مادر و
املاک و مقام بودن و ضیاع و عقار و جایگاه دفن کردن مال و دانستن
احوال پدر و در قدم مولود و عاقبت کارها و کیفیت هر یک و از اعضا
دلیل است بر سینه و معده و پستان بیت خامس دلیل است بر فرزند
و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و بیت المال الملک
است و خانه اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیکی و
بدی ملبوسات و از اعضا دلیل است بر پشت و جانب تهیگاه
بیت سادس دلیل است بر بیماریها و شناختن احوال بندگان
و پرستاران و دستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هر یک و
از اعضا دلیل است بر شکم و ناف بیت سابع دلیل است
بر ازواج و شرکا و خصمان و دزدان و مخالفان و نکاح و حضور [illegible]
و یافتن و نایافتن دزدیده و گم شده و آنکه مسافر خواهد رفتن و
کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیل است بر زیر ناف و سرین و
نشستگاه بیت ثامن دلیل است بر خوف و خطر و
موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت و درستی

[illegible]

یا تم و بیت المال از ازواج و شرکا و کیفیت احوال هر یک بیت تاسع
دلیل است بر سفرها و دین و مذهب و اعتقاد و طاعت و علوم و دیدن
خوابها و تعبیر آن و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کفایت و دانستن
احوال غایب و توانگری و درویشی او و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است
بر رانها بیت عاشر دلیل است بر سلطنت و رفعت و جاه و پادشاه
و اکابر و سروری و معروفی و مشهوری و حکومت و شغل و عمل و احوال
مادر و فرزند و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است بر زانوها بیت
حادی عشر دلیل است بر سعادت و امیدها و یافتن مراد و دوستان
و دوستی کردن و دلیل است سرور را و خلفا و نایبان و آنچه از عمل و شغل
طمع دارد و احوال عشق و عاشقی و داشتن دوستان صادق و کاذب
و کیفیت هر یک و از اعضا دلیل است بر ساقها بیت ثانی عشر
دلیل است بر دشمنان و شقاوت و سختی و قرض دادن و
گرفتن و خانه ستوران و حبس و خلاص و غم و تعب و حسد
بردن و شناختن نیکی و بدی و احوال دشمنان و کیفیت هر یک
و از اعضا دلیل است بر پایها و الله اعلم و احکم شعبه سیم
در صفات و منسوبات هفت کوکب و راس و ذنب و آن نه ثمره
ثمره اول در صفات و منسوبات قمر قمر را صورت و از فلک اول

تابد و سعد است بنظر مودت و متلون مزاج است و مزاج خاص او سرد
و تر است و مونث است و شخص او رنگ سرخی که بسفیدی زند باشد
زردی و طعم او شور است که بترشی نمک زند و از بویها آنکه بترشی مایل
و بلطف است و از حسها بصر و ذوق دارد و از اعضا خایه چپ از او است
و معده و ثدیین و پستان و گرده و پوست نرم و از سنها سن طفولیت
و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم دلیل است بر خلفا و وزرا
عمده آن و ملک زادگان و نایبان و حاجیان و مادرکانان و اگر
منحوس بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و بر مردم سفله
و عوام خلق و کودکان خرد و بیوه زنان و از صورتها دلیل است بر روی خوب
و چشم شهلا و ابروی پیوسته و دندانهای گشاده و بزرگی بر روی
دلیل است بر مادران و دایگان و کنیزکان و از خویها دلیل است
بر مردم سلیم و ارزنده و حریص در خرج زنان و مردان و بر مردم
سخن چین و دوستی ترویج و از زبانها دلیل است بر قبطی و [illegible]
کتان و حصیر و از جانوران دلیل است بر مرغان آبی و دراج
و قمری و از معادن دلیل است بر انواع گوهرها و مروارید و زبرجد و نقره
و از جامه‌ها آنچه بر اندام بود و در کار دارند و از جایها دلیل است بر آبگیرها
و نیزارها و رودها و چاهها و دریاها و حوضها و باغها و از دینها دلیل است

ابر

بر بت پرستی اقلیم هفتم او راست و شهرهای او بلغار و سقسین و
جابلقا و سقلاب و روس و اقصای روم و بگذرد و لطف
قریب بدریای محیط **ثمره دوم در صفات منسوبات عطارد** کوکبی گرم است
با هر کوکب که یار شود طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج خشک گیرد و از فلک
دوم تا به و مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک است و باد انگیز
و از اندامها دلیل است بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ
و از مردم دلیل است بر اصحاب دیوان و دبیران و متصرفان و
متکلمان و اهل حکمت و نحات و مهندسان و فرزندان و اگر بد
حال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امرد و مردم بیهوده
گوی و فال گیر و از خویها دلیل است بر زیرکی و عقل و فکرت
و حفظ و دوستی و ثنا و طلب علمها و حیل و مکر و حاضر جوابی و سخن
و درشتی و از سنها دلیل است بر سن پیش از بلوغ و از بیماریها علتهای
بر آنکه ساق ندارد و بوی تیز زند و ماش و جلبان و کنجد و گشنیز و از
با میوه و آنچه او را کاهی گرد باشد کلک و نی و از حیوانات دلیل است
بر شکاری و دب و استر و روباه و طوطی و صرخ و یوز و
و از طیور آنچه در شهرها قرار گیرند و بیاموزند لهو و لعب و از معادن
دلیل است بر گوهرها و مهرها و زر و نیز و آهن و سیماب و روی و جا

منقش و آلتهای کتابت و از لباسها دلیل است بر فوطه و جامهای نظاره
و طبقهای و قماش و از بیماریها دلیل است بر رگ زدن و صرع و دیوانگی
و لکنت زبان و کشتی سیاه و برانداختن حزن و سودا و [illegible]
و سرفه و [illegible] و از جایها دلیل است بر دیوار خانها و عبادتخانها و
جاهای بالا و از دینها دلیل است بر دین حکما و اقلیم سیم او راست
و شهرهای او کوه یاجوج و ماجوج و جابلسا و زمین مغولستان و ختن
مغولان و اطراف ترکستان و [illegible] و بعضی از شهرهای شام
و مصر تا به دریای مغرب

در صفات و هیات زهره

زهره سعد اصغر است و اول سیم تابد و مزاج سرد و تر است و مونث
و شبی و برنگ سفیدی زردی و از طعام چربها و شیرینی که لذیذ بود و از
خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها حس شم و از اعضای گوشت و
و از اندامها آلت شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی در چشم و موی
و ساعد و دست و کف و از پیشها [illegible] و از مردمان
دلیل است بر خواتون و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل
طرب و زینت و خادمان و اگر بد حال بود دلیل کند بر مخنثان و حجام
شویان و [illegible] و قوادکان و بدکاران و از خویها دلیل است
بر خوشی و خرمی و [illegible] و دوستی و معاشرت و طرب [illegible]

وراح

و مزاج معتدل و شیر و از [illegible] های خوش و عشق بازی و دلیل
بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار داشتن عطرها و رقاصی و دلیل است
بر مادران و دایگان و صورتهای فربه و زنان [illegible]
و ساق و خورد و دست و پای [illegible] و دراز انگشت و کوتاه پای
و از جانورها آنکه گوشت لطیف باشد و شیرین مثل [illegible] و انگور و [illegible]
والی و انجیر و از معادن دلیل است بر جزع و زبرجد و مروارید و سنگ
یشم و زمرد و فیروزه و لاجورد و آنچه از آتش گدازند [illegible]
و از لباسها دلیل است بر آنکه از ابریشم ساخته و آنکه سفید بود
و از جایها دلیل است بر سردابها و تره زارها و سبزه‌ها و گلزارها
و هر جا که تماشا و عشرت را شایسته بود و از بیماریها دلیل است بر آنکه
از ماده بلغم تولد کند و از راندن شهوت حادث شود و بیماری عشق
و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و درد گرده و مثانه و [illegible]
و احتباس بول و از صداها دلیل است بر جرس و نای
بزرگ و نواختن و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش
صورت بود و از دینها دلیل است بر دین اسلام و اقلیم پنجم
او راست و شهرهای [illegible] و زمین تبت و ختن
و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و خوارزم

و اردبیل و ارمنیه و روس و عرب و بابل و حجاز تا به دریای مغرب

ثمره چهارم در صفات و منسوبات آفتاب نیر اعظم است و از فلک

چهارم تابد بطبع مذکر و سعد است و گاه نحس و مزاج او گرم و خشک است

و نیرو روزی متوسط میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است

رخشان و بطعم تیز و لطیف است و از حسها حس بینائی دارد

و از اندامها دلیل است بر جانب راست و دل و سینه و دهان و چشم

راست و از پیشها [illegible] و وقوف و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان

و سروران و پیشروان و کریمان و خوش حال بود و دلیل است بر [illegible]

و معماران و استادان و دهقانان و رئیسان و از صورتها دلیل است

بر مردم [illegible] بزرگ [illegible] و قوی آواز و طرف بالای او [illegible]

دلیل است بر [illegible] و فهم و [illegible] و غلبه جستن و طلب ریاست و دست

رضا و جمع کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیل است بر آنکه

از گرمی و خشکی حرارت شود و [illegible] دارد و درد چشم و دلیل است

بر پدران و نیاکان و از نباتها دلیل است بر نیشکر و [illegible]

و انار شیرین و [illegible] و از معادن دلیل است بر یاقوت

و لعل و زر و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است

بر اسبان تیز و گوسفند [illegible] و آهو و شیر [illegible]

گوهر

دستور

دستور و زنبور عسل و از جایها دلیل بر بقعه‌ها و قصرها و سراها

و تختگاه پادشاه و از لباسها دلیل است بر کلاه و تاج و بر زینت

دیگر مرصع و جامه‌های زربفت و زردوزیها دلیل است بر [illegible]

و بعضی گویند از آتش پرستی و اقلیم چهارم از او است و شهرهای

او بلاد کشمیر و چین و کوه بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ

و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین و

قصر سیاه کوه که آن را شیر خوانند و همدان و شهرزور

و رقه و بیت المقدس و قاهره تا به دریای مغرب

ثمره پنجم در صفات و منسوبات مریخ نحس اصغر است و از فلک

پنجم تابد و مزاج گرم و خشک است با افراط و بطعم تلخ

و تیز و برنگ سرخ و سفید و تیره و بوی ناخوش دارد

و صفراوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است

بر زهره و رگهای [illegible] و [illegible] و گوشتها و از مردم دلیل است

بر امرا و لشکریان و ملوک و ارباب سلاح و چون نحس

بود دلیل کند بر اهل شر و فتنه و دزدان و [illegible] و مفسدان

و خونیان و از خویها دلیل است بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف

و بیباکی و بدعهدی و از صورتها دلیل است بر مردم بلند بالا

وبزرگ برداشتر و خرگوش و برنج موی وابلرزده روی
و زخم خورده و علامت بر روی و دندان واز رستنها آخر و توف
واول گاهوت وازنباتها دلیل است بر درختان باخار و چوب
بقم وعود و سفیدان و کشنا و سیر و پیاز و ترب وانواع زهرها
وازمعادن دلیل است بر مغناطیس و آهن و مس واز التهای الوان
سلاحها و زین و ستام و هر آلت که آهنی کنند واز حیوانات
دلیل است بر گوسفند و خر و بز و لو روگ و شغال و کورمار
وافعی و عقرب و خارپشت وازجایها دلیل است بر آتش کدهها
ولشکرگاه وجایگاه سیاست و مطبخها وهر جا که حیوانات کشند
وازبیماریها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضاها و تنهای
پیوسته و جراحتها و بوحش و ریشها وانکه بدماغ و تشنج
و زحمت جگر و بر اندامش خون و هر علت که از گرمی و خشکی
~~داغها وانکه بدماغ و تشنج اعضاها و تنهای پیوسته و جراحتها و خشکی~~
بود ~~و زحمت جگر و بر اندامش خون و هر علت که از گرمی و خشکی~~ پدید آید
وازجامهها انکه از جرب پوشند واز دینها آتش پرستی و بعضی گفته اند
بت پرستی وازاقلیم سیم اوراست و شهرهای او کیر است و بلاد و قندهار
وجبال افغان و بعضی ازغور و غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف او

ادوا ونی

واصفهان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره وبادیه عرب و بلاد
مغرب تا الساحل **برج ششم در صفات و منسوبات مشتری** مشتری سعد اکبر است
واز فلک ششم باید و مزاج گرم و تر است بر طبع جنوا مذکر است
و روزی و برنگ سفیدی که بزردی زند یا بسبزی و بطعم شیرین و خوش
بوی واز مردم دلیل است بر پادشاهان عادل و مردم شریف
وائمه و قضاه و وزرا و زهاد و بازرگانان بزرگ و توانگران و مردم امانت
وامانت ورقیبان و خزانه داران و چون نحس بود دلیل کند بر اهل
زرقه فروشی و مردم خانق و جوشش و بانی که جهت اندک
چیزی نقصان کنند و خور را ینک ۲ بد واز خویها دلیل است بر لطف و حلم
و زهد و پارسائی و امانت وامر معروف و نهی منکر و راستی و حرص
واصلاح کارها واز بیماریها دلیل است ~~بر امر معروف و نهی از منکر~~
~~وراستی و حرص واصلاح کارها واز بیماریها دلیل~~ بر آنکه از روی نفوس باشند
واماسها و بادها که در رنگ گردند واز نباتها دلیل است بر گندم و برنج و جو
ونخود و بیج و کنجد و سیب وانار شیرین واز معادن دلیل است
بر زر و سیم و الماس و برنج و جوهرهای شریف واز حیوانات دلیل است
برانکه خورند و حلال بود و بط و کبوتر و لقلق و هما و امثال او از جایها دلیل است
بر عبادت خانهها و مساجد و صوامع و جایهای سلطان و دوا الغضاب و تعلقات

و خربه و از صورتها بر صورت زشت‌ترین و چشمهای فراخ و موی کبود و ازرق
و از اندامها دلیل است بر خون طبعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهای
جهنده و از منشها سست کهولت و از حسها حس لمس و از کیشها
الحاد [illegible] و عالمان دارند و خوط و جامه‌های پاکیزه و او بهره دنهاد [illegible]
از روی ظلم و عدل و پاکی و بعضی گفته‌اند بر دین ترسایی و اقلیم روم او را
و شهرهای او مکران و سیستان و طرف خراسان و حدود و ولایت
فارس و بحرین و لحصا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب و ارمنیه

نوع پنجم در صفات و منسوبات زحل زحل نحس اکبر است و از فلک
هفتم تابد و مزاج سرد و خشک است با افراط بر مزاج سودا و مذکر است
و روزی و علوی و ترش است و رنگ [illegible] و مردم [illegible] دار و ریش و دهاتی
و شایع و اگر بد حال بود دلیل کند بر زراعت [illegible] اهل علم و شایع
پاکاره و بدکاران و دزد و [illegible] کاران و خسیسان و مردم سودایی و بلغمی
است و از اعضا دلیل است بر سپرز و استخوان و روده و پوست
و گوشت و چشم و ناخن و بلغم [illegible] و از بیماریها دلیل است بر آنکه در آن دراز
باشد چون استسقا و نقرس و سکتی و در اعضا و نیز سیاه بلغمهای خام
و علتهای باطنی دائم و بیماری حادث شود و سبب آن از سردی و خشکی بود
و از حسها دلیل است بر حس [illegible] گران شده و از جوهرها دلیل است بر جهل

و از رنگها [illegible] سیاه و روی آن [illegible] و از مردم دلیل است بر [illegible]

و از

و ترس و کاهلی و وسوسه و صبر و ستیزه‌کاری و کاهلی و از صورتها آنکه
زشت بود و بزرگ سر و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهن
و سطبر لب و زخت آواز و از منشها نفس پیری دلیل است بر
پیران و جهودان و [illegible] و دایه و از حیوانات دلیل است بر آنکه
بارکش باشند و سخت‌کار و شترمرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد
و کرکس و ملخ و آنکه بر زمین خانه دارد چون [illegible] و موش و مار و مانند
آن و از جامه‌ها دلیل است بر آنکه از پشم و موی باشد و پوستها و
خلقتها و از نباتها دلیل است بر عقاقیر و تخمها و داروها که قابض بود و هر چه
کهنه گشته و [illegible] شده باشد و از معادن دلیل است بر سرب
و روی و آهن [illegible] و سنگهای بی‌قیمت و از جایها دلیل است
بر کوههای خشک و بلند و غارها و [illegible] خراب
و بناهای قدیم و شارستانها و قلاع و از دینها دلیل است بر دین
یهودی و اقلیم اول است و شهرهای [illegible] او سرندیب است
و اقصای هند و سند و جزایر دریای جنوب و حبش و زنگ [illegible] تا بلاد
مغرب اما در پنج اقلیم خلاف کرده‌اند صاحب مجمل آورده است که
اقلیم دوم شمس راست و سیم عطارد و چهارم مشتری و ششم قمر را
و هفتم مریخ را و در اول و پنجم خلاف است و قول او اولی که گفته شد

ثمره ششم در دلایل شقاوت و سعادت از روی کلیات قمر دلیل کارهای عالم
کون و فساد است و دلیل موجودات اهل دنیا و تغیر حالات
هر یک از موالید ثلثه خاص نفس انسانی و سهم السعاده نیز
منسوب است و دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و اسباب
و جاه و شمس دلیل امور آخرت است و اهل معنی و دلیل [illegible] موجودات
اهل دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلثه خاصه نفس انسانی و سهم
الغیب بدو منسوب است و دلیل سعادتهای داخلی است چون رای و تدبیر
و ازینست که موضوعات شرایع برا دو از شمس و قمر نهاده اند اما زحل
دلیل نحوست کارهای دنیاوی از روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی
و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در آن کارها و مریخ دلیل نحوست
کارهای دینی از فسق و فجور و زرق و حیل و دروغ و بیهوده‌ای که
سبب شقاوت آخرت باشد و زهره دلیل است بر امور دنیاوی و
طلب سعادتهای این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن
و زینت و نکاح و توالد و تناسل و مشتری دلیل امور دینی است
و اشیاء و آخرت و طلب کارهای آخرت و پسندیده و حسن اخلاق
و آداب و پاکی و راستی و صحبت دین و خلق و ورع و علوی و حسن
[illegible] نیکیهای آخرت است اما اگر دو نحس ساقط باشند بر مولودی دلیل

بوند

بوند دلیل کند بر ظهور فسادها و شقاوتها در دنیا و آخرت
و اگر نیک حال باشند صفتهای هر دو نحس تقویت باشد
و او را بفعل نیاید و اگر این نحسان در حظوظ سعدان
بوند یا سعدان بدیشان نگرند این صفتها موجود نشود و از مولود
بگرانند که یا از قوت بفعل نیاید یا در صورتی بفعل آید که رنج تحمل آن و نفاق
بود اما اگر هر دو سعد و دو منحوس شوند بر مولود بد حال بوند دلیل بر
موجود شدن بازگشت از سعادتها دنیا و آخرت [illegible]
کند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادتهای
دنیاوی و آخرتی باشد و اگر سعدان در خانهای نحسان
بوند یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل ضعف آن حالتها بود
و بی ثباتی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیاوی
و اخروی اما عطارد مزاج سعود و نحوس تبدیل کند و باری [illegible]
سعادت و شقاوت از دنیوی و اخروی هر یک و او متعلق
است بهر دو طرف پس حکم او بر مستولی و ممتزجی کند
تا بدان گرنگ که برو ناظر باشد یا او در خانه او کوکب بود
ثمره نهم در دلائل سموات از پس ولادت گفته اند از پس کرم [illegible]
و امتزاج مشتری سعد است و زیاده کننده است و او را السعد [illegible] گویند

خوانند و ذنب را دو حشک بسیت و مراح زحل کم کند
و او را عقده جنوبی خوانند و چون قمر در عقده راس آید عرض او از جانب
شمال افتد از منطقه البروج و چون در عقده ذنب آید میل
او بطرف جنوب رو دارد و این راس و ذنب دو موضع است
تقاطع کرده اند فلک موثل و فلک حامل و قمر همیشه در عقده
ذنب بوسته در مقابله راس باشد و بعد میان هر دو شش برج باشد
است ثمره چهارم در اقسام بروج و کواکب هشت ثمره دارد ثمره اول
کوکب
ثمره اول در قسمت خانهای بروج و دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند
بهر نوع را از آنجمله یکی نوع همین خانه است چنانکه آفتاب و ماه را هر یک را
خانه است و هر دیگر را هر یک دو خانه و بنای این قطعه بر آن است
که شمس پادشاه کواکب است و اسد پادشاه بروج است
و مزاج آفتاب و اشرف خانه است پس خانه آفتاب را اسد
شایسته بود و از بروج دیگر ماه را برج سرطان لایق تر بود
از آنکه تغییر ترین بروج سرطان است و او مزاج قمر است
پس لایق تر ماه بود از بروج دیگر اما گفته اند از اول اسد
تا آخر جدی مر او را خانه آفتاب است و از اول دلو تا آخر سرطان
خانه ماه و این هر دو بهره را او را لایت خوانند و هر یک را خود نتیجه ای است

آفتاب یک خانه نصیب افتاده است و در حیز ماه یک خانه چنانکه زحل
را او را جدی در حیز آفتاب است و دلو در حیز ماه و مشتری را قوس در حیز آفتاب
است و حوت در حیز ماه و مریخ را عقرب از آن حیز آفتاب است و حمل
از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتاب و ثور از حیز ماه و عطارد را
سنبله از حیز آفتاب و جوزا از حیز ماه از حیز آفتاب بر توالی
و از حیز ماه بر خلاف توالی و نیز گفته اند سبب کثرت و نحوست
کواکب یکی از این اقسام است و شکل افتادن خانهای ایشان با این
دو نیر چنانکه دو خانه زحل چون در مقابل هر دو نیر اند و نظر مقابله
تمام نحس است کیفیتان گفته شد پس زحل را نحس اکبر
گفته اند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه نیر اند
و نظر تثلیث تمام سعد است پس مشتری را سعد اکبر خوانند و چون
هر دو خانه مریخ بر تربیع هر دو خانه نیرین و نظر تربیع نیم دشمنی است
پس مریخ را نحس اصغر خوانند و چون هر دو خانه زهره در تسدیس
هر دو خانه نیرین و نظر تسدیس نیم دوستی است پس او را سعد اصغر
خوانند و چون هر یکی از این دو خانه عطارد در جوار نیر است
ساقط است پس او را سعدی و نحسی نهاده اند و ممزوج خوانند
اما گفته اند که در کوکبی که آفتاب بود و در وقت و در هیبت او باشد یا در آن نصف



شمس ۷ عطارد ه	قمر ح	زحل ا
زهره و		ب ٤
مریخ ح	زحل ط	مشتری ی

بود اما بقول دیگر سعادت و نحوست کواکب بسبب قرب و بعد افلاک
است از فلک آفتاب و ماه و الحق این است که حقیقت کمال اعتدال
مزاج علت سعادت است و افراط سبب نحوست پس چون فلک
مریخ نزدیک ترست بآفتاب از همه در گرمی و خشکی بافراط است
حاده خشکی و سوختگی است از آفتاب پس او را نحس گفته اند
خرد و اما فلک زحل دورترین فلک است از آفتاب برای او سردی و خشکی
گفته اند بافراط حاصل در سردی و دوری از آفتاب پس او را
نحس گفته اند بزرگ اما مشتری در وسط است و وسط
باعتدال منسوب است و در اصل آفتاب پس او را سعد گفته اند
بزرگ چون این سه کوکب علوی اند و سعادت و نحوست
ایشان را نسبت با آفتاب گرفته اند اما چون علت سعادت زهره نیز است
ازان جهت که قمر را صورتست و بدل آفتاب و زهره را سعد
گرفته اند اصغر و بدل مشتری و مزاج زهره موافق قمر بود و در صفت
وسط از قمر و در فلک پس او را سعد اصغر گفته اند اما
عطارد ... و تیر گفته اند مزاج با و دارد و جای علویان
آفتاب اما از روی حقیقت در کواکب هیچ مزاجی تواند بود
وجهت آنکه بسیط اند لکن حالات ایشان علت وجود مزاج اند بود

در مرکبات اما صداقت و عداوت میان این کواکب و علت آن
افتادن شکل خانهاست چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم
با ترین پس هر کوکب که خانه او دوازدهم خانه دیگر افتاده است
آن هر دو کوکب دشمن یکدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله همچنین
و هر کدام کوکب که خانه او در تسدیس یا تثلیث با دیگری باشد
دوست یکدیگر باشند مثلا سنبله دوازدهم میزان است
و ثور دوازدهم جوزا پس میان زهره و عطارد دشمنی باشد
و چون سنبله با عقرب و جوزا با حمل در تسدیس افتاده اند
میان عطارد و مریخ دوستی باشد و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی
بود و میان زهره و مشتری دوستی و میان زهره و زحل دشمنی بود
و میان مشتری و زحل دشمنی بود و میان عطارد و زحل دوستی بود
میان مریخ و عطارد و مشتری دشمنی بود و میان عطارد و زحل دوستی بود
میان مریخ و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی و با عطارد نه
دوستی و نه دشمنی بود **ثمره دوم** در قسمت خانهای
شرف و تعریف وبال و هبوط کواکب هر کوکبی را ...
و هبوط معین چون در آن خانه نقل کند قوت شرف او افزاید
و چون بدان درجه رسد غایت قوت باشد و چون از آن

درجه بگذرد آغاز نقصان قوت باشد و بتدریج کم شود و باز برون
رود پس این قسمت چنان است که برج سرطان شرف مشتری است
پانزده درجه و حمل شرف آفتاب است نوزده درجه و جدی شرف
مریخ است در بیست و هشت درجه و میزان شرف زحل است
در بیست و یک درجه و ثور شرف قمر است سه درجه و حوت
شرف زهره در بیست و هفت درجه و سنبله شرف عطارد است
در پانزده درجه و جوزا شرف راس است سه درجه و قوس شرف
ذنب است بهمان درجه اما این قسمت بی سبب چنین افتاده است
که سرطان طالع عالم است و مشتری دلیل جاه است شرف او در خانه اول لایق‌تر است
و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است شرف
او در خور و مهتر بود و زحل چون دلیل کشت و عمارت است در بیت
چهارم سرطان که میزان است شرف او شایسته‌تر بود اما از
روی دیگر آنست که چون طالع را او برج منقلب است و آفتاب
و هر سه کوکب علوی شرف در او تا در ربع او لایق‌تر بود اما چون قمر
خلیفهٔ آفتاب است و از بابل او نه هیچ کدام قوی‌تر زیرا نه هم نیست
و او ثور است پس شرف قمر در وی موافق است و چون زهره
سعد است و دلیل پاکی و حوت خانهٔ سعد و مزاج هم موافق هم از سرطان

او

او از حوت ثالث است بهتر بود و چون عطارد دلیل عقل و علم
است و سنبله برج اشیاء و خانهٔ شرف عطارد و در وی سزاوارتر بود و چون قمر
در اسد پس بهر دو سعد و در تثلیث عطارد و مریخ و عطارد از
نیرین و تثلیث مریخ و مقابله زهره است و زهره در تثلیث مشتری سزاتر
برج است پس از این اوضاع معلوم شد که شرف کواکب از جاها
بهمه یکدیگر با نظر اند خانهٔ سفلیان سفلین و خانهٔ علویان علویان
اما چون راس و ذنب از کواکب نیستند خانهٔ شرف او ساقط است و آنچه جوزا است
و شرف ذنب همچنین از قوس است اما هر کوکبی را خانه است که آنرا خانه
وبال خوانند و آن خانهٔ هفتم بود از خانهٔ آن کوکب
مثلا حمل را اسد و سرطان هر دو وبال است و وبال آفتاب دلو است
و وبال ماه جدی و وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور است
و وبال زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و وبال مشتری از قوس
جوزا است و از حوت سنبله و وبال عطارد از سنبله حوت است و جوزا
قوس پس تا کوکب در وبال بود در رنج بود و ضعف حال او باشد اما
موضع دیگر هبوط است و خانهٔ هبوط برج هفتم بود از خانهٔ شرف و درجهٔ هبوط
همان درجهٔ شرف بود پس چنانکه وبال برج هفتم است از خانهٔ هر کوکبی
هبوط هفتم است از خانهٔ شرف مثلا شرف مشتری در سرطان است پانزده درجه جدی

هبوط مشتری در جدی پانزده درجه و هبوط مریخ در سرطان است
بیست و هشت درجه و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد
در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب
در جوزا و تا کوکب در هبوط [?] نباشد در نهایت [?]
باشد و نیک ضعیف بود **ثمره سیم** در قسمت ارباب مثلثات
این قسمت چنان است که هر سه برج را که بر یک طبع اند ایشان مثلثه خوانند پس
چهار مثلثه باشند بر عدد عناصر و هر مثلثه را سه کوکب داده اند و آن کوکب
را ارباب این برج خوانند و اصل آن کوکب است که مثلثه مذکر را
ارباب کواکب مذکر اند و مثلثه مونث را ارباب کواکب مونث
چنانکه مثلثه آتشی که حمل است و اسد و قوس در طالعهای روزی
اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی اول رب مشتری است
و ثانی آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل و بعضی این شریک
را اعتبار کرده اند اما جمهور را انکار داشته اند و مثلثه بادی در طالع روزی
زحل داده اند و عطارد و در طالع شبی اول عطارد را تقدم داشته اند
اگر زحل بود شریک هر دو بروز و شب مشتری و مثلثه خاکی در طالع روزی
بر زهره و قمر داده اند و در طالع شبی اول قمر را داشته اند اگر زهره روز شریک
هر دو بروز و شب مریخ را داده اند و مثلثه آبی در طالع روزی مریخ و زهره داده اند

و در طالع

و در طالع شبی اول زهره را داشته اند و ثانی مریخ را و شریک
هر دو بروز و شب قمر اما بطلمیوس و بعضی دیگر ایشان در طالع روزی زهره را
مقدم داشته اند و بعکس مقدم داشتن مریخ را بطلمیوس نزدیک است
پس او مثلثه مذکر اند آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر اند و روزی
و مثلثه مونث اند خاکی و آبی و کواکب ایشان مونث و شبی **ثمره چهارم**
در قسمت حدود که نزد منجمان این قسم وجوه بر خود هست اکنون مستعمل اهل
روزگار است اول و بطلمیوس را اعتبار کرده اند و آنرا حدود اهل مصر [?]
و آن چنان است که هر برجی را بر پنج قسمت کرده اند باقسام مختلف
و اقل آن دو درجه است و اکثر آن دوازده درجه و آخر بروج حدود نحسان
افتاده است و این قسمت را وجهی و ترتیبی دیگر کرده اند که دل بود و شود [?]
ثمره پنجم در قسمت وجوه هفت کوکب سیاره این قسمت چنان
باشد که هر برجی سه قسم راست کرده اند و هر قسمی را کوکبی داده اند بر ترتیب
بروج و کواکب چنانکه ده درجه اول حمل نصیب مریخ است و ده درجه میانه
نصیب آفتاب و ده درجه آخر نصیب زهره و از ثور ده درجه اول نصیب
عطارد و ده درجه میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بر همین
قیاس و ترتیب تا آخر حوت بازمیرسد و این قسمت را وجوه خوانند
و این نیز بکار دل **ثمره ششم** در قسمت فرح کواکب این قسم

برج									
حمل	مشتری و	زهره و	عطارد ح	مریخ ه	زحل ه	ه	ك ح	ك ب	ل ه
ثور	زهره ح	عطارد و	مشتری ح	زحل ه	مریخ ح	ا	ك	ر	ل
جوزا	عطارد و	مشتری و	زهره ه	مریخ ر	زحل و	ـ	ك	ح	ر
سرطان	مریخ ر	زهره و	عطارد و	مشتری ر	زحل ر	ز	ه	ك	ر
اسد	مشتری و	زهره ه	زحل ر	عطارد و	مریخ و	ك	ل	ك	ح
سنبله	عطارد ر	زهره ـ	مشتری ك	مریخ ـ	زحل ـ	ه	س	ه	ل
میزان	زحل و	عطارد د	مشتری د	زهره ـ	مریخ ـ	د	ر	ل	ك
عقرب	مریخ ر	زهره ه	عطارد ح	مشتری ه	زحل و	ر	ح	س	ه
قوس	مشتری ـ	زهره ه	عطارد ك	زحل ه	مریخ ك	ح	ك	ر	ل
جدی	عطارد ر	مشتری ر	زهره ح	زحل ر	مریخ و	ط	ك	ح	س
دلو	عطارد ر	زهره و	مشتری ر	مریخ ـ	زحل ـ	ك	ه	ك	ر
حوت	زهره ـ	مشتری ك	عطارد ح	مریخ ط	زحل ـ	ا	ل	ك	ح

بطالع نحس از دو ن
صورت طالع نیز شود
زوال معلوم کرده و
چنانک چون عطارد
کوکب عقل است و نطق
فرح او در طالع باشد
و قمر نیز اصورت و دلیل
حرکت و مصالح این جهان
فرح او در ثالث بود
زهره چون کوکب فرح
طرب است و عشق و سعد
اصورت و فرح او در نهم باشد و چون مریخ نحس اصورت و دلیل قهر
او نیز و از اشتر است پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر فرح تحت الارض
افتاده اما آفتاب چون نیر اعظم است و خانه نهم دلیل عبادتها و آخرت و سفرست
فرح او در نهم باشد و مشتری سعد اکبر است و دلیل رجا و اصدقا فرح در یازدهم است
و زحل چون نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت و دشمنی و فرح او در دوازدهم
باشد پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر خانهای فرح فوق الارض بود

از طالع

اما هر دو

اما هر دو نیز در مقابل یکدیگر اند و در اسدس و تثلیث طالع و هر دو
نحس در مقابله یکدیگر اند ساقط از طالع و مریخ در مقابله فرح آفتاب
چنانکه و بال در مقابله خانه ثمره هفتم در اثنا عشریات بروج کواکب
واین عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنان است که هر برجی
به دوازده قسمت کرده اند هر قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول
صاحب بیت را بود و قسم دوم بهر صاحب برج دوم و همچنین
تا به دوازده برج داده شود و طریق عمل آنست که چون اثنا عشریه
طالع خواهند کرد نگرند تا بطالع چند درجه است و آن درجات
را در دوازده ضرب کنند و از طالع سیکان سیکان بفکنند آنکه کمتر از
سی بماند اثنا عشریه طالع آن بود و حکم هم چنین است و این عمل را در استخراج ضمیر
بکار دارند هر جا که اثنا عشریه طالع وقت قید خبر آن باشد و این کار را نظیر طالعست
اما اثنا عشریه کواکب را بنگرند تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع
کرده است آن درجات در دوازده ضرب کنند و سی سی کان از
برج کوکب کم کنند آنکه کمتر از سی بماند اثنا عشریه کوکب آن بود و مثال
زهره در حمل بیازده درجه و چهار دقیقه در دوازده ضرب چهل و هشت
دقیقه حاصل آید این اعداد از برج حمل سی سی طرح کردیم برسید
به دوازده درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد اما اگر بیازده درجه

در هر دو سعد در مقابل یکدیگر اند و در تثلیث و تسدیس طالع

پس از ضرب یازده در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل آید و چهار دقیقه

را یک بار برج دهند چنانکه دوم ثور او و دوم سرطان بقاعده اول که شرح
دادیم با درجه حاصل آید و از چهار دقیقه چهل و هشت دقیقه این نصیب
اسد باشد ثابت مثل اول اما حکم اثنا عشریه است که اگر کوکبی را اثنا
عشریه کوکبی افتد چنان بود که بصاحب اثنا عشریه ناظر بود و یا در حظی از
حظوظ او بود و بودن اثنا عشریه کوکبی در برجی چنان باشد که صاحب
اثنا عشریه در آن برج و اثنا عشریه مراتب خود و بعضی ارکان دلایل
رابع و تسییر رانند اکثر اهل روزگار او را اثر کنند و بکار دارند
اما یاد کردیم تا کتاب بی فایده نماند اما اقسام دیگر هست تا نهم و
وزنجات و اذرجان و جان مختار و ما شدان [illegible] قسمها بر قول هند
و انست و درین عهد متروک است با نزنا و کردیم تحقیق سواد را [illegible]

ثمره هشتم

در نسبت ایام بکواکب سیاره و بیان روزها

یک دور فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع
صبح صادق است و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب
است و منجمان دایره نصف النهار را اما اول شب بالاتفاق از غروب نصف
قرص آفتاب است و طلوع سیاهی از افق شرقی پس این شبانروز
را بیست و چهار قسمت کرده اند هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات
بر دو نوع است مستوی و معوج مستوی آنست که یک

جزو از

جزو از سیصد و شصت جزو بود و آنها پانزده درجه مطلقی باشد
[illegible] اورا ساعات مستوی خوانند اما عدد او در روز
و شب مخالف باشد و او را ساعات معتدل خوانند اما ساعات
معوج آنست که یک جزو باشد از دوازده جزو روز یا شب
پس اگر روز دراز یا کوتاه تر شود عدد او از دوازده بیش و کم
نگردد اما مقدار او زیادت و کم شود از پانزده درجه مطلقی
زیادت و نقصان از زمان او را معوج خوانند و زمانی نیز گویند
اما از هفته روزی را بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت
اول آن روز از ساعات معوج بدان کوکب دادند چنانکه
روز یکشنبه منسوب است بآفتاب پس ساعات اول از روز یکشنبه و ساعت
دوم زهره را که تحت اوست و سیم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را
ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم آفتاب را و نهم زهره را
و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده
ساعات روز یکشنبه بر زحل تمام شود ساعات اول از شب
دوشنبه مشتری را بود و ساعت دوم مریخ را بهمین قیاس تا دو
تا ساعات دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد برسد و
ساعت اول روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را بهمین قیاس [illegible]

زهره را و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه
عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را
و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را
و ساعات دوازده هم این شب مریخ را و اول ساعت از روز یکشنبه
اما برا بر همین ترتیب دور میکنند اما اهل بابل و سبع اشان که آن کرده اند
چون مسیحی کنندی و ابو معشر بلخی و دیگران بنیای استخراج خیر را برابر ارباب
ساعات نهاده اند و در طالعها ابتدای ادوار ان صاحب ساعات
گشته و مختار بود در هر روزی کارهای که بکوکب منسوب بود و در ساعتی
که بصاحب او تعلق دارد نیک همی باشد و حکم شب هر ساعتی از
روز و شب همین باشد تا تمام هفته والله اعلم **شعبه پنجم**
در نظرهای کواکب یعنی چهار ثمره **ثمره اول** در کیفیت نظرهای کواکب
بانسبه هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرهاست و ان
نظرها هشت قسم اول قران است چون دو کوکب
در یک برج بدرجه و دقیقه برابر شوند ان قران باشد دوم سدس
سیم تربیع چهارم تثلیث پنجم مقابله است و یک
تثلیث و یکی تربیع و یکی تسدیس دیگر ایست بیان هشت باشد
اما یمین اتصال آن بود که بر توالی رود و چون از طالع سیم و چهارم و نهم

و ایسر ان بود که از نهم بطالع و از عاشر و یازدهم و اتصال ایمن را از ایسر
تفوق است اما قران سعدین سعد است و قران نحسین نحس چنانکه
گفته شد اما نظر مقابله است که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر افتد در حالت
و دقیقه برابر شود و صد و هشتاد درجه بود و راست یعنی نیمه برج که نیم
دور فلک است راست پس چون هر کوکبی در خانه ضد همدیگر بود در مقابله
این نظر از نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و صد
او نود درجه است که ربع دور فلک باشد و او چون هم مقابله است او را نحس
و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج نهم کوکب نود و صد او صد و بیست
درجه است که ثلث دور فلک است و البته تثلیث از دو برج الحال افتد
که بر یک طبع باشند و چون زحل هستند با قوس مثلث ان
موافق او را سعد و تمام دوستی گفته اما نظر تسدیس از برج سیم
کوکب افتد و صد او شصت درجه است که سدس دور فلک
است و او نیم صد تثلیث است او را سعد و نیم دوستی گفته اند
ثمره دوم در انواع اتصالات و اوضاعی که کواکب را اتفاق
افتد و کیفیت ان اوضاع کواکب در صورت اتصالات
بسیار و شصت تحویل ، رد ، دفع ، قوت ، دفع ، طبیعت ،
انکار ، نقل ، النور ، انتکاث ، بعید الاتصال ، خالی السیر ،

دفع السیره

... دفع طبیعه و دستور به اما نظر قبول آنست که کوکبی در خطوط کوکبی
دیگر بود و آن خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا صاحب آن خط
اتصال کند پس آن صاحب حظ او را قبول کند چون در خطوط خود بیند
و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و ثبات
صحبت میان دو کس اما رد آنست که کوکبی ضعیف شده باشد
چنانکه در وبال یا هبوط خود بود یا راجع یا محترق پس نظر کوکبی که بر او
پیوندد او را از خود دور کند که قوت قبول ندارد و مثلا شخصی که خود
درمانده باشد بعلتی یا رنجی شخصی دیگر خواهد که با او تدبیر کند
وی او را از خود دور کند و حکم این ضد قبول باشد از نا امیدی
و ناساختن حاجات از کسی بزرگان و فرو ماندن کارها اما
دفع قوت آنست که کوکبی در خطوط خود باشد کوکبی دیگر او را بیند
صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در خطوط خویش باشند هر یک قوت
خود به دیگری بدهد چنانکه قمر در سرطان و زهره در ثور و این دفع
دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف
و تمام شدن کارهای جد و جهد اما دفع طبیعت آنست که کوکبی در حالی
کوکبی دیگر را بیند پس هر یک طبیعت خود به دیگری دهد و عکس آن
دفع قوت خوانند این را و این دفع قوی تر از دفع قوت شود از آن

و طبیعت

و طبیعت باشد یا در بد شدن یا نیک شدن زیادت هم او ضایع باشد اما
انکار آنست که کوکبی کوکبی دیگر بیند از وبال یا هبوط آن پس
آن کوکب این را انکار کند چون در وبال یا هبوط خویش شد و این
ضد دفع طبیعت است و این هر دو در وبال و هبوط مگر باشند
انکار از هر دو جانب باشد و اثر او ضد اثر طبیعت باشد اما
نقل النور آنست که کوکبی سبک رو کوکبی گران را بیند چون
از و تمام منصرف شده باشد و دیگری بیند پس نور کوکب
اول بثانی داده باشد و اگر چه هر دو کوکب از یکدیگر ساقط
باشند و این غایت اتصال باشد میان آن دو کوکب مثال
آن بود که کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبکرو تر
از هر دو در سرطان باشد آن کوکب را اول آن کوکب را بیند
که در حمل باشد هنوز از وی منصرف نشده باشد بدان کوکب پیوندد
که در عقرب است پس نور کوکب اول را بدوم نقل کرده باشد
و این دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت میان کسان و حاجب
و امثال این اسکات آنست که کوکبی سبکرو خواهد که اتصال آن
را ببیند هنوز مرکز بمرکز نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع شود
یا راجع بود خواهد که بگران پیوندد و مستقیم شود و اتصال تمام نکند

واین دلیل شکستگی بود و پریشانی از کارها و نومید شدن
از جایگاه که امید بوده باشد اما بعید الاتصال آنست که کوکبی در اواخر
برج کوکبی رسیده و هیچ کوکبی نپیوندد و در آن برج و آن در برج دیگر کوکب
ضعیف شده و بدتر بود که کوکب نحس بوده باشد اما خالی السیر
آنست که کوکبی آید با اول برج هیچ کوکب را نبیند و با آخر برج نپیوندد این
حال کوکب ضعیف بود اما وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید بیرون
رود و هیچ کوکب نپیوندد و این حال قمر را بسیار باشد و او نحس بود و بتر آن
بود که این حال قمر را در قوس افتد که او در برجهای غریب در قوس
از همه ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط بیرون می آید و روی به وبال
می نهد و این حال دلیل بر فرو ماندن کارها و نقصان حال کوکب
و پس آمدن در کارهای بی جر و نفع اما تربیع طبیعی آنست که عطارد
در جوزا بود و کوکبی را بیند که در سنبله بود یا در سنبله بود و دو کوکبی را
بیند که در جوزا بود و این تربیع تقویت چون تثلیث باشد و این حال
مشتری را نیز باشد و خوب اما تربیع مستور نوعی است یکی آنکه بعید است
و یکی [illegible] ضعیف تا بعید آنست که صاحب [illegible] ها در ده است پس
دو نوع دیگر هست که نیز دیگر است یکی آنست که صاحب طالع در
عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع و نوعی دیگر آنست که کوکبی در وتد … باشد.

وان ده

و آن وتد خانه یا شرف او باشد اما مستور به کمال قوت
دلیل سعادتهای بزرگ و حکم او بر سلطنت باشد و حکومت
و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتها خارجی
و داخلی تره سیم در اتصالات محل این اتصالات
غیر اتصالات نظرات است و او را شاظ خوانند و اتصالات
طبیعی نیز گویند و بجای اتصالات نظر که دارند اگر چه با هم نظر نباشد
و این اتصالات سه نوع است تسدیس و تربیع و تقابل و
این از دو نوع بود یکی بسبب موافقت مطالع و دوم بسبب
بسبب درازی و کوتاهی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب
از دو نقطه اعتدال برابر باشد آنگاه ای نظر تشبیه مثال
اگر کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت
میان هر دو تسدیس بود که هر دو جزو موافق بود در مطالع
جهت آنکه مساوی است بر توالی حمل و بر خلاف توالی حوت
پس اگر دو کوکب درین دو جزو باشند گوئی تسدیس نشینند و
همچنین اجزای ثور با دلو در مطالع موافق اند ثور بر توالی و دلو بر خلاف
توالی و این تربیع بود که گوئی تسدیس نشینند و همچنین اجزای جوزا
با جدی و ای بجای مقابله نشینند و همچنین اجزای سرطان با قوس و اجزای اسد.

بامیزان و اگر ابتدای این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد
اما اشان اجزا که موافق باشند در درازی روز بعد ایشان از اول نقطه
انقلاب برابر باشد چنانکه اجزای سرطان بر توالی و جوزا بر خلاف
توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود و دیگری در ده درجه
جوزا میان هر دو [illegible] پس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه
انقلاب اعتدال گفته شد چه اگر درازی روز دلیل است بیست درجه
سرطان چنان است که در ده درجه جوزا و همچنین [illegible]
با حمل و میزان با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر
از نقطه جدی ابتدا کنند حکم همان آید اینست تحقیق اتصالات ظلی

ثمره چهارم در حد و اتصالات کواکب [illegible] ایشان و [illegible] پس
چیزی است که تا بدان حد رسند اتصال آغاز کنند و چون از آن
تا از آن بگذرد باطل شود و بنای این اجرام کواکب است
که هر کوکبی را مقداری جرمی معین کرده اند از [illegible] پس آنرا انوار جرم خوانند
پس نور جرم آفتاب پانزده درجه است و نور جرم ماه دوازده
درجه و زحل و مشتری را نه درجه و مریخ را هشت درجه و زهره و عطارد
هر یک هفت درجه عقد [illegible] و ذنب هر یک را دوازده
درجه اما اتصالات را استعمال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد

آغاز

آغاز اتصال بود و چون بعد میان ایشان بنصف جرمین
رسد آغاز قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منقطع شود
تا آن انصراف شود [illegible] اما اعتبار نصف
جرمین را بود در جمع اتصال و بعضی گویند نصف جرم یک تنها اعتبار
نمایند مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر
دوازده درجه پس دوازده با نه جمع کنند بیست و یک
درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه که
میان ماه و مشتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد
و از آغاز اتصال باشد و چون [illegible]
قوت اتصال بود و چون بنصف جرمین نهایت قوت بود و چون
بیست و یک درجه بعد شود و تمام منصرف شده باشد اما اگر نصف
جرم یک تنها اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت
بود و قول اول محقق شعبه ششم در ضعف و [illegible] تنها
و ضعفهای کواکب هفت ثمره ثمره اول در تنها و تنهایی اصحاب
این صناعت گفته اند که خداوند حظ را در هیچ گویند و قوت
او را در حظ خود شهادت خوانند و شهادت از هیچ قوت
و هر یک را مقدار بوده اند چنانکه گفته اند که صاحب خانه را

و قوتهای

و شاهد گویند

و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود [illegible]

ن هم شهادت است یعنی هم قوت از روی نقد بر وجه شرف الا
چهار و صاحب مثلثه از سه شهادت است و صاحب حد از دو
شهادت است و صاحب وجه از یک شهادت و در یکی خلافست از
حکم گوشیار گفته است خلاف آنست اما اگر کوکب در خانه خود بود
شهادت او هیچ است مصنف گوید ده شود و صاحب شرف را و دیگر
شواهد را اگر در حظوظ خود باشند هیچ است اما گفته اند که هر برجی که صاحب وی در آن
نبود چون بیمار باشد بی جان و اگر صاحب وی در وی بود چون تندرست بود
از وی هر چه لایق او بود در ملک نشیند حاصل باشد و اگر کوکبی صاحب وی باشد
هر چند که با تعدیل باشد قوت دهد اگر آن ارباب حظوظ او گوکبی
هر ناظر بود قوت قوی تر بود ثمره دوم در قوتهای ذاتی
کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما اکثر در حصر آورده اند شصت
و شش نوع و سوا اندر ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه و اکثر از آن
مطلع عظیم اثر برابر سیزده نوعست ذاتی و قوت ذات است
کواکب در خانه خود بود یا علویان مشرقی باشند و سفلیات
مغرب و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر بود و کوکب
مونث در برج مونث و نرایه بود و در سیر و صاعد بود در
افلاک خود اما زایه آنست که حرکت او در شبان روزی بیشتر از حرکت

در مرکز و نصف بار نحسی یا در نصف دور نزول و صعود

عطف بود

وسط او بود و صاعد است که از نقطه حضیض روی به اوج دارد
یا بد زوده فلک نه و بیرونی آنست که کوکب از زمین بیرون بالای
زمین باشد و شب بالای زمین اما منجمان رای کی ... از قویها
نهاده اند و صحیح آنست که بعد کوکب کمتر از شش برج ده نتیجه بود
و وقت که در مرکز او بر کرانه آفتاب رسیده در احتراق یا ابتدای احتراق
بگذرد و صمیمی [illegible] قوی تر باشد که ثابت دوست باشد
و از به انفصالات بود و کواکب را اما گفته اند قوتهای ذاتی کواکب
و دلیل سه وجهای ذاتی بود و چون عقل و فهم و ذات و اورک
و کیاست و مانند آن ثمره سیم در قوتهای عرضی و قوتهای عرضی
آنست که کسب طالع بدیده آید چنانکه طالع اتفاق افتد و کوکب
در وتد بود و آن را و تدار طالع و از همه قوی تر طالعست پس عاشر پس
سابع پس رابع و چون کوکبی در وتد بود قوت او از روی
تقدیر و نیاری بود و چون در مایل وتد بود چهار دانگ از آن هم
قوی تر حادی عشر است پس خامس در زایل وتد بود دو دانگ
قوت دارد و از همه قوی تر تاسع است پس ثالث ساقط الا
مقداری نه نهاده اند اما و در حکم آنست که کوکبی در حظوظ سعید بود
یا سعد آن به و ناظر بود به نظرهای معروف و بودن کوکب در برج

در حال آنچه در وجه ... او کوکب دارد یا ... در بعد بودن

هم قوت عارضی دارد این قوتها دلیل سعادتهای ظاهر بود چون
مال و جاه و حرمت و حشمت و شهرت و مانند این اما وقت بود که
کوکب را هم قوت ذاتی و هم عرضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در جای
که زحل است و طالع در عاشر است و مانند این اگر با هم باشند

ثمره چهارم در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب

در حصر نیاید ضعفها نیز [illegible] اما اگر در حساب آورده اند که هیچ کوکب
اکثر از ان ضعف ظاهر است هیجده نوع است و آن چنانست که کوکب
در وبال خود بود یا هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع و همچنین
نیرین در خسوف یا کسوف باشند یا در عقده ذنب و بودن قمر در طریق
محترقه و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب یا قمر خالی
السیر یا وحشی السیر یا کوکب در عقده ذنب بود یا ناقص در
سیر یا ساقط در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا ز فلک تدویر
روی بحضیض دارد یا در طالع بخانه افتاده باشد یعنی در خانه ساقط
یا در برجی باشد که خلاف مزاج او باشد یا در خطوط
نحس بود یا نحس ناظر بود به نظر عداوت
اما اگر در وتد بود و از او با طالع و آن موضع وبال یا هبوط او باشد
این ضعف او زیاده از قوت عارضی او باشد ثمره پنجم

در تشریق و تغریب کواکب و حد آن هر کوکبی که پیش از آفتاب
بر آید مشرقی خوانند هر کوکب که پس از آفتاب فرو شود
مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است
یعنی چون آفتاب از اتصال ایشان بگذرد و تا به تسدیس ایشان
رسد مشرقی باشند و چون شصت درجه بعد ماند تا آفتاب بایشان
رسد در تغریب آیند و بیرون [illegible] درجه است و حد تشریق و تغریب
عطارد و زهره [illegible] نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه

ثمره ششم در دانستن کوکب مستولی بر موضع طالع در ابتدا

کوکبی باشد که بر موضع از دوازده خانه طالع که در حظ خود بود
از آنکه نموده ام یا ناظر بجزو مطلوب و اگر پنج ارباب در برج مطلوب
بوند یا ناظر باشند زیادت شهادت مقدم بود در استیلا و دیگر
انها اثر ترک او کنند و اگر چهار یا سه باشند انها که شهادت بیشتر
بود و تقدم دارند اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در ان خانه نبود
یا ناظر باشد آنگاه جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب در آن
خانه افتاده بود او مستولی باشد و او را دلیل آن برج خوانند
اگرچه در ان خانه ضعیف و نامقبول باشد و اگر کوکب [illegible] باشند
در روی هم بود همه از روی [illegible] باشد آن برج [illegible] بود [illegible]

در پیش گفتیم اما صاحب احکام را اعتماد بر مستولی است بر هیلاج اجزای
فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده بود اما مثال
آنکه کوکبی غریب در برجی شاید که مستولی باشد آنست که اگر شخصی در خانه
شخصی دیگر بود حکم او را بود در شکستن همه الحکا [illegible] تا در وی باشد و اگر ناظر باشد
بدان ماند که شخصی را محافظت کند اما مراد از کوکب بود که در صورت
طالع آراسته بود بقوتهای ذاتی و عرضی و قوی تر هم اگر بود که صاحب
طالع در طالع بود و صاحب عاشر در عاشر یا صاحب حادی عشر یا صاحب
شرف او در آن خانه یا همچنین صاحب حظ رابع در رابع و خامس
در خامس و تاسع در تاسع و ثالث در ثالث اما اگر کوکبی قوتهای ذاتی دارد
و از طالع ساقط بود اثر او ظاهر نشود از آن کوکب ضعیف در تربیع یا ناظر خاصه
در دوم و ششم و نهم باشد اما قوت باشد که چند کوکب با هم باشند لیکن نه
بیشتر از وی قوی تر را مقدم دارند و [illegible] انگاه کنند پس [illegible]
احکام کلی طالع بر مشتری باشد بعد از آن بر صاحب طالع اگر ساقط بود
بعد از آن بکوکبی که ناظر باشد اما مستولی آن کوکب
بود که در وقت قران بدرجه فلک [illegible] یا ملک اوج خود نزدیک تر
بود یا عرض او در شمالی بیشتر از آن کوکبی دیگر بود اگر [illegible] عاشر
یا ثانی عشر طالع افتاده باشد و مراد از احکام در قران کوکب مستولی باشد

و مزج و مستولی بر جزو قران **ثمره هفتم** در امتزاج کواکب
بطریق تشبیه اگر از اسرار احکام است امتزاج کواکب است و آنچنان است
که بعضی کواکب را علت گرمیست و بعضی را علت سردی و همچنین سردی
و خشکی و شقاوت تا مثال این پس چون دو یا سه یا بیشتر از هم لا[بد]
جمع آیند در طالع یا جایی دیگر و حکمت آنکه امتزاج دهند تا از آن همه مزاجی
معلوم بود که از همه نسبت دارد و از همه نباشد و این را مثال آن است
که اگر پاره شکر با پاره مداد یا پاره [illegible] بیامیزد رنگی و مزاجی و طعمی
از این حاصل آید که نه چون شکر بود و نه [illegible] و لا [illegible] آن مزاج
مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد از چهار مثال این کواکب حکایت آن است
که اگر مولودی را زحل در طالع افتد و مشتری و مریخ و زهره و زحل دلیل سیاهی است
و ترشی روی و صبوری و سرد و خشک است و مشتری دلیل سپیدی است
که برزدی زند و گشاده رویست و نیکو خلق و گرم و تر است و مریخ
دلیل سرخی است و غضب و خفت و تندی و گرم و خشک است
و زهره دلیل سبزی یا روشن و لطیف طبع و [illegible] خوب
صورت و سرد و تر است پس واجب کند با امتزاج این چهار
دلیل که رنگ مولود سرخ و سپیدی بود و در حکم صبر و غضب و تندی
با اعتدال بود و پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد بود و در دین خویش ثابت باشد

و تمثیل جو

وعزت وجنابت کند در نسان و انرا دستور دارد و متعصب بود در تن
صورت مزاج معتدل باشد با میل بخشکی و برجی که درون بوند و دلالت
انرا نیز اعتبار کند که موافق مزاج هر کوکب باشد و بدن انرا ظاهر گرداند
و این کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد انرا ظاهرتر بود و اگر دو
یا سه قوی باشند بقوت یکدیگر بیامیزند و هر کدام که ضعیف بود و نامقبول
اثر کمتر باشد و نهان تر اما اگر در برج یک کوکب بود مزاج کوکب با برج بیامیزد
و اگر کوکب با او ناظر باشند بقدر قبول در مزاج دهد و اگر کوکب همین را حال
مال اتفاق افتد سوی منسوب هر کوکب از نبات و جواهر و حیوانات
نموده ام پس طعم و اثر هر و باری که چون او را از ان استدلال کند و باقی
بقوت دیگر بس ملابس دارند در حقیقت آن آفت که هر یکی را [illegible]
در مواهر و دلیل سعادت و نحوست و هر یکی [illegible] و دلیل [illegible] و مرض
مثال دیگر تشبیه آنست که اگر زهره در ثور بود چون خاتون بود [illegible]
با حرمت در سرای خود و اگر قمر با وی بود چون ملک زاده بود در مملکت
خود با او طرب میکند و اگر عطارد با او بود چون ندیمی بود با مزاحی
و اگر مریخ با او بود چون رندی عربده کننده بود در خصومت افتاده [illegible]
زرین [illegible] تو د که [illegible] در سرای [illegible] ملک زاده
افتاده [illegible] و هر دو با هم مایل بوند و دوستی [illegible] هر دو در خانه

قبول

قبول دارند و چون عطارد صاحب دوم و مشتری [illegible] از ثور هر دو را
[illegible] زندگی در فرح [illegible] و چون فرح اش [illegible] سرای باشند
و چون مریخ صاحب دوازدهم و هفتم است دشمن [illegible] ایشان از
فتنه و شر [illegible] در رحمت [illegible] افکند
اما اگر آفتاب ساقط بود و این کواکب ایشان پادشاه باید رحایف
باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر نظر مودت از پادشاه ایمن باشند
و ایشان خشنود باشند و اگر مشتری از ایشان ساقط بود از [illegible]
و محتسب در هم باشند و اگر با ایشان بود یا ناظر بنظر مودت [illegible]
رعایت حال ایشان کند و اگر نظر عداوت کند قصد پریشانی ایشان
ایشان و اگر ناظر بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کند و اگر
بعداوت نگرد قصد پریشانی برم ایشان [illegible] مثال تشبیه دیگر انست
که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او چون قحبه بود در خانه [illegible]
[illegible] ترکی [illegible] لشکری و اگر عطارد با ایشان بود چون
دوستی بود [illegible] و دشمنی بود ان قحبه را و اگر قمر با ایشان
بود چون [illegible] قوی بود که در میان ایشان [illegible] مانده بود [illegible]
و بال و ضعف زهره است که او چون قحبه است [illegible] قوت
و قبول مریخ است که او چون [illegible] است و عطارد چون صاحب خانه

[illegible] و [illegible] ازین [illegible] و [illegible]

بار دهم عقرب است دوستی او را مراست و چون عطارد خانه دوازدهم
زهره است و عطارد زهره را دشمن میدارد و چون صاحب خانه نهم
عقرب است مانند مسافریست درین خانه و چون در هبوط است
محبوس است و درمانده و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارند در هر
مثال که شده است شرح طریقه امتزاج کواکب بسیط است گر و جب
دارند اگر بر سر زبان رود اتفاق و تمام ما نماید و حاصل آید و بیشتر احکام است
رو و دلالات احکام بر صفحه نهد **شعبه هفتم** در دلایل انواع
مختلف نوزده ثمره **ثمره اول** در کلیات اصول احکام نجوم دانستن خیر
و شر است پس هر گاه که نحسان علیه گشت یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها و افتادن
خللها در مصالح و دور افتادن از غرض و پیش آمدن دشواری در امور
و هر گاه که سعدان علیه گشتند یا ناظر شوند دلیل بود بر بر آمدن کارها امید
باشد و نیز کلیات سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت
ثمره دوم تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود و راحت
و رسانی و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی بود و رنج و دشواری
در امور و نظرهای مقبول دلیل تمام شدن کارها و دل خوشی حاصل او
باد و نظرهای رد و نا مقبول دلیل فرو ماندن کارها باشد خاصه از زایل
الوتد یا ساقط **ثمره سیم** نظرهای عداوت کواکب سعد را چنانکه نظرهای

دلیل مرام اگر چه دیگر ناظر باشند به نظرهای مودت

مودت نحس را بعینه بود **ثمره چهارم** دلیل کند بر تمام شدن امر
و مدت بقای او بود بوجه احسن و اگر به نظر عداوت نگرند دلیل
تمام شدن بعضی بود و زوال او بسختی و دشواری **ثمره پنجم**
اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود
فرو ماند از رسانیدن سعادت و از اینجا گفته اند که سعد مقبول الحال
نحس کریم و توانگر بود و چنانکه در خانه یا شرف یا حظوظ خود بود و مستقیم
حرکت دور گشته و مانند نحس مقبول بیتیم از سعد نا مقبول
ثمره ششم و اگر در جایگاه امن و در جای کواکب سعد مستولی شود
و نیکی و سعادت رسد از مردم نیکو کار و از کسانی که امید باشد
بوده آسانی و اگر نحس مستولی باشد ... رسد از قوم بد کردار
و از کسانی که توقع ... داشتند **ثمره هفتم** اگر بر جایگاه خوف
و خطر سعد مستولی باشد اندوه رسد از جماعت نیکو کار
که طمع بدی باشد ... و اگر نحس مستولی گردد بدی و ستم رسد
از کسانی که طمع آن توقع بدی باشد از ایشان **ثمره هشتم** اگر مولودی طالع
بموضعی که در آن نحس افتاده بود و در دیگر طالع مولود دیگر در آن جزو سعدی
افتاده بود و این هر دو در وضع به هم نگرند باشند و این شخص که نحس
در طالع او بود به این شخص دیگر بدی و ضرر رساند اما اگر هر دو را سعد

دریک موضع افتاده بود میان ایشان مودت ومحبت باشد
وبهمدیگر نیکی رسانند اما اگر هر دو نحس دریک جزو افتاده
بوند تا صد بمدیگر باشند وبهمدیگر بدی رسانند چنانکه اگر سعد ونحس
هر دو در مقابل افتاده باشند نفع وضرر هر دو بسبب ایشان باشد ونحس
ویاری گران واگر در عاشر افتاده بود دسبب جاه بود وشغل سلطانی
ودیاقی بروج را همین قیاس است **ثمره نهم** اگر در دو مولود
آفتاب دریک برج افتد میان آن دو شخص دوستی پدید آید
میان آن دو کس وهمدیگر را بزرگ دارند وحکم قمر همین است
واگر در تسدیس باشند حکم همان بود اما اگر در مقابله افتد دشمنی پدید آید
وحکم تربیع همین باشد اما بودن السهم السعادة دریک برج از دو مولود
میان هر دو کس نسبت طبع دوستی وامیدها بر آید **ثمره دهم**
اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع خواه دهم طالع حاوم افتد
یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق افتد میان ایشان جاه وموافقت
ومحبت تمامیت رسد وبا همدیگر باشند وهمه تمامی همه وبرخوردار
باشند از همدیگر واگر دلایل ضد این افتد حکم برعکس بود وقیاس
باقی بروج همین است اما اگر هر دو شخص را با همدیگر پیوستگی شود وصحبت
اتفاق افتد بنوعی از انواع وطالع هر دو را از یک شکل باشد

چنانکه طالع یکی حمل باشد ودیگری را اسد یا قوس میان ایشان در
اغلب چیزها موافقت بود وبرخوردار از همدیگر باشند **ثمره**
یازدهم آفتاب را قوت وزیان از نقاره زحل بود دواز
~~مقابله زحل وماه را قوت وزیان از نقاره زحل بود دواز مقابله زحل~~
وماه را قوت وزیان از نقاره زحل بود ومقابله مریخ **ثمره**
دوازدهم بهترین نشان آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب
برآید بوقت که هنوز که در شعاع بوند یا بعد از ماه برآید بوقتی که ماه
نور بایشان رسانیده بود **ثمره سیزدهم** نحس مشتری دلیل کند
بر آفت ونحس عنوی دلیل کند بر علت وآفت آن بود که ناگاه
حادث شود که بسبب بیماری شود عارضه که در تن آید باشد
ثمره چهاردهم کواکب علوی شلت بیشتر توانند وکواکب سفلی بیشتر
قوی توانند **ثمره پانزدهم** پیوستن کوکب بکوکبی دیگر دلیل کند
بر ابتدای کارها ونیت چیزها ودر طلب آن بودن چنانکه اگر
صاحب طالع بصاحب عاشر پیوند دلیل کند بر مایل شدن بخدمت
سلطان ومهتران وا‌کابر وصاحب عاشر بصاحب طالع پیوند دلیل کند
وطلب داشتن پادشاه وا‌کابر مولود را وفرمودن عمل با جرای
وفرمودن عمل مولود را واگر کوکبی دیگر بصاحب طالع پیوند دلیل

یا صاحب طالع بد نگری اما آنچه سخن این خواهیم که کوکب نیک روی بکران رو
رسد و تدبیر بد و دهد و از این جهت است که کوکبی نیک روی را نحس
تدبیر خوانند و دیگران ره آما بیش تدبیر گویند **ثمره شانزدهم** اوتاد طالع
دلیل کنند بر قوت و ظهور چیزها و تمام رسانند آن خاصه طالع و عاشر و وتد اوسط
بیشتر چیزها و تمام رسانند بعضی بیشتر آنکه خاصه جای اشیاء باشد و زوایل
اوتاد دلیل گشته بر طبع واسطه واری چیزها و ساقط دلیل کنند بر پوشیدن چیزها
و اگر باطل گشته بود با حوالی گشت اما از روی تقدیر گفته اند وتد دیناری است
و زایل اوتاد چهار دانگ و زایل اوتاد دو دانگ و ساقط را از اعتداد نهاده اند
ثمره هفدهم در دلالات بروج عام و خاص دلالت چیزها بر دو قسم
است عام و خواص عام است که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاه اند
و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها و جنگی
قیاس چنانکه در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ام اما خاص آنست
که طالع فی‌نفسه بیت عاشر و صاحب او دلیل پادشاه بود و بیت هفتم او
دلیل ازواج و زنان پس اگر طالع دلو افتد هفتم که دلیل
ازواج و زنان است اسد باشد و آفتاب و او دلایل خاص این طالع
تعلق دارند با طالع جدی بود و برج میزان و زهره دلیل پادشاه باشند
پس هر طالع که دلایل خاص و عوام او در موافقت گشته مولود را بکمال رسانند

واین ظهور

واین ظهور را مدلول بود در تمامی بقای او و نهایت و بدایت شان مولودی که طالع
او عقرب افتد عاشر او اسد بود پس آفتاب و اسد که دلیل پادشاهی
از روی خاص و عام دلیل پادشاهند پس دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند
و اگر آفتاب در این خانه بود دلیل سلطنت کند و سروری و طول مدت و بقا اما
خانه هفتم عقرب ثور بوده است و زهره صاحب او این جایز دلیل خواص و عام موافقت
کرده اند و اگر زهره آنجا بود دلیل سعادت باشد و برخورداری از روی زنان
و شک نیست و قیاس بر این همین است **ثمره هجدهم** در اثرهای کواکب اثرهای
کواکب علوی عظیم‌تر است و مدت آن دیرتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت
و اوتاد و طالع‌ها و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدتش کوتاه‌تر خاصه در بروج سفلیان
و بروج منقلبه و زوایل الاوتاد و طالعها و از این جهت بر کارهای عظیم مدت
مدید چون ملت و دولت زحل و مشتری و برج دلیل اند اگرچه از ستیر دیگر کواکب
حال باشد و در احکام و این زحل دلیل است بر سبیل احوال دولت و ملت اگر
برج بادی بود و سبب این سری قبل بود و صدیق و اگر برج خاکی بر او بود دلیل
فتنه و جنایت و غضب کرد و خاصه که ضعیف گرد و اما کارهای خرد مدت
قمر و زحل است و زهره نیز است مشتری و عطارد و طلوع برج است
و اما گفته اند اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج محلی به آن که افلاک ایشان
وزین عالم دورتر است و اثرهای کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک

اثر آن در این عالم نزدیک‌تر است اما آنچه در وقت روزگار
تجربه است آنست که هم احوال کواکب پیش از اقتران اثر کنند
و آنچه عظیم‌تر است رو در حادث شود و دیرتر برسد و آنچه
حقیر اثرتر است چون اقتران نزدیک رسد ظاهر شود و در وقت
منقطع بگردد و هیچ شک نیست که اثرهای زحل پیش از اقتران
می‌افتد و حادث می‌شود و از آنجا از اقتران او قوی‌تر می‌باشد
و ابوالحیاه غنی قوی در کتاب خود آورده است که زحل اثر پیش اثر کند
در حوادث و از پس بکند و ما از آنچه قول او محقق‌تر می‌شود
اگر کسی این قول را منکر گردد باور دارد اما بی‌شبهه اثر برج
از مقارنت ظاهر شود و از آن جهت که او پیش می‌رود و اقتضا
را اما چون اثر کواکب علوی را مدت بعیدتر است و اثر ایشان
بعد از وقوع بسیار باشد گفته‌اند اثر ایشان قبل از اقتران بود و حقیقت
آنست که گفته شد هم احوال کواکب که از اثر اقتران ایشان بود
پیش از اقتران می‌بینیم بعد تنها و در آن اجتماع نمی‌بینیم از اثر آن می‌بینیم
در آن وقت و بعد از آن مدتها بقدر قوت آن اقتران و
کبار قرآن علویین در مثلثه هوائی و دو قران نحسین در سرطان و قرانات
دیگر از سعدین و نحسین در برج دیگر و چند بار قران مختلف که افتاده باشد

و بعدها

و بعدها بدید بوده است که اثرهای ایشان از پیش دیده شده
این است حقیقت آنکه از استادان یاد رسیده است و در این
عمر تجربت افتاده **فصل نود دوم** در احوال علامات که در فلک
ظاهر حادث شود و آتشها که در هوا پدید آید و آنها را انواع نجوم خوانند
و بعضی را ذوات الاذناب گویند و هر یکی را علیحده نامی نهند به تناسب صورت
او چنانکه اول را نیزک خوانند دوم را شهاب سیم را عمود
چهارم را برق پنجم حیایه ششم را ذو ذوابه هفتم را ذو ذنب
و این همه نحس باشند در هر شهری یا اقلیمی یا ناحیتی که یکی از اینها ظاهر شود
سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود در آنجا
شود و بسیار بسا حادث شود فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر
بود در آنجا و شود و بسیار سالهای حادث شود و قحط و علت این آن بود
که چون برج نحسی از شهاب بر آن ناحیت یا شهر مستولی گردد و آن
زمین را رنجگن گرداند و اینها در آن زمین کم شود و کارهای دهقان بسیار خراب
و غلط باشد چون فلک اثر رسد بخورد و از روی صورت ظاهر شود
و آنها که گفته شد و در کشت و زرع نقصان افتد لابد قحط
قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت شود و بسیار بسا حادث
گردد چون هوا بد شده باشد و با افتد و اما از شهب سلامی برج توت

و از این بیرون چیزی دیده شده

غضبی جستی غالب شود و مردم بابل شوند با فعال بد چون جنایت و بد
اعتقادی و دزدی و شر انگیختن بسبب تغیر را جهاجر بیان نام کرده ز بیرون رفتن
بیگانه قصد ایشان و ناحیت کنند و بادهای مضطرب بسیار جهد و زلزله تنها
روی بحرای بهند و ملوک و سلاطین ان ... ولایتها باطل شود و مردم
درویش گردند و این صفت صورت ذو ذوابه چون سر آدمی بود و از
گیسوهای آتش پدید آید اما ذو ذنب آتشی بود که دراز و ادهم بود
و گفته اند از هر طرف که دم او بود نشسته از ان جهت خیزد و بعضی گفته اند
که ان جهت خراب گردد که دم او بود و گفته اند ذو ذوابه بر ابر در صبح
طالع شود در جهت شرق و ذو ذنب در شب بامداد پدید آید و خلاف
این دیده شده و هر دو را سیر باشد پس از این هر دو هر کدام که ظاهر
شود رنگ او تیره تر باشد فتنه بسیار تر دارد و محنت تر بود
بدان سبب که بقای او کمتر بود و گفته اند که خنیفکان و نیازکها کواکب
اند این آتشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود و ذو ذوابه
و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ اند و عطارد و ترکیب ایشان و آثار
ایشان مثل آثار این کواکب بود و زیر فلک قمر در فسادهای عالم
با تشریح این گفته شود و از انچه گفته شد بنت داده است در شیوه
آثار علوی شعبه دوم در احکام قرانات و اجرامات و انتیابات

[illegible]

و تربیعات

و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و مجاسدات با رأس و ذنب
و سایر احوال قمر با کواکب دوازده شعبه شعبه اول
در احکام قرانات چهار ثمره شعبه دوم در احکام قرانات
کواکب با زحل چهار ثمره شعبه سیم در احکام قرانات کواکب
با مشتری چهار ثمره شعبه چهارم در احکام قرانات کواکب با مریخ
چهار ثمره شعبه پنجم در احکام قرانات سعدین و نحسین
دو ثمره شعبه ششم در احکام تسدیسات و تثلیثات چهار ثمره
شعبه هفتم در احکام تربیعات و مقابلات سه ثمره شعبه
هشتم در احکام احتراقات پنج ثمره شعبه نهم در احکام انات
چهار ثمره ثمره اول در ذکر ادوار باید دانستن که بر احوال کاینات
عالم دو دلیل است یکی ادوار و دوم قران زحل و مشتری اما
ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر دور اعظم
آنست که هزار سال شمس یک درجه حرکت کند و یک
برج انتها و این برج را انتهای الوف خوانند و الوف را ایام برج را ادوار
الوف خوانند و صاحب درجه سیر را قسم الوف خوانند
اما دور اکبر انست که هر صد سال شمس یک درجه حرکت
کند و یک برج انتها و ان درجه را درجه قسمت بری خوانند و ایام برج

را تنهای ها بین و ما بین را نام های نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور اوسط
آنست که هر ده سال اما دور اصغر آنست که هر یک سال تحویل شمس که در برج
تیر کند و یک برج انتها و این دوران آنست که او را بطالمیوس اهمال
کار دارند اما دوری دیگر آنست که سیصد و شصت سال شمس درو حال
نهاده اند چنانکه سال را چهار فصل است و این دور را نیز چهار فصل است
پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد از گشتن دولت
قوی بقوی و تبدل شدن فصل بفصل دلیل باشد بر انتقال
انتقال دولت از خویشی بخویشی درهمان دولت نام اما چون
دور بدور بدل شود اگر کوکب مسعود مدبر آن دور باشد از دور
پادشاهان عادل و منصف ظاهر شود و خلایق آسوده حال گردند و اگر کوکب
نحس مدبر آن دولت باشند پادشاهان قاهر پدید آیند و مردم در شدت
افتند و حکم تبدیل شدن فصل بفصل همین باشد اما اگر از دور
و اگر در وقت تبدیل شدن دور قرآن اتفاق افتد این
دو کوکب علوی را اقتران دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوایل
او را در اعتبار کرده اند خاصه اهل چین بدین قدر حکم ختم کردیم ثمره دوم
در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام قران عظیم بر است [?]
از اثر دوارد و مؤثرترین قرانات قرآن [?] زحل است

و قران این دو کوکب در چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما
قران اعظم آنست که کواکب قران کنند در اول حمل و بعد از آن هشتصد
چهل و هفت قران کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال
شمسی در چهار مثلثه به سه دفعه هر دفعه چهل و نه قران و گاه بود دیگر
و گاه بود کمتر از این سبب قصور پس در هر مثلثه دوازده قران
کرده باشند و در بعضی بیشتر چون این قران تمام شود باول حمل
باز رسند تفصیل اینکه چون در اول حمل درجه قران کنند
قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت آنکه هر قران او درجه
و نیم بر افتند پس قران تمام شود در مدت دویست و چهل سال
بتقریب و قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کنند و از این اول
نور باشند پس قران اول را مثلثه خاکی اوسط خوانند از این مثلثه
خاکی بر دوازده در جران [?] کنند و باشد که یک قصور سیزده
قران کنند و مثلثه بادی نقل کنند و قران اول را نیز در این مثلثه آبی
اوسط خوانند و همچنین دوازده یا سیزده قران کنند
در مثلثه بادی و مثلثه آبی نقل کنند و قران اول قران اوسط خوانند
پس در هر چهار مثلثه قران کرده باشند هشتصد چهل و نه قران بود
در مدت نهصد و شصت سال شمسی باز آید از اول اسد کنند پس

ایں قرانرا قران اکبر خوانند که اول قران است در مثلثه آتشی
کرده اند بار قران دوم در دو درجه و نیم حمل افتد و سیوم در پنج
درجه قوس افتد و چهارم در هفت درجه و نیم اسد بهمانی
قیاس دوازده یا سیزده قران کنند و باز باول اسد
نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسد
ترتیب حمل و نه قران کرده باشند و از اول قوس ابتدا کند
که آن قران اکبر شد و بهمان ترتیب قران میکنند تا در آن چهار
مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند در آن و آنکه گفتیم
قران اول حمل قران اعظم است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن
جهت که چون اول قرانست در حمل اعظم است و چون آغاز
از مثلثه آتشی است اکبر است و چون یک قران اکبر است
از دوازده قران اصغر است پس در هر یک قران اعظم
سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط از سیصد و چهل و یک
قران اصغر و این هم گفت اوسط است اما از قران که واقع
شود تغیری که تنبیه وعده و مدت ایشان کم ای باشد اما وقت
باشد که سه و چهار و پنج و شش کواکب در برجی شوند آنرا اجتماع
خوانند و ممکن است که هر هفت جمع آیند اما در یک خانه دیگر

نادر بود اگر باشد و وقت قران اعظم باشد و تا شش کوکب در میزان
و بهرام بر مریخ و شش در صد طیر قمر و کیوان سه و چهار و پنج و بهرام در برجی نه
دیگر درجه در وقت سنباد انوری اجتماع بوده است در میزان و شش
کوکب را و شعرای آن وقت یاد کرده اند ابیات که حکم او طوفان
باد نهاده اند و سهو عظیم رفته است حکم ایشان را پس اگر اتفاق
نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی از پس عظیم باشد بازی که
طالع آن برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم او در قبض آن آ
که چنگیز خان در آن وقت زائیده است بر طالع میزان بیست
و یک درجه و زحل آنجا بوده است با زهره و مریخ در اوج
و قمر با کوکبی دیگر است که کوکب در یک درجه داشته اند اما اصحاب
تواریخ ذکر کرده اند که صاحب قران بوده است که سه کوکب
در درجه طالع داشته است هر سه سعد و چنگیز خان را سه کوکب
در طالع بوده و بر این جمله دلایل بسیار است که چنین است از روی تکرار
و قیاس و از تاریخ آن اجتماع ثمره سیم در تأثیر این چهار قران
اعظم آنست که طوفان حادث شود و احوال عالم مبدل گردد و دیانات
و خلقت مردم بر سیاقی دیگر پدید آید مناسب صورت طالع قران اعظم
و مستعلی دیگر دلایل بیرون آید چهار و دعوتهای بزرگ کنند و کارهای

قوی بر دولت ایشان نکند و اثر این قران زیاده با قران اعظم دیگر و آن دست
دو هزار و نهصد و چهل سال بود و بس اما اثر قران اکبر آنست که بعضی
احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند
و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر اقالیم منقاد ایشان شوند و بعضی از اهل
وقوع شد قران اعظم را نگاه دارند و این اثر قران اکبر با قران دیگر
بر اوج و از مدت هشتصد و شصت سال بتقریب حمل و شش کس پادشاهی کنند
بتقریب اما قران اوسط آنست که بیرون پادشاهان که اکثر اقالیم را
در حکم آرد و بیرون دین و شریعت صاحب قران کبری روند اگر چه رسوم
پادشاهی نهند اما اثر قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندان
بخاندانی دیگر نقل کند در همان قبیله که دولت او در قایم بود چنانکه
امرا در سرا در روم و عجم زاده و مانند این چنانکه دیدیم در سه قران
و مدت تا اثر او در حوالی بیست سال اما اگر قران اصغر قوی باشد در بعضی
دلایل موافق دلایل اصلها موافق دلایل شخصی بود و دلیل دولت بر آن
شخص قرار کرد و انتقال کند شخص دیگر و این هر دو خارجیان
غلبه کنند در این قران و تنها خبر دو جهان باشد خاصه که برج
در این قران دلیل حرب باشد و احکام کردیم قرانرا که در برج
دلو شد کرت دوم که قران ششم است با مراد وسط چهارم است

بحکم

بحکم تقویم ظاهر اگر این غلط است **نوع نهم** در طالع قران طالع
زمان قران اصل است و طالع سال قران دلیل و بس هیچ قوت
در هیچ چیز دلالت ندارد اما اصل تسعد رسو و بس چون طالع وقت
قران را در یافتن ممکن نیست بسیار اسباب طالع سال را که در وی
قران افتد طالع قران نهادند و هیچ شک نیست که این طالع سعد
نیست اما خلاف بزرگان سوال کردن و بر فوایدات اهل احکام
نمودن و از نیست که طالع آن سال در عنوان نیست پس اعتماد شاید
پس نهاد بر طالع سال قران باید نهاد اما چون قران واقع شود بنگرند
که مستولی کدام است و مستولی بر جزو قران چنانکه گفته شده است
بعد از آن بطالع بنگرند و دلایل او و مستولی قابل تدبیر هر یک استخراج دهند
و دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر معنای اصل اگر ملک
مضطرب بود و ابتدای انتقال دولت کند بسبب ابراج قران و اگر
بر خلاف آن بود حکم نشاید کرد بر نقل دولت و نیکو معلوم کنند
که هر کدام کوکب راست از این دو کوکب علی کدام از طرف آسمان
از آن دیگر بعرض و قبول و در دیگر بنگرند در برج قران طالع
سال قران نخست این احوال دلایل جمع کنند پس اگر مستولی حل
بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق و در مدت این قران خاصه در سال

قران و تا اینها و نیکی و بهار بهای در ارکش و اگر دلایل طالع سال تقویت
کنند یا زحل کار به تر باشد و اگر زحل مقبول باشد قحط و بلا پدید آید
و اگر دلایل طالع سال قوی باشد قحط کمتر بود با اینهمه اما اگر مشتری مستعلی
بود و دلیل کند بسیاری ارزانی و فراخی و سعادت حال مردم اما اگر آن
دیگر و نحس شود حکم حالهای عالم از این قران و دلایل او کنند و بدلیل
نیکو مدبر انتهاء سال حد اما چه بر حجت نیر قران و دلیل خدا
کجا افتاده است و قوی است یا ضعیف و در نسبت قران چگونه بوده
است و از آنجا احکام استدلال کنند چنانکه گفته شود اما در اول آخر هر قرانی
احوال عالم روی بتغیر دهند و اضطراب احوال سلاطین و اکابر بود
از آن جهت که عالم کون و فساد است هیچ کون بی فساد و هیچ فسادی بی
کون نبود و زحل چون دلیل فساد است و مشتری دلیل کون از امتزاج
هر دو کون و فساد لازم است هر چند که سبب فساد دلیل فساد
ظاهر گردد و در این جرا اثر کنند چون او مستولی شده است
قبول اثر اشتغال نحسی که مزاج او مستولی عارضی او شده باشد هر چه
اندک جرمکار دارند که مقوی آن عارضه بود و بسیار زیادت
کنند بر آن نمونه این است که هرگاه نسبت قوت دائی بآخر رسیده
باشند و قرانی دیگر خواهند شد آن قران بتغیر خواهد انجامید یا قوت آنچه در آن

دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد در آن مستعد فساد شده باشد
پس چون ابتدای قران خواهد که قوت او ظاهر شود و کون بابتدای او مدلول
او باشد پس هر چه روی بتغیر نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد
و الا چنانکه باشد بانده مثال آنکه سه شخص مذکور شده باشند که مزاج
یکی در غایت کمال بود و از آن دیگری که در غایت وسط و از آن دیگری در غایت
اقل چون فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زود آن شخص باطل
شود که فساد چون فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زود از
شخص باطل شود که فساد مزاج در غایت کمال بود و دیگری که در غایت وسط
بوده باشد و بعد از آن دیگری ثالث و اگر سببی دیگر حادث شود
باطل گردند و الا در ایام مزاج فصل چو از شده باشد صحت بر حال خالی
بمانند هر اینه اثر فساد ظاهر تر بود دیگر دولت آن قران قوی تر و بیشتر گرداند باشد
و از این جهت است که فساد و انقلاب بر پادشاهان زند و بزرگان او
و نگاه بقومی دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی روی بترقی
نهد هر حکم سعادت که بر وی کنند راست آید و چون روی بانحطاط
کنند هر حکم فساد که بر وی کنند راست آید

در احکام قرانات کواکب با زحل چهار مره

در قران کواکب با زحل در مثلثه

آتشی قران مشتری و زحل دلیل کنند بر خروج کسانی که از دین و شریعت

سختی کینه و اشتعال دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش
در اکابر و اشراف و حکام و گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن
بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و نیز بعضی عادتها و این تأثیر غالب
در شرق بود و در اقلیم دوم قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و
جنبیدن لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و هیجان
سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن درهم ملک و قلت و نقصان
بارندگی و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و گشتن
مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریهای خونی و قتلها و تأثیر
او بیشتر در شرق بود و در اقلیم سیم قران زهره و زحل
دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خادمان
اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بر ورود دشواری وضع حمل و
بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و بودن
ابر بسیار و فساد بعضی هوا و لهو و طرب در شبانه و دلیل [illegible]
کار و ان قران عطارد و زحل دلیل کند بر بد گشتن احوال دبیران
و اصحاب دواوین و گشتن خطها [illegible] و افتادن از جنبیدن و زدن
نفس مریخ صاحبان کتب [illegible] بازارها و بازگشتن نخها و آمدن
و بودن باران کانهای تیغ و تغیر هوا و سرما و رعد و برق در

ودلیل

و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و سوء علامات و عقاقیر
در قران کواکب با زحل در مثلثه خاکی قران مشتری در
دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال
شایع و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت
خلق بعمارت و زراعت و بودن اشتعال دولت و افتادن
زلزله و بودن از خسف و توسط بارندگیها و فساد بعضی نباتات
و اختلاف هوا و سرما در وقت و بیماریها در سرش و این تأثیر ساکنان
وجوب باشد قران مریخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال اکراد و ترکمان
و بر خواستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال دزدان
و راه داران و جانبازان و بیماریها مد و قطع اعضاها و قتلها و حربها و
مصادره و موت اکابر و شدت و هراس در مردم و نقصان
بارندگیها و ابتداء فساد در اشجار و مزرعها و حیوانات و بیم زلزله و خسف
باشد و پدید آمدن مور و ملخ و بسیاری از خسف و قصد
این تأثیر در اقلیم سیم بود و در اقلیم دوم قران زهره و زحل دلیل کند
بر رنج زنان و سستی خداوند خادمان و بیماری در این طبقه و بسیاری نقص
حمل و ناسازگاری زنان با مردان و زینت شایع بطرب و نکاح و در
وقف و نبات و میوه و ثمارها و تفاوت نرخها و سرما در وقت

تاریکی و کمی آب و ارزانی برده و عطرها و این تأثیر در اقلیم سیم بود و اما قران
عطارد و زحل دلیل کند بر مکر و ظاهر [illegible] میزان و ارباب قلم و عمال و کارگزاران و مصاحبان
و اصحاب خبر و افتادن اراجیف و سختی [illegible] و تهمت و دروغ بودن
بیع ضیاع و عقار و بدی احوال کاروانها و کسادی بازارها و حرکت و فساد کشت
و زرعها و تفاوت نرخها و سرما در وقت بهارها و از انواع مرض و موت ناگاه
در قران کواکب زحل در مثلثه هوائی قران مشتری و زحل دلیل کند
بر خوب حال اهل ادیان و رفتن ایشان در دین و مذهب و در برج دلو مناظره
باشند در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر در برج جوزا بود دولت علما و کتاب
و علوم منتشر گردد و خروج مذهبان بود و عشر و نقصان بسیار بود و بادها جهد
و بارانها بیاید در زمستان و اگر در برج میزان بود دیگری پدید آید و علم منطقی
و خواندن شعر و فضلیات بسیار بود و رغبت مردم در طلب [illegible] و بارندگیها
باندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و حاکمان [illegible] بی رونقی [illegible]
و اغلب تأثیرات در مغرب بود و قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه
و حرب و اراجیف و برگشتن هوا و بیماریهای خونی و عداوت میان حاکمان
معاملین و احکام نجوم و [illegible] ظلم و ترس و بیم در [illegible] و قتل [illegible]
و بزرگان و خشکی سال و رفتن آبها در هوا و رفتن بادهای بد و فساد اشجار
و خرابی جایها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در کار دین و بودن سرما

ونقصان

در وقت

در وقت ولادت و کسادی بازارها و اغلب تأثیر در زمین مغرب بود و اقلیم
سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر نکبت زنان و خادمان و افسونگران
و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن
ابرهای سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و دشواری وضع حمل و فاش گشتن
اصوات و الحان و فساد اهل طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن
نکاحها قران عطارد و زحل دلیل کند بر بیماریهای بزرگان و علما و اهل
فضل و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار
و محاسبه و کیلان و متصرفان و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کسادی
بازارها و گرانی اطعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما
و بارندگیها و بادها در وقت و میل کردن مردم بعلوم دقیق **ثمره چهارم در قران**
کواکب با زحل در مثلثه هوای قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفق مردم
فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم عوام و دون و خلاف کردن قومی
با ملوک و بزرگان خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران
دریا و کشتیها و بودن سرما و بارندگیها و خرابیها از آب و باران در وقت و اغلب
تأثیر در جهت شمال بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر نکبت زنان و خادمان
قومی با بزرگان و جنبش مردم سفله و دست بالای کردن نادانان و قتل
بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابی

جایها و نکبت خاینان و دزدان و فساد کشتیها و مسافران دریا و بدکاری لشکریان
و اگر برج سرطان بود کار بدتر بود و مدعیان سلف خروج کنند و باطل
شوند و اگر عقرب باشد از دزدان خرابی باشد و لشکرهای بیگانه فرو مانده
قوّت کنند و زحمت رسد بخاندانهای قدیم و بزرگان و مردم
صحرا و آبها و دریا و اگر برج حوت بود وزرا و علما و قضاة را
زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب کننده بارد و
جواهر آبی باشد و غلبه تأثیر در اقلیم سیّم بود و طرف
شمال و قران زهره و زحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها
و قوت سرما در وقت و شکستن گرما و زیان میوه ها
و دخلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن جایها از
از آب و علّتها و زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام
و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل نسب
و توبهٔ اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار
باشد و در سرطان خلاف محبوبان باشد و شغلهای
دریا و قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه و بارنده گی
ها و سرما در وقت و زیان نباتات و فساد و مسافران
دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسادی بازارها و افتادن

اراجیف در رونق آبکاران و دهاقین و بستانبانان و بیماریها در ارباب قلم
و تجار و زحمت این طایفه و باشد که خشک سال بود و بدیگر شواهد و نرخها تفاوت
کند و خطوط دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند والله اعلم **شعبهٔ سیم در احکام**
قرانات کواکب با مشتری چهار ثمره ثمرهٔ اوّل در قرانات کواکب با مشتری
در مثلثهٔ آتش قران مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح
و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر وزرا و قضاة و ائمه و اشراف
و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل پادشاه و زدن دراهم و گرمی هوا و فراخی
طعام و بیماریها از حرارت و اغلب تأثیر در مشرق بود و خراسان و عراق
و اقلیم سیم قران زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان
و توبهٔ اهل طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوّت دین اسلام
و بودن لهو و طرب و زینت در علما و وزرا و قضاة و راستی در عدول
و اجابت دعاها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم
بخیرات و آمدن مسافران از اطراف قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق
کارفرمایان و صناعان و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت
درین طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و
و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری و ارزانی و راست رفتن معالجات و احکام
نجوم و گفتن سخنهای راست و حق **ثمرهٔ دویم در قرانات کواکب با مشتری در**

مثلثه خاکی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح و راه
داران و فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ائمه و قضاة و فساد
اطعمه و اشجار و بدگشتن هوا از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات
و بخارها از گرمی و خشکی و اگر برج ثور بود فساد نباتات بود و اگر سنبله فساد اعلام
بود و علما و خردمندان و اگر برج جدی بود قوت لشکریان بود و امرا و زنان بزرگان
و ائمه قران زهره و مشتری دلیل کند بر نیکوی احوال اهل طرب و زینت و علما
و ائمه و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و برآمدن نکاحها و جمعیتهای خیر
و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینیها و ملبوسات و اعتدال
هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتهای خیر قران
عطارد و مشتری دلیل کند بر روایی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکوی
نباتات و قوت حال وزرا و دبیران و ائمه و اطبا و اهل تنجیم و صناعان
و بازرگانان و بیاعان و اهل بازارها و آمدن کاروانها و اخبار خوش و بحثهای
حق و راستی در متصرفان و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و بحثها در علوم
و نقصان بارندگی **ثمره سیم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی**
قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا
و علما و قضاة و اشراف و بدگشتن هوا و رفتن بادهای ناخوش و مفرد و بخارها از
سرخ باد و آبله و مانند آن و افتادن قتلها و مصادره و میل قضاة و بسیاری خیانت

وفسا

و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا
شدن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان خاصه اسلامیان
و جمعیتهای خیر و رفتن بمزارهای متبرک و اجابت دعاها و راستی و امانت
مردم و لهو و طرب در اشراف و قیمت عطر و ملبوسات و رفتن بادهای
خوش و تندرستی مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی
و بارندگی بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری
بحث و مجادله و رونق مدرسها و آمدن کاروانها و آوردن برده و رفتن بادها
و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی احکام و علاجات
و رونق کار فضلا و راستی در عدل و رفتن سخنان حق و گواهی راست **ثمره
چهارم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی** قران مریخ
و مشتری دلیل کند بر بدی سفر دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ائمه و توانگران
و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان و رهداران بود و اگر سرطان
بود خلاص محبوسان بود و قصد بدکاران و قوت فرومانده کان و سفله
کاران و اگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بدگشتن آبها و دلیل کند
بر مخالفت میان اکابر و ائمه و معارف و افتادن فتنها قران زهره و مشتری
دلیل کند بر قوت حال ائمه و وزرا و قضاة و اشراف و خاتونان و خادمان
و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و ایمنی و فراخی

وارزانی نرخها ونیکی سفرهای دریا ونیکی نباتات ومیوها ودر حوت دلیل
کند بر جمعیتهما خیر ونیکی حال خاتونان واهل نسب واجابت دعاها ونکاحهای
بزرگان ورونق دین اسلام واگر عقرب بود دلیل کند بر توبهٔ بدکاران و
خاینان وخلاص محبوسان ودر سرطان دلیل کند بر صلاح وزرا ونیکی حال
عوام ومسافران دریا قران عطارد ومشتری دلیل کند بر خوبی واحوال
مسافران واهل بازار وبیع وشری نباتات وکاغذ وادویه وجواهر آب ورونق
اطبا وراست رفتن معالجات وخنکی هوا وبارندگیها وارزانی نرخها وفراخی
طعام ومیوها وقوت نباتات وافتادن اخبار خوش وبیع ضیاع وآب کاریز
واجتماع بزرگان جهت صلاح کارها وبحث ومناظره ودعویها وخلاص
محبوسان ونیکی حال دبیران ومردم ابکار شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب
مریخ چهار ثمره ثمرهٔ اول در قران سفلین با مریخ در مثلثهٔ آتشی
قران زهره ومریخ دلیل کند بر فساد میان زنان وشوهران وغضب
وضرب وقتل وبودن فسق وفجور در غیبت مردم بکارهای ناستوده واشکار
شدن نوازش وبیماریها خونی واسقاط حمل ونکاحهای بزدر وناپسندیده
ودلیری زنان بدکار ونقصان بارندگی وبدگشتن هوا وغلبهٔ دزدان وتغیر
هوا قران عطارد ومریخ دلیل کند بر ساختن آلت حرب وحرکت لشکرها
وغضب وسفاهت در مردم وزحمت برارباب قلم وتجار واهل بازار وغمز

وتهمت وخیانت متصرفان ومحاسبان وبسیاری اراجیف واخبار بد وفتنه
وغوغا وزدن فلس ودرم قلب وفنا وقلبکاران وطراران وظهور کیمیا
گران وداغ کردن دواب وغلبهٔ دزدان وراهداران وخشکی هوا ثمرهٔ
دوم در قران سفلین در مثلثهٔ خاکی قران زهره ومریخ دلیل کند
بر دلیری کردن دزدان وبسیاری فسق وفجور وفاش گشتن لهو وطرب
وفنا ونباتات وبدگشتن هوا وتاریکی وتغیر وتفاوت نرخها و
بیماری زنان وناسازگاری با شوهران وطلاق وفراق بسبب عاشقی
واگر برج ثور بود فساد دزدان بود وبدکاران واگر جدی بود قوت حال
امرا ولشکریان باشد وگرفتن ولایتها وبرده کردن واگر سنبله باشد فساد
اطعمه بود ورنج زنان نحره حامله فاحشه وخدم ودبیران وتجار قران عطارد
ومریخ دلیل کند بر خروج فضولان وبدی راهها وغلبهٔ دزدان وطراران
وفساد حال تجار ومزرعها واطعمه ونباتات وآمدن کاروانها وافتادن
اراجیف وبدی حال متصرفان ووکیلان ومحاسبهٔ اهل دیوان وآفت
در دواب ونقصان بارندگی واگر برج جدی بود دلیل کند بر حرکت لشکرها
وظهور حکما واگر در سنبله بود ظلم وخواست بود وفساد وزرع واگر ثور بود
فساد حال زنان ونباتات ودواب باشد ثمرهٔ سیم در قران سفلین در
مثلثهٔ بادی قران زهره ومریخ دلیل کند بر فساد حال منفیان وفسق

وفجور میان زنان وخادمان وآفت نباتات واشجار ومیوها در وقت وبیماری
در مردم واسقاط حمل وبرا وردن خون وفساد بزرکان وزفاف واختلاف
هوا وآشکارا شدی فواحش ودلیری زنان بدکار وبد بودن ایشان
واکر برج میزان بود فساد کمتر شود وبادها جهد **قران عطارد ومریخ** دلیل کند
بر زحمت دبیران ومستوفیان واهل بازار ومتصرفان وعمال وتجار واندوه
اهل فضل وشعرا وکفتن هجا وسخنان بد ودروغ وبسیاری اراجیف
وبیع دواب وبرده وبدکشتن هوا وبیماری در دواب وزحمت مردم
از سرخ بادوصرع وبرانداختن خون وبودن دزدیها بدی کمتر بود فساد حال
خطاطان ونقاشان باشد واشجار واکر در دلو بود ظهور حیلها وطلسمات
بود واکر میزان بود فساد حال اهل طرب بود واهل فضل وزنان وخادمان و
ندیمان **ثمرهٔ چهارم در قران سفلیین با مریخ در مثلثهٔ آبی قران زهره
ومریخ** دلیل کند بر فساد حال آبها وحیوانات آبی وبدحالی زنان بدکار
وسقط شدن کودکان وفساد حال نکاحها وزنا شوهرها وبودن سیرماها
رندکی در وقت واختلاف هوا وآفت نباتات واکر برج سرطان بود
خلاص محبوس باشد واکر عقرب بود خلل زنان بدکار واکر حوت بود
تهمت محارم باشد واهل نسب وفساد ومسافران دریا **قران عطارد
ومریخ** دلیل کند بر فساد کشتیها ومتصرفان وفساد آبها وافتادن اراجیف

[illegible]

وخاستن بخارها وتاریکی وبیماریها از سست شدن اعضا وکندی زبان
در رطوبت دماغ وظلم وخواست وغمز وتهمت واکر برج حوت بود بدتر باشد
کار سفر دریا ورنج دبیران وظلم واکر عقرب بود نیکی حال کشتیها بود واکر سرطان
بود دزدیها وخیانتها بسیار افتد خاصه سفر دریا **شعبهٔ پنجم در قرانات
عطارد تا زهره چهار ثمره** **ثمرهٔ اول در مثلثهٔ آتشی قران
عطارد وزهره** دلیل کند بر رونق کار زرکران ودیرابه کران ونقاشان
وعطاران وبزازان واهل بازارها وبسیاری بیع دواب بود وجوادث
واعتدال هوا وبخارها وتاریکی ورعد وبرق وافتادن عداوتها وخشمها
وغضب وخصومت میان خلایق وارزانی کوشت ودواب
ثمرهٔ دویم در مثلثهٔ خاکی قران عطارد وزهره دلیل کند بر بسیاری
بیع وشری اطعمه وحیوانات وشیرینیها وجامها ونکوی نباتات وغلها
وارزانی وفراخی ونیکوی کشت وزرع وآمدن وشدن کاروان
ومسافران وافتادن اخبار خوش وبسیاری خصومت وعداوت
وبدی حال وکیلان ومتصرفان وبودن مشعبدان وبازیکران وکمی
سرما وباران در وقت واکر در سنبله بود اطعمه سخت ارزان شود
ثمرهٔ سیم در مثلثهٔ بادی قران عطارد وزهره دلیل کند بر رونق
مستوفیان ودبیران وعمال وتجار وبسیاری بحث علوم وتیز ذهنی

بازار برده و عطر و جامها و رواج کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان
و کودکان و نوشتن عشق نامها و نیکوی حال تجار و میوها و وزیدن
بادهای خوش و ابرها **ثمره چهارم در مثلثه آبی** **قران**
عطارد و زهره دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری بیع
جواهر و ساختن باغ و بستان و سرادیه و تغیر هوا و بسیاری
آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و ملاحان
و غوصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه
و عداوت انگیزی مردم سفله و اگر برج سرطان بود بیع جواهر آبی
و طرب عوام و اگر برج حوت بود نیکی حال کشتیها بود و صلاح
حال درماندگان و سلیط شدن زنان و بارندگیها **شعبه ششم در احوال**
قران سعدین و نحسین دو ثمره **ثمره اول در قران نحسین**
ازین قرانات دو قران موثرست بعد از قران علویین و یک قران
مریخ و زحل در سرطان دویم قران زهره و مشتری در حوت اما قران
نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع شود در هر برجی و باشد
که در برجی سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین
قران این دو نحس آن باشد که در سرطان کند در حوالی هر سی سال
یکبار و بدی او جهت آن بود که هر دو در سرطان بد حال و نامقبولند که یکی

در هبوط است و دویم در وبال و باز هر نحسی بنحسی دیگر مبتلا شود و اثر فساد نحس
وقتی ظاهرترست که ضعیف است و بد حال و نامقبول و ازینجا گفته اند
که نحس بد حال مار دم بریده را ماند و نحس مقبول گرگ آموخته
را پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون
آیند و مردم دون و سفله قوت کنند و غلوی عام باشد و مردم شریف
و بزرگ را نکبت رسانند و فتنها انگیزند عظیم و زود و باطل شوند و اضطراب
احوال ملوک و سلاطین باشد و اکابر و معارف و حربها قتلها رود
و خرابیها بود و این قران در حد هر کدام کوکب که افتد فتنه از قومی خیزد
که بدان صاحب حد منسوب بوند و بدانکسان نکبت رسد اما اگر این
قران نزدیک اتصال دوری یا فصلی از دور افتد یا نزدیک اتصال
دولتی یا نزدیک قران علویین اثر او عظیم‌ترست و دیرتر دارد و خونها
بسیار افتد در انوقت **ثمره دویم در قران سعدین** این قران در
حوالی هر سالی یکبار اتفاق افتد در هر برجی و باشد که در هر برجی سه کرت
اتفاق افتد و قوی‌تر آن قران آنست که در ~~حیث~~ حوت بود و آن
در هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها از آن جهت است که هر دو
سعد در حوت مقبول اند یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این
قران نزدیک انتقال دور یا فصل یا اتصال دولتی یا آخر قرانی اتفاق

افتد دلیل راحت و آسایش خلایق بود و عدل پادشاهان و امن
و فراخی و رفاهیت خلایق بود **شعبه هفتم در احکام تثلیثات**
و تسدیسات چهار ثمره ثمره اول در تثلیث و تسدیس کواکب
با زحل تثلیث و تسدیس مشتری و زحل دلیل کند
بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح
پذیرفتن امور رعیت از پادشاهان بعدل و میل خلایق
بخیرات و فراخی طعام و امن و راحت مشایخ و خاندانهای
قدیم تثلیث و تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر ترحم ملوک
بر سروران و اکابر بر زیردستان و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق
کار احتساب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت حصنها و دوستی
کردن اهل فتنه با مشایخ و گوشه‌نشینها و خشکی هوا و توسط حال
ماکولات تثلیث و تسدیس آفتاب با زحل دلیل کند بر ریاست
یافتن مردم فرومایه و اهل صحرا و رونق خاندانهای قدیم و نیکی حال
مزارعان و نقصان جور و ستم و فراخی طعام و میوه‌ها و عنایت
ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما در وقت تثلیث و تسدیس
زهره با زحل دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فرح
مشایخ و دهاقین و بیع برده و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال

هوا در تابستان و سرما در زمستان و بارندگیها در وقت تثلیث و تسدیس
عطارد و زحل دلیل کند بر قوت کارها و بستن عهدها و نوشتن
عهدنامه‌ها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان زور و محالات و بیع املاک
و غلامان و رونق کار حکما و تغیر هوا و سرما و بادها و اندکی **ثمره**
دویم در تثلیث و تسدیس کوکب با مشتری تثلیث و تسدیس
مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب صلاح و توبه اهل
شر و فتنه و ساختن مصالح میان وزرا و امرا و رعیت نمودن
بخیرات و ایمنی در راهها و قضا و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن
سرما تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک
و سلاطین و سرورلت و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان
پادشاه و ائمه و قضاه و حکام و اشراف و داد و عدل و روای
نفور و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی
هوا تثلیث و تسدیس زهره و مشتری دلیل کند بر رونق اهل ادیان
و فرح در ائمه و قضاه و اشراف و توبه اهل طرب و سعادت
زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و خوشی معیشت
خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و ثمنها در وقت تثلیث و تسدیس
عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما و قوت حال

دبیرون ومستوفیان ومتصرفان وتجار ورایت درعدول وراست
زفتن احکام وارزانی نرخها واعتدال هوا ونیکو رفتن بادها
ثمرهٔ سیم در تثلیث وتسدیس کواکب با مریخ • تثلیث وتسدیس
افتاب ومریخ دلیل کند بر عنایت پادشاه بر امرا وساختن
کار لشکر وعزمت آلت حرب وامن وفراغت و
قوت حرارت ویبوست درمزاج بزرکان وکرمی هوا
وفراخی ورونق کاخرابان ورواج نقود تثلیث وتسدیس
زهره ومریخ دلیل کند بر نکاحها وشرکتها ودوستی میان
اهل طرب وبودن سورها وضیافتها وزفاف وتوبه شکستن
اهل زهد واعتدال هوا وبارندکی در وقت وعزت کوشت
وارزانی طعام تثلیث وتسدیس عطارد ومریخ دلیل کند
بر رونق دیوانها وعمل متصرفان وعمال وظهور کیمیاکرت وساختن
آلت حرب وافتادن اخبار رنیک وقوت حال راه داران
وتیزی بازار سلاح ودواب وپرده نوک وفسق اهل فضول ورواج
ورواج دستکاران واصحاب احکام ثمره چهارم در تثلیث و
تسدیس عطارد وزهره دلیل کند بر لهو وطرب وروزرا
واصحاب دواوین ومتصرفان واهل بازار وتجار وتیزی

بازار

بازار پرده وامردان ورونق کار مزامیر وسایر موسیقی وفرح در
حکما واهل فضلت وندمان وشعرا شعبهٔ هشتم در بیات
ومقابلات سه المنازل ثمرهٔ اول در تربیع ومقابله کواکب
با زحل تربیع ومقابل مشتری وزحل دلیل کند بر مخالفت



میان علما ومشایخ وقضاة واندوه سلاطین وفاش کشتن
خیانتها وبودن عداوتها میان بزرکان وظلم وجور ناکسان



بر اشراف وبجاری معارف وتوانگران وخرابی جایها

و تغییر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد گشتن
هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابله مریخ و زحل دلیل کند

بر فتنها و فتنها و افتادن عداوتها و بدحالی دزدان و قصد بزرگان

و هرن خلایق و بدی حال اهل صحرا و جبال و اهل سلاح و بیماریها

مهلک و ناایمنی راه‌ها و قطع و فساد دواب و برآمدن ... و جامهای
قدیم و ظلم و جور و بد گشتن هوا تربیع و مقابله آفتاب و زحل دلیل کند
بر عقب ملوک و اکابر و معارف و ظلم و ستم و حوادث و آفات
و کسلات و فاش گشتن خانهای و آلکتی عداوتها و خصومتها و کارها
در ملوک و اکابر و فساد و نفوذ و رنج و طلب مهتران و حرب و جلادی
و بوسیدن ... و فساد و فتن تربیع و مقابله زهره و زحل
دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و مرگ
زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها و خانها و ترک دادن
عداوتها و بودن فساد و شورش در امور و فرو نهی از ...
و تهمت زرشاکی و فساد و طعام و موتی و تیر هوا و ابرهای سیاه و گاه
و بارندگی و کم و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابله عطارد و زحل دلیل کند
بر دعوهای باطل و سخنهای دروغ و گواهیهای ناحق و فاش گشتن خانها
و عداوتها و حیله و کسلات و مفترمان و بیماریهای از درس
و خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد و بعضی نباتات از دیت
ثمره دوم تربیع و مقابله مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و بزرگان
و والیان ملک و تواتر اراق و شدت و فتنه و حرب و قتل و ظهور ...
و خصومتها و حرب و فتنه و عداوت بزرگان و فساد و حال

متوطنان و بعور و بی نرخها و عزل قضاة و حکام و بیشتر هوا و بیماریها
و فساد و ظلم تربیع و مقابله اثنت و مشتری دلیل کند بر شغب
ملوک بر وزرا و مصادره توانگران و اندوه علما و عزل قضاة
و حرمت اکابر و اشراف و تفاوت نرخهای طعام و فساد در دار الحرب
و شوارت و گرمی هوا و ظلم در صورت عزل و طلب وزرا و اکابر و علما و شریفان
خانه‌های برج و مقابله زهره و مشتری دلیل کند بر اعتکاف شغل میان
زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطلب دنیا و سحر
و شرب شرابها و طلب حقوق شرعی و تهمت بر امام و قضات
و وزرا و گرفتار شدن بعضی و تفاوت نرخ و طعام و بشر نهاو اعمال
هوا و وزیدن بادهای خوش و کمی بارانها تربیع و مقابله عطارد
و مشتری دلیل کند بر مناظره و جدال و تعصب اهل ادیان و نفاق
بزرگان و نوشتن فتویها به تزویر و دوروی کردن اهل ورع و قضات
نرخها در رفتار و خطبا و بی وجه و رخصت و تزویر و خیانت
در صورت راستی و وزیدن بادها و بودن نمها تمه اسیم
تربیع و مقابله آفتاب مریخ دلیل کند بر حدوث تیرها ن امرا و اعیان
عداوتها و فتنه و حرب متقدران و فاش گشتن خانهها و افتادن حرب
و مقابله بسیاری از حیف و هراس در مردم و دردها و جراحتها

جایها

جایها در ماندن وزیران و خوبان و کمیت ملوک و بی کشتن
و حیلگی سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد و فقود
جوهرها و حرامیان و کیمیاگران تربیع و مقابله زهره و مریخ دلیل کند
بر رسوا شدن اهل فسق و فجور و بودن زفاف و تهمت بر زنان
و خاتونان و صدم و فراق و طلاق میان دوستان و زن و شوهر
و اسقاط حمل و در ماندن زنان بدکار و عمر و تهمت بر محارم
کردن و بودن بیماریها و رزبان و تفاوت نرخها و علتها
در موها و تغیر هوا و وزیدن بادهای مضطرب تربیع و مقابله عطارد
و مریخ دلیل کند بر عداوتها و عمرها میان امرا و ارباب قلم توانان
و طلب و الملک حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب رقعت و اهل زراع و تجار
و خیانت عمال و بسیاری دردها و دزدی راهها و حرب و فتنه و معاودت
و خطا شدن علاجها و فساد کیمیاگران و مسافران و بسیاری
اراجیف و برداشتن خطهای بدروغ و اندوه دبیران و اهل فضل و عطا
و دروغ گویان تسعه تمهم در قرانات هفت آثار قمر بابل
احتراق زحل در تشدید آتشی دلیل کند بر کشتن ملوک و سلاطین ترک
و ایتم چهارم و قتل و رجم بزرگان در نهان و فساد و عهود و اضطراب
و احوال ... بنائهای قدیم و حرز زعان و بیماریهای دو ... و کشتن قوم هوا و اکثر ای

انجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا نقصان وقت دهد و اگر
مریخ بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات و فساد دواب
و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان باشد و باران که بهار و سرما
و اگر عطارد بود انده و اهل قلم و ارباب کارات و کمتر از فرح و هوا
و سرما و نم و از این احکام مناسب وقت باشد در این فصل اگر صاحب
کواکب دیگر با او ونظرها از سعد و نحس و تبدیل و ورود در شعله حالها دلیل کنند
بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت مغرب و زمین خراسان
و فساد حال نباتات و حرور و بهار و بیماری در مردم و حیوانات
و بدی حال بزرگان و سرما و تیرهوا و اگر مشتری انجا بود یا ناظر
باشد فساد دانگر بود و خراسان خوش و هوا معتدل و
میوه ها و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ باشد خشکی سال
و فساد اطعمه و بودن آفت و فراوانی کار بیرها و اگر زهره بود بیماریها
باشد در زنان و نما سازگارهای نو و هر آن و نباتات نیکو باشد
و تیرهوا و سرما و مور و ملخ و بیم زلزله و خوف باشد و اگر قمر بود
باران که باشد و رنج مسافران و شکایت آمدن اخبار و کار روا بیماریها
حرور و در شعله بادی بود دلیل کند بر فتنه در ملوک و اکابر مغرب
و علما و بدگشتن هوا و بیماریها در حلاقی و ورنیها و دهای خوش بودن

سرما

سرما و فساد وحشی و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باد و بادهای خوش و فرح بر تر
وزد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر بوند و اگر مریخ
بود در زمین مغرب و اقلیم سیوم شورش افتد و در خراسان و اگر
زهره بود و اهل طرب در امان از رنجها برسد و میوه ها کم آفت
زیان باشد مگر توان زحل بود که فساد و انکار و نباتات باشد
از سرما و تفاوت نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم ذهنی
رواج یابد و اهل موسیقی و او با نیز را اعتبار شود و تیرهوا باشد و [illegible] لطیف
افتد و اگر قمر بود باران کم باشد و فوت حال نباتات
بود و خوف سرما در وقت [illegible] و در شعله [illegible] بود
دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و
مسافران در رنج باشند و باران کم و سرما در وقت و دور [illegible] و رفتن توان
و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باشد سعود [illegible] باشد و بازارها کار ایشان
نیکو و باران کم [illegible] و اگر مریخ بود و خوف باشد از فتنه و قید و میل [illegible] کشتی
ابنیا و هوا و اگر زهره بود باران کم و سرما باشد و کشتی [illegible] و علما
ارباب [illegible] صلاح [illegible] بزرگان و اعتدال هوا و خوش حال مسافران
در بادو بسیاری ابیان و فراخی و قوت مردم شوند و اگر مریخ انجا بود یا ناظر
باشد فساد کشتها بود و اگر عطارد بود باران [illegible] برابر گشته

دکار و تهاپ رسد و تغیر حال هوا قوی تر بود و اگر قمر باشد سلطان آید حرب
کنند و سرما سخت تر بود و آمدن مسافران باشد قمره دوم
در احتراق مشتری در شعله آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک
و سلاطین در شرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و ائمه
و قضاة بود در اقلیم و فقها و سپه نقصان و عزت نقود و گرمی هوا
بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر مریخ آن جایگاه بود و ناظر
باشد قتل افتد در شرق و خراسان و اقلیم دوم و سیوم و بسیار عیب
ملوک و خصومها و فساد و ارزانی و ساختن آلت حرب
و اگر تیر بره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و میوه بود
و اگر عطارد باشد بیمار از جوانان و دواب بیشتر کند باشد
کسی که بر کار گردد و هوا ابر شود و بازارها رونق یابد و اگر قمر بود
بود نمها و ابرها باشد و هوا با اعتدال گردد و چون در مثلث
خاکی بود دلیل کند بر نیکی حال ملوک جنوب و انصاف و عدل
بودن و باشد که وزرا و اهل دین و ائمه و قضاه را اکرده رسد
و فراخی طعام رکلند بود و شرها بود و با ناظر باشد دزدی
و جنایت و ظلم و حرارت پدید آید و خشکی هوا بود و فساد
اطعمه و حرکت لشکرها و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه از حیث

سرما بود و در وقت عطارد بود و سرما سخت تر باشد و تغیر هوا قوی
تر بود و تفاوت ~~در عطارد~~ و در نباتات و نقدین و جواهر
ای و دواب و اگر قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات
و زحمت مسافران و اندوه عوام چون در شعله بادی بود دلیل کند
بر توسط حال ملوک مغرب و نکار و رستن ناموس و نفاق
در اکابر و فراخی در معاش و تنگی آتشی رد و میوها و صحت حلقی
و بودن انصاف و میل سلاطین به حرارت و وزیدن بادهای
خوش و حرارت هوا و اگر مریخ آنجا بود و با ناظر باشد فساد
اشجار بود و بیماری در مردم از باد گرم و علامات مشرف افتد
و تشویش حرب و اگر زهره بود نکاحها بود و ارزانی گندم حاصل
میوها و تغیر هوا و عیبها باشد در وقت و اگر عطارد بود و بادهای
ورود و رونق اهل فضل باشد و رونق حکما بود و ویران شدن بازارها
و حائطها و اگر قمر بود و باران کم بود در وقت و میوها نیکو باشد و صحت
مردم چون در شعله آبی بود دلیل کند بر نیکوئی احوال ملوک
دف و کشتیها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد
حیوانات آبی و اگر زهره بود و ابرها و بارندگیها بسیار شود و جواهر
آبی ارزان گردد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود و اگر عطارد

بسیار بیم بود واندر کشتیها وکاروانها بود وبارندگی وتموز بود باشد واگر
زحل بود سیلها اندک فرا باید کشت ونباتات نیکو بود ومسافران
مستعمل باشند ثمره سیم احتراق مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند
بر غضب ملوک ودرافتادن مقاتله در مشرق ودر اقلیم سیم وچهارم
وبودن جنگهای پنهان ومکیدت اکابر واختلاف لشکریان ودشمنی
کردن وبودن مرگ حیوانات وفساد جواهر ودارالضرب
وفزونی واگر زهره اتصالی بود یا ناظر باشد نرخها ارزان وفرح باشد
وشهرکان وقف وحال زنان نیکو بود واگر عطارد را اثر در بهر باشد
وبرق ورفتن آتشها در هوا وبیم دواب وجواهر بود ودزدی
ورم نیری بازارها سلاح واگر قمر بود دنمها وکارها باشد
وبیم فتنها وحرب ازسلاحها در مثلثه خاکی دلیل نکبت ملوک
بود واکابر درجه صعوبت وقحطها ومرور زمین بود وکشتن در پنهانی
وباشد که لشکرها خلاف کنند ودزدی وفروغ پدید آید ودرازتها
خراب بود وجاههای خالی واگر زهره اتصالی بود وناظر باشد میوه
نیکو باشد ونرخ کتان وانواع لباسها وشیرینیها وسبزها نیکو
در وقت وقوت نباتات بود ونو وابر وفساد قران واگر
عطارد بود واختلاف هوا باشد ودریای جنگ ایجادها بود

در مهام وبیم وشهرت شایعات وحیوانات واگر قمر بود وبارندگی
وسرما باشد ودر وقت چون در مثلثه هوایی بود دلیل
فتنها وبیماریهای ملوک مغرب بود واماکن سوختن در آخر
وبیماری وموی وسرحد واختلاف هوا بود وحرکتی وبود حال
امراء لشکرها مخالفان پادشاه وفزونی بدکاران ودزدان
واگر زهره اتصالی بود یا ناظر بود بادهای خوش وبارندگیها بود واعتدال
هوا ونیز رستنی حلاوی وفراخی طعام وارزانی اثواب وبرده
وبودن فرح مردم واگر عطارد بود از جهت بوالسبار وتیز
هوا وخشکی وبودن علامات شهب ورونق بازار بابرده
وقوت دستکاران را الحا واگر قمر بود بارندگیها شود وبادهای مخالف وغلبه
عوام چون در مثلثه آبی بود دلیل فتنه بود وخلاف در جهت شمال و
قوت کردن مستعلکان وشیعیون بردن وفساد آبها وورماندن
حوندان واگر زحل آنجا باشد یا ناظر باشد ابرها بسیار باشد
وبارندگیها بود وسرماهای در وقت ونیکی نباتات وفراخی واگر
عطارد بود ونیکو باشد حال فراق دریا وبارندگیها بود وکوها
ورونق دستکاران وگشتن هوای بدوک وبارزرها واگر قمر بود
سیلها باشد وبارانهای بسیار وازابهار بابی رسد ثمره چهارم

در قران زهره در نشانه آتشی دلیل بار بهای زنان باشد
و خادمان و رکان در حد شرق و اقلیم هم و افتادن قیماتی
و نکاحها برآید و طرب از ملوک و لباسهای مروق
حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد بود رزق لشکر
باشد و نقش کشتن جانها نقصان زند کانی بسیاری بیع
جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا گردان باشد و هم نود
در وقت و خشکی چون در نشانه خاکی باشد دلیل فساد دوستان
و خوانندگان و اهل طرب و صدام در حد جنوب و در اقلیم پنجم
و برآمدن نکاحها و بیماری در زبان و دواب و فساد اطعمه و میوه
و شکوفه و اگر عطوف و اگر عطارد والی بود و بوش و از ضعیف و سرما باشد
و بیماری در نباتات و حیوانات سیم شکافته و تفاوت
نرخها بود و افتادن عداوتها و اگر قمر بود و بازرگانان باشد و ارزانی
طعام و سرمای در وقت و تنگی حال مسافران چون در نشانه بادی بود
دلیل جوانی و صدام بود و بیماریها در جهت مغرب و اقلیم پنجم
و فساد هیئت برده و وزیدن بادهای خوش لکن در وقت
و بسیاری نکاحها و سورها و اگر عطارد والی بود بیع و شری
برده بسیار بود و رونق کارها بر دوام بود و قوت

حال

حال حکما و اهل فضل و دبیران و منجمان و بیاعان و اگر قمر بود نهایت باشد
و هوا خوش گردد و فراخی بود و سیرها نیکو باشد در نشانه
دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج زمان حامل و اگر در برج
عقرب بود حال همان بد کار بود و نیم در سرطان و اندر نشانه
خواهرانی باشد و اگر حوت بود نکاحهای بزرگان و دستور اول
برآید و کار سفر دریا نیکو بود و قوت اکابر بود در
حد شمال و اگر عطارد والی بود بارندگیها قوی تر باشد و
آمدن و رفتن مسافران در باد و بیع جواهرانی باشد و تری
حوض بر حوت و مانند آن باشد و اگر قمر بود سیلها
برآید و ابهافان بود که جرا اثر کند در قیمت تربیع
اقتران عطارد در نشانه آتشی دلیل کند بر رونق دواب
و نهادن خراج و جواب در جهت مشرق و اقلیم چهارم و رنج مستوفیان
و عمال و درشتی نشانها بود و بیع جواهر و در صناعت بازاری
و در طبقات عطارد و در مرتبت و اگر قمر والی بود و باما ظهر باشد
نهایت بود و کدورت هوا در وقت و بیع جواهری قیمت
و مهرها و آبگینه و ساحری در نشانه خاکی باشد دلیل کند
بر تغیر حال هوا از سیاست و طعام و نباتات و رنج کار داران

و بیماری دواب و اهل قلم خاصه در جهت ضرب و خشکی هوا
بود و اگر قمر الکا بود یا ناظر باشد سرما و تغیر هوا بیند وقت
حرث و تشنگی بادی باشد و نقص قوت اکابر مغرب بود و قوت
حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کارکاران و وزیدن بادهای سرد
و علم معرفان و اهل فضل و دبیران و ساحبان و اگر قمر در الکا بود
یا ناظر باشد باران که بیشتر بود و میوه‌ها نیکو باشد و خار
حوش بسیار شد و فراخی بود و چون در شنبه آن بود دلیل فساد و
کشتیها بود و غلبه ابرها و ابرها و تغیر هوا و جمع جواهر آلی و آفت
میوه‌ها در وقت و اگر قمر الکا بود یا ناظر باشد سیلها آید
و آبها بسیار بود و تنگی بسوی نباتات باشد و عمارتها و باغها
و حوضها کنند و هوا مستقیم و در حکم **شنبه دوم** و در احکام [illegible]
نشستن اشتار زحل با رأس دلیل کند بر قوت حال مشایخ
و خاندانهای قدیم و خروج مدعیان دیگر رسد و دشمنان
عیسی و تسخیر و جمع بریان در حکام و [illegible] نمانده از فراخی
مواشی و حیوانات بود و دلیل مردم بر بد و با نحوس [illegible]
زیارتها و سکونت کار ملوک قدیم زحل با ذنب دلیل کند
بر ضد آن گفته شد و برگشتن احوال او در بار کشش

و بیماری

و بیماریها و رنج و اهل خیال اکابر از اهل حبشه و موتها از زهر و فساد
مزرعها و رنج کودکان از دیو و هراس مردم ثمره دوم مشتری
با رأس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال اهل
علما و میل خلایق بزیارتها و رفتن کعبه و مزارها و اجابت دعاها باشد
و داد و عدل پادشاهان و حاکمان و قضاة و فراخی و ایمنی در [illegible]
و خوشی عیش خلایق و دادن صدقات مشتری با ذنب دلیل کند
بر ضد آن گفته شد و بد گشتن هوا و [illegible] کم رحمتی مردم و بیماریها
اکابر و نفاق و دوری کردن بزرگان و تندی بنقصان و باطل
کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان **ثمره سیم** مریخ
با رأس دلیل کند بر توبه و کارات و حوشان و بدید آمدن [illegible]
که علم از ترکان و لشکریان و مردم خوش سیمای و رونق لشکریان
و اطبا و بهتر شدن بیماران رحمت در اقلیم سیوم و سود [illegible] بیماران
در سرما بگان و بدید آمدن غرامت حرامیان و جمع آوردن سپاه مریخ
با ذنب دلیل کند بر ضد آن گفته شد و بودن جنگها و فتنه ترکان
و بیماریهای سوداوی و زدن [illegible] و مجروح شدن و بدید آمدن
عیبها و افتادن فتنها و بلای و آفت در ترکان و لشکریان و [illegible]
ربوده **ثمره چهارم** آفتاب با رأس دلیل کند بر داد و عدل

ملوک و سروران و افزونی در ممالک و بیرون جواهر از کانها
و میل بزرگان بکرامات و طاعات و زیادتی عروج ماهیان خاصه
در اقلیم چهارم و نیز درستی در اخلاق آفتاب با ذنب دلیل کند
بر ضد آنکه گفته شد و رنجوری معارف و در خشم و مکروه بزرگان
از مردم منسوب و نکس و هراس و هلاک شدن بعضی جهاد
و خشمها و فساد و خرید دکان **ثمره نهم** زهره با راس دلیل کند
بر حکومت خاتونان و خادمان و توبه اهل طرب و دوری دین اسلام
و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکراهت و روی بازار عطر
و مروارید و برده و زیادتی بارانهای خوش و فراخی و اجابت دعاها
زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنکه گفته شد و اسقاط حمل
و بیماریها در زنان از دیدنها و ریشها و ابله و بیرون آمدن زنان
ساحر و افسونگر و رویی در فساد و بهتان و برگشتن
هوا **ثمره دهم** عطارد با راس دلیل کند بر قوت حال
اصحاب دواوین و عمال و متصرفان و کار و صاحب سحر و ظهور
مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و درستی زنی
احکام نجوم و طب و نیکی معاملات مردم و درستی در بهای امانات
و امانت عدول و ... کتاب و آلت کتاب عطارد با ذنب

دلیل

دلیل کند بر ضد آنکه گفته شد و بیرون آمدن مردم منافق و دروغ گفتن
و دروغ گشتن خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن هجاها و بیماریها
و بادهای روز و ... و کودکان ... و نوشتن خاتمهای ... و تیر و بر
شعبه دوم در قرانات قمر با کواکب هفت‌گانه ۱۲ **ثمره اولی**
قران قمر با زحل در حمل دلیل کند بر سوء حال هوا و کارها و فساد
حیوانات و بدی حال عوام و زحمت گرمای در ثور دلیل کند
بر اندوه اکابر و بزرگ زادگان و زنان محروم و ... و دواب
و بسیار رنجور او و زیان بادهای مضطرب بود و مکروه و مردم ناحیه ...
و عوام و بسی بارانها و ترکی هوا در سرطان سرما بود و در وقت وبا ...
مکروه و مردم در وقت وبا رنج کند و مکروه بزرگان و بدی حال ...
در ماها شود و در اسد کمال ... عوام الناس مکروه
بزرگان بود و بدی حال مسافران بود و زحمت ... در سنبله
در دفت ... و طعام و انجار ... در قران بادهای ... و
و ... رسولان حد نکاح و بیع برده و ابر ... بود در عقرب ...
... بود و ... جاسوسان و ... و بسیار ...
به کارزار و ... در مردم و حیوانات و مکروه بزرگان
و ابرها و ... باشد در ... حال مسافران بود و جاسوسان

و برف و ریح و حیوانات و درشتی هوا و سرما و هراس مردم عوام از دو
پادشاه و گروه بزرگان و مشایخ و حکما و هر که و سرما و هراس مردم
عوام و در حوت اثرها و آمدن بخارها و تاریکی هوا و رفتن خورش و فساد
ستارگان و رباوتر و علما **تمر دوم** در دلالت سرما در برج حمل دلیل
کند بر گشادی هوا و گرمی و بودن آب و قوت حال عوام الناس و بزرگ
زادگان و نماید ستوران و بودن صحیح و تری و حیوانات آبی
در جوزا دلیل کند بر بدل اسعار خورش و بودن اتفاق و اجماع
خلق و بجر و اعتدال هوا و نوشتن خطوط هر که [illegible] در سرطان دلیل بر [illegible]
حال و فرح بزرگان و ارزش خلق و صحیح جواهر آبی و آمدن ستارگان [illegible]
ستارگان از دلیل در اسد دلیل کند بر حرب عوام و صحیح جواهر کانها
و رغبت کردن ملوک بر طاعت و روان شدن نقود و در سنبله
دلیل بر اتفاق بزرگان و اهل دیوان و حکما و قوت وزرا و وزرا اعتماد بودن
صحیح خورد و نیها و آمدن کاروان و ستوران در میزان دلیل کند بر بادها
خورش و کثرت اثمار و رجا [illegible] علما و اشراف در عقرب دلیل
بر آمدن بارانها و قوت کار بزرگان و اعتدال هوا و ارزش ستارگان از [illegible]
دلیل بر قوت احوال ایام و علم و صحیح دواب و نماید علوم و حرارت
هوا و رغبت خلق بعلوم در جدی دلیل است بر آنکه ستارگان و اهل شان

اعتدال

و اعتدال نگشتن هوا و اجتماع بزرگان بضرورت در دلو
دلیل بر بودن بادها و قوت حال مشایخ و دوستی بزرگان بودن
ملامت و خواندن علم و در حوت صف عوام باشد و خیمها
خیر در علما و فقها و آمدن ستارگان و بارانها که **تمر سیم** قران قمر
و مریخ در برج حمل هوا گرم شود و حصولها اشد میان عوام و در بود
و لشکرها و رستمها رود و فساد دیوانات بود در ثور
علم عوام بود بر لشکرها و فتنه رود و درماندگی خوبان
و تشنیع ستارگان از ظلم و زدن در جوزا اخبار دروغ افتد
و فتنه بود میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و بکار رود بادها و در سرطان
غوغای عوام افتد و بر کاران و [illegible] وزان در باد و بخار
در اسد [illegible] رسولان و جاسوس و گرمی هوا و فساد و حیوانات
و اندوه ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و جهار
و رحمت بازرگانان از لشکرها در میزان [illegible] ستوران بود
دروغ زنان و اهل طرب و وزیدن بادهای بد و تشنیع زنان بر شوهران
در عقرب فساد ستوران و [illegible] در حرارتی [illegible]
در حوت گرمی هوا بود و وداع دواب و خصومت میان اکابر و [illegible]
کارهای آتشی کاهلی عوام در جدی درمی گرما [illegible] شدن بخاران

وخاتونسان بود و زحمت عوام از لشکریان و خصومتها در دلو
رفتن بلاها باشد و بیماری و ردی هوا و توقف مسافران دریا در
حوت فساد کشتیها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا اندوه
عوام و ابرها و بخارها و مکروه علما و اشراف **ثمره چهارم** قران
قمر با آفتاب در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و نوشتن عوام
و علف بزرمستان در ثور فساد نباتات بود و حیوانات
و مسافران و نهادن بناها و رحمت سلطان و لشکرها در
جوزا بادها بود و نوشتن فرمان و رشد و فساد و اشجار و میوهها
و گرمی هوا و رفع در سرطان بزرگی کردن عوام بود و بادهای تند و گرمی هوا
و سرمای زمان و ناخوشی ملوک حال مسافران دریا در اسد
احتیاج ملوک و بزرگان بود و گشتن اسرار و گرمی هوا و آمدن
مسافران و قاصدان ملوک در سنبله حضور مسافران باشد
و آوردن نامهها و نوشتن نامهها و بر کار شدن عوام در دیوانها
و بازارها در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن
بادها و برآمدن نکاحها و بازیگری دم در عقرب بادهای تند بود و در دریا
و درماندن جاسوسان و مسافران و تیرگی هوا و فساد ابنیه گشته
در قوس اختلاف هوا بود و مرده بزرگان و فقها و بیم و نیز

برد و حیوانات و اندوه و کارهای آتشی در جدی دلیل سرما بود و در
آمدن جاسوسان و سگان و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو
اندوه ملوک باشد و اکابر و دبیران در روی بارانها و سرما و هم
ردی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت بارندگی بود و در
طلب کردن عوام و رسیدن مسافران حاجت در دریا ثمره **پنجم**
قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و جمع برآمدن و زرها و سهالی و رغبت
و معاشرت در ثور دلیل خوب نیز رنگرزان و کان و خاتونان اهل طرب
باشد و احتیاج زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا
بادهای خوش و رد و نوشتن خطوط بود و خون بهر دماسند اینی
و آمدن نامهها و خرسنگ حال دبیران و طرب ایشان در سرطان
ارزانی خواهران بود و خوشی حال مسافران و طرب در عوام و بارندگی
و نیکی احوال کشتیها و سود و بهای در اسد اعتدال هوا بود
و برآمدن نکاحها و طرب در ملوک و جوانی و روی بیرانه و غنی
حلها در سنبله نیکی حال مسافران باشد و بیکاری و جاسوسان در
نکاحهای بزرگ و طرب در روز و روزرا و ارباب قلم و جمع بیرده و
عطرها و جامها دبیران در روی اهل طرب و برآمدن نکاحها
و جمع اربابان و مجلسهای طرب و وزیدن بادهای معتدل خوش مسافران

در عقوبت بازرگانان بود و دور ماندن مسافران و مکروه زنان
و اهل طرب و صدام در قوس طرب علما و میل عوام به بزه و
بیع برده و دواب و روانی دراهم و در جدی آمدن
مسافران و رستن و خلاص از زحمت و خوف و بودن سرما در دلو
بادها بود و هم و عشرت در شراب و حکما و برآمدن تکالیف و بودن
حربها در حوت بارندگی بود و سیلها و جمعیت حرامیان و طرب
در بزرگان و اشراف و ائمه و قضات و فرح عوام **ثمره ششم**
قران مریخ و عطارد در حمل ربیع دواب و سلاحها به گشتن هوا و کارها
و اصنام و نهبها در ثور سرما بود و بیع طعام و ستور و تجارت و کشت
و زرع و آمدن مسافران در جوزا زودی دیراق بود و نقاشان
و نوشتن خطوط و آمدن نامها و انتشار و اتفاق بادها و بیع برده در
سرطان فرستادن رسولان بود و آمدن و رفتن کشتیها و مسافران دریا
و بیع جواهر آلات در اسد یکی در وقت و دوستی عوام در اسد حرکت
ملوک شود و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشاهان و در سنبله
در رفتن بیکاران و بیع جواهر کانی و طلب مال در میزان دزدی و آمدن بیکاران
و جاسوسان بود و روانی داروها و بارانها و در عقرب ظلم و صدوات
و برده و کتابت در قوس دوران روی بادها بود و بیع برده و هم آمدن اخبار خوش

و در ظهور و روانی شعرا و اهل طرب و زنها در عقرب ابرها برآمدن و کدورت
هوا بود و افتادن از ضعف و بیع و سفر زنان و دور ماندن
جاسوسان در قوس بیع برده و حیوانات بود و حرارت
هوا در وقت و تجارتها و خلاص محبوسان و مناظره در جدی ماندن
مسافران بود و بیع ستور و برده و اختلاف هوا و سرما در وقت
تحت حکمت در دلو بادهای مخالف و رد و مردم عام و جاهل
شوند از [illegible] باشد و کتب علوم [illegible] طلسمات و نوشتن
حرزها و انگشت در حوت آمدن و رفتن کشتیها و مسافران دریا بود
و تیرگی هوا و بارندگی و رفتن صیادان دریا و بودن کارهای شرعی
و خلاص از حبس [illegible] **ثمره هفتم** بر بودن قمر با [illegible] و مریخ در حمل
دلیل کند بر بزرگی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و [illegible]
از ملوک [illegible] و اشراف و رد [illegible] کارها و بار کارها و حصار
جوشش و [illegible] و میل عوام به حرارت و [illegible]
دعاها بود و قمر با ذنب دلیل کند بر [illegible] شدن و بیماریها بود
در کودکان و زنان حامله و گفتگو در [illegible] عوام و افتادن
از ضعف و بیوه ها در وقت و عمره و [illegible] و مسافران
و بیکاران و تیره شدن احوال [illegible] و دد و درد چشم

وزیران و دبیران ثمره دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب شش آثار

ثمره اول تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل درویشی بود میان زنان
و مردان و فرزندان و پدران و تغیر هوا بود و خشکی اهل بحار و رونق
و مزارعان و سعادت حال جماعت تربیع و مقابله دلیل افتادن
خصومتها بود میان عوام و دیدن شدت و رنج مسافران و مکروه
میان پدران و فرزندان و تغیر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان
و تفاوت نرخها ثمره دوم تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل
رغبت عوام بود در طهارت و طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل
و امانت والی و فراخی و برآمدن کارها و حاجتها و آسانی میان خلق
بخشش بزرگان تربیع و مقابله دلیل کند بر مکروه حکام و قضاة
از عوام الناس و ظهور دعویهای شرعی و افتادن خصومتها و مناظره
و جدل و اندوه توانگری و اشراف ثمره سیم تثلیث و تسدیس
قمر با مریخ دلیل حرارت هوا بود و حرکت مریخ در مردم از بهر
شکار کردن و سواری بکار داشتن انواع سلاح و غلامان جوان
تربیع و مقابله دلیل مکروه عوام بود در ظلم لشکریان و خصومتها [illegible]
و عوام بود در ظلم لشکریان و خصومتها میان [illegible] و عوام حصبه و جدری
و بیماری کودکان و بیم راه و مقابله و علاجها برای ایشان ثمره چهارم

تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب دلیل عدل ملوک بود و رعایا
و عوام خلق و عنایت بزرگان با مردمان و گرمی هوا و دوستی
میان پدران و فرزندان و شوهران و زنان و روائی کارها و نهان
و برآمدن حاجتها و شکستن سرما و رونق صنعتها تربیع و مقابله دلیل
غضب ملوک بود و قهر و سیاست نمودن و ناخوش گشتن میان
مردم و مردمان و عوام و تغیر هوا و شکستن سرما بود و بودن تنها
ثمره پنجم تثلیث و تسدیس قمر با زهره دلیل بسیاری فرح بود و طرب
در مردم و سورها و مهمانیها و برآمدن حاجتها و نیکی حال اهل طرب
و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا
تربیع و مقابله و تیری بازار [illegible] بود و مکروه خاطر زنان و ناخوش
گشتن جانب زنان و اعتدال هوا ثمره ششم تثلیث
و تسدیس قمر با عطارد دلیل کند بر تیزی بازار و رغبت و دکا عدد علمای
و نوشتن نامها و فرستادن رسولان و آمدن اخبار خوش
و درستی معنی علاجها و احکام نجوم و بسیاری امن ... و منصوبان
و کار و دبیران و اهل بازار تربیع و مقابله دلیل کسادی بازارها بود
و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری محاولات [illegible]
و اهل بازار در محاسبه و کیلان و منشیان و ظاهر شدن خیانتهای ایشان

و تغیر هوا و نوشتن خطهای در زیج اما اصلی دیگر نیست که چون ازواج
کواکب واقع شد هر دو قائل می‌برد احوال انقلابات معلوم گشت
وقت باشد که دو کوکب باشند با یکدیگر جمع آمده باشند یا در یک شکل
نظر باشند از ازواج باید دانستن چنانکه یاد کردیم در ثمره ششم و ششم
که ثمره اول منسوب است و سخن در طبیعت الکواکب باید گفت که قوی
تر باشد و آنچه در شرایط بیم گفته شده است الکای آورند و مانع مو
معطی از آن دانند و نظرهای بیول در دو اطراف یاد کردیم نگاه
دارند و از آن میان حکم بیرون آرند و بدانند که چه انقلابات
و مواضع و حالات هر یک در وقت تحویل سال با نقل اثر
قوی تر کنند خاصه که در اوتاد باشند و مدت آن اثر سال با فصل یا
دارند و حکم طالع اجتماعات و استقبالات نیز باشد که در سال با فصل
گذشته شد اما اصلی دیگر نیست که چون از اجتماع بیرون آید هر گز
که بپیوند و طبیعت الکوکب که دو نا مستقل به احوال بر ازواج
الکواکب کند در تغیر حال هوا و احوال مولد مردم و غیر حیوانات هم
بحسب نظر الکوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون از استقبال
همین بود و در هر اجتماع و استقبال این را نگاه دارد و الله اعلم

ثمره ثالث در احکام مطالع تحویل سال عالم و فصول

و احوال نیکی و بدی سال و فصول و عوارضهایی که حادث شود و در جهت
و در اصناف خلایق و کیفیت هر یک **ثمره اول** در احکام مطالع
عالم در دوازده آثار **ثمره اول** در مقدمه این شعبه طریق استخراج طالع
سال عالم در بهر رکنهای استادان آورده اند ما بر دو ربع جمله کتیب زیج
یاد کردیم شرح اما هر گاه که طالع سال برجی ثابت افتد حکم
همه سال از آن طالع گیرند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج
دو جسدی افتد حکم دو فصل بهار و زمستان از آن طالع و بر تحویل میزان
طالع استخراج کنند و حکم دو فصل تیر ماه و زمستان از آن طالع
و دلایل او و اگر طالع برج منقلب افتد طالع باشد دیگر استخراج باید کرد
تا هر فصل را سهمی طالع باشد و حکم هر فصلی از طالع او گیرند و اگر طالع
برج ثابت باز چند تو و حکم چهار فصل که هر طالع گیرند بگویم آنچه
و اگر حکم هر یازده روی گشته از طالع اجتماع و استقبال گیرند دلالت
نزد اجتماع یا استقبال و انفصال و با کواکبی نظرهای موجود فعلها است
چنانکه گفته شد در شش و بنا بر انقلابات علوی را مادر حکم کنند
و استخراج هم طالعها را در حکم بر سطر نیک بود اما بدانند که طالع از دو جهت
باشد یکی شهری که طالع هاف او بیرون آورده باشند و احکام
در آن شهر از آن طالع گیرند دوم اگر طالع تحویل منصف عمارت

استخراج کنند تقویمات کواکب بر طول بود و بر احکام این حکم
عام باشد **ثمره دوم** در احکام کلیات عالم احکام شناختن احوال
موجودات نادره و حرکت اجرام علوی و سال ارشاد حاصل
شغلی و آن حرکت جهه کون و فساد و نبات شناختن آن احوال
بنا بر دلایل باشد پس در حیب آن کنند که بر آخر جزوی از دلایل
طلب دارند و در قوت ضعف طالب ببینند او بنگر باشد کنند
واگر دلایل بیشتر بود و اقتراح چنانکه نموده ایم و احوال هر یک
از اصناف مردم را در صورت طالع از آن برج بنگرند
وصاحب و مستولی او و آن کواکب که دلیل آن صنف مردم باشند
احوال پادشاه را در برج عاشر و صاحب و مستولی او بنگرند
واگر طالع روزی بود آفتاب بر آتش یک ادکنند و اگر شبی بود
قمر ناسب سعادت و طولست هر یک نهند و احوال وزرا
و نزدیکان پادشاه و مال و لشکریان او را از برج یازدهم بنگرند
وصاحب و مستولی و مشتری و عطارد و مریخ و اثر یک
آن بکنند و رای و تدبیر و اتفاق و عدل و ظلم او را از سهم الغیب
وصاحب و مستولی او بنگرند و احوال رعیت را از درجه طالع
وصاحب و مستولی او از ماه بنگرند و احوال اهل کسب و معاش از برج

مستولی بروی و از مشتری و صاحب سهم المال بنگرند و
احوال نکاح و شرکت و خصومتها و تهمت و دعوتها از خانه هفتم
وصاحب و مستولی بروی و زهره و شمس و سهم الزوج و صاحب
او بنگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و لباسها را از
خانه پنجم و صاحب او و احوال سفر و مسافران و دین و مذهب
را از خانه نهم و صاحب و مستولی بروی و سهم الاسفار او
و قمر و عطارد بنگرند و احوال ارتفاعات و ارطمو و عمارت
و زراعت و فراغت کارها از خانه چهارم و صاحب
و مستولی بروی و از سهم هر چه گو خواهند و صاحب او و زحل و مشتری
بنگرند و احوال دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب
و مستولی و سهم هر یک و صاحب وی و زحل بنگرند و احوال بیماریها
و بندگان از خانه ششم و صاحب و مستولی و زحل و عطارد و
و قمر و سهم هر یک بنگرند و احوال وبا و موت و اندوه و نکبت
از خانه هشتم و دلایل وی و قوت ضعف او بنگرند و نظرهای سعد
و نحس و تبدیل در رفتاری کند پس هر کدام خانه که دلایل او
قوی بود بقوت های ذاتی و عرضی و سعد ناظر باشند خاصه از اوتاد
حکم بر سعادت آن قوم کنند که بر سعادت آن قوم گشته که آن دلایل

منسوب باشند و اگر طول او باشد از حساس و اگر بر حد فسادی بود
حکم بر طرف خود فرمند و اگر آفتاب در وقت تحویل قوی حال بود
و مشتری ناظر مودت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف
او بماند اما موجودیت نباشد و اگر زحل ناظر بود و مودت کند در حیرت
عدل و اگر نظر عداوت بود و ظلم و جور صریح باشد و چون طالع مشتری بود
و آنجا قمر باشد حکم او همچنین باشد اما کمتر از آفتاب و اگر بر اسهم الغیب
سعد مستولی باشد دانشهای پادشاه صواب بود و نظر
عدل و رحمت دارد و حرمت و اگر نحس مستولی بود حکم برخلاف
بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود و اگر مشتری
قوی حال بود خورد و نیها نیکو باشد و اگر بد حال بود عکس آن باشد
قیاس کواکب دیگر همین است با منسوبات هر یک اما از این کواکب
هر کدام که روی بخانه شرف خود دارند یا در شرف خود بود آن قوم
کار بالا گیرد و اگر بخانه یا حظوظ دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسب آن شد اما
اگر روی از جایهای نیک بجایهای بد دارد یا در آن جایها بود دلیل افتادن
بود از سعادت از مناسب جایگاه اما نحس میان دو نیز زیان کم کند
مگر متصل بود که بد باشد و نیز میان دو نحس دلیل امور نهان مناسب
برج اما الصرف و اتصال هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و

این همه حالات را در وقت تحویل سال فصل اعتبار گشته که از قران عظیم تر باشد
و مدت او مدید تر **ثمره سیم** در احکام جزویات احکام کوکبی که راجع بود
دلیل حیرت و تشویش باشد و فرو ماندن کارها و رایهای خطا و کم ثبات
در منسوبات او و برپای رفتن مدلولات **ثمره چهارم** اگر آفتاب در عاشر
طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در خانه نهم افتد سفری کند
پادشاه و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد در مملکت خود و اگر در
خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر
طالع باشد حکم همچنین بود **ثمره پنجم** اگر صاحب طالع در طالع بود قوت
حال مردم باشد و اگر با مقبول باشد بی صفا باشند و اگر در هفتم بود دگر ترسند
مردم از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند
جاه و حرمت و اگر در هفتم بود خایف باشند و نکتها بینند و اگر در
ششم بود بیماریها حادث شود و قیاس خانهای دیگر همین باشد
ثمره ششم اگر صاحب دوم در عاشر بود یا حادی عشر مال و معاش مردم
بسلطان باز گردد و اگر خانهای نحس آن بود یا کوکب نحس باشد بستانند
و مال و معاش ایشان بزیان برند **ثمره هفتم** اگر صاحب نهم با صاحب طالع بود
و بنظر مودت سفر کنند برضا و خوشی و اگر نظر عداوت بود بکراهت کنند اما اگر
آن کوکب زحل بود دشمنی است و قحط و تنگی بگیرند و اگر مریخ بود از لشکرها

وثروت ورزوی ومالی بکر برند واگر کواکب سعد ان باشند سعا
حت بود و با جر ونفع و مقامهای بزرگ رسند خاصه که نظر سعد
بود و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب تخم بود دو بود طلب
فرزند کنند واگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند واگر
صاحب تخم بصاحب بود وحکم همان باشد واگر از
او باد بود دلیل بسیاری تولد و تناسل باشد خاصه که کوکب
نیکو حال بود و در برج بسیار فرزند واگر بر خلاف این بود حکم
بر ضد این شد وحکم طرب ولباس و اخیار همین بود ثمره هشتم
سلامتی صاحب تیشم دلیل سلامتی مردم بود واگر انحارجس بود
بالحس شده بود بیماریها به پدید آید از بیماری کواکب نحس الحس کند لیکن
مشتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بود خاصه عطارد
و در اوتاد باشند خاصه در عاشر بیماران علاج پذیر شوند ثمره نهم
اگر صاحب ثانی محترق بود یا در نظر کاه افتاده باشد موتها بود
خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عداوت و صاحب
طالع و قمر هر دو بد حال بوند و هر کوکب که صاحب ثانی بود و منحوس
یا محترق شود و موت ان طبیعت الکوکب حادث شود واگر
الکوکب زحل بود و موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریها [illegible]

دراز

درازکشد واگر بر جسد منسوب واگر مریخ بود قتلها و بیماریها
حوبی وطاعون و اگر مریخ منسوب اما اگر برج ماهی حاکم زهره
بود و بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات واگر خانه عطارد
بود مرگ کودکان بود وطبقات عطارد و قیاس بروج
دیگر همین است و اما اگر برج حمل بیماریها در سر و دماغ و اطراف او باشد
در کو سعدان بود و دران واگر ثور باشد بیماریها در گلو باشد
و اطراف او و در گاو و گاومیش واگر جوزا بود بیماریها در بغل
و دستها و باقی بروج را قیاس همین است ثمره دهم
در صورت طالع هر کوکب نفوذهای رای و حرص آراسته بود
حکم بدن سال بفصل از طبیعت او کند واگر بیشتر کواکب
نیکو حال نزدیک احوال عام در ان سال بفصل هم بسعادت
دانی وقرب درستی و فراخی و بسیاری کسب مال و نعمت
و نیکی ارتفاعات و میوه ها و بودن داد و عدل سالار
خلایق و توالد و بودن فرزندان نسل و افتادن سفرها
باجر واگر احوال کواکب ضد این بود حکم بر عکس است
ثمره یازدهم در اتصالات نیکو در اوتاد اثنی عشر وام
عالم عظیمتر بود و در ازمانه که مقوی ان دلایل شود بیش درام آید

و راحت و فراغت ملوک پادشاه و خلایق و اثر اتصالات
بد در وقت خوف و تشویش و تاثیر قوی تر و ظاهر تر بود
گرفته از عام گردانند چنانکه در پیش ذکر رفته است ::
شعبه دوم در احوال گرانی و ارزانی چیزهای ده اثمار
ثمره اول در مقدمه پیوسته گرانی و تنگی که زحل بوقت قران
ظاهر تر بود **ثمره دوم** تنگی و بدی صاحب طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر تحویل سال فصل و بطالع رقم و اگر این دلیل منحوس باشد
و هر دو کوکب جای گاه نیکو افتاده باشند و زایده باشند
در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها ارزانی کنند و اگر این دلیل
نیکو نیز ناظر بود نه که در وسط السماء باشند کار قوی تر بود و اگر
احوال و دلایل بر خلاف این باشد نرخها ارزان گردد ::
ثمره سیم در صورت طالع هر کوکب که نفوذهای ذاتی
قوی بود منسوبات او قیمت گرد و منسوبات آن برج
کوکب و روی نود **ثمره چهارم** اگر منحوسی مرو و اجتماع
مقدم بر طالع سال فصل در ثابت بود و با مانع و مقبول باشد
اگر بر منسوب بود ارزان گردد **ثمره پنجم** اگر مشتری را
در طالع یا بصاحب طالع در سال فصل باشد حامه حب

راجع سعد بود یا سعد شده باشد و اما کرات کرده افتاده
که چون مشتری راجع باشد طعام نایافت شود و چون مستقیم شود
و مراجع پدید آید خاصه در بروج ارضی **ثمره ششم** اگر قمر از قبضات بیرون
آید و از استقبال و بر خسف شوند و زحل صاعد بود و در فلک
خود به و آن بعد از استقامت باشد دلیل گرانی کند و اگر عطارد
با زحل بود یا ناظر یا ناظر موکد باشد اجر که گران شود از سبب
زحل بود و موضع او با عطارد **ثمره هفتم** صاحب ثانی اگر در
سیر زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در تنگی دلاوند
الخ عدد ارزانی شاید گران شود **ثمره هشتم** زحل چون در سیر بود
و او بهبوط بود یا با تربیع از طالع سال فصل چون زیهان باشد
و اگر زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر طلب کنند
ثمره نهم اگر صاحب طالع در روندی بود و صاعد در افلاک
و زاید در سیر عدد و حساب دلیل این نرخها بود و اما وقت
پدید آمدن اثر آن بدانشد در سال چنانکه اگر کوکب در طالع
اول سال گرانی کند یعنی در بهار و اگر در وسط السماء بود
تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود در خریف و اگر در رابع
بود در زمستان و اگر در رابع بود [illegible] قیمت کنند

نوزدهم قوت دلیل که در صعود بود و مسرور بودن او تا دلیل عزیز باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد و همچنین اگر چون زحل بیران باشد طلب معاش از خوف که صاحب در فلک خارج مرکز و بیرون از وسط رای بکمال رسد که زاید بود او مسرا اما صعود دلیل که او را باطل شدن و نقصان در دیر بودن او در وبال او هبوط دلیل کم اتفاقی مردم بود شعبه ششم در آثار حوال علوی چهار ده اثمار اوّل در مقدمه او دلیل باد و باران یا دی اند و شمس و مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها بروج آبی و زهره و عطارد و قمر پس اگر بوقت تحویل این کوکب در آن برجها باشد در آن باتصال باد و باران و رود بسیار خاصه از جهت عرض دیار بسیار بارد گیلانیه خاصه که قمر زاید النور بود پس اگر برج بادی لاجل بادها بود و تحت باشد و باران بسیار بود و اگر زحل بود بادهای غربت کشیده باشد و دیر و اگر زهره بود و بادهای خوش و زود و معتدل باشد که حکم بود مشتری و حکم قمر همچنین اگر با زحل باد و سیلهای باد و ابر با ثیران بود و باران آهسته آید و سرما شود و برج با ان بود و اگر مشتری باشد باران نافع بود و هوا سرد و گرم و هوا معتدل بود و بادهای خوش و زود و اگر مریخ باشد کارها صرد و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی و الی انفصال

آبها بود و در تابستان سموم بود و اگر عطارد و آبی بود و باد و باران باشد در رعد و برق بود و در وقت دوم فتح ابواب است که دو کوکب یکدیگر که خانهای ایشان در مقابله یکدیگر بود پس از این فتح الابواب از عطارد و مشتری بود و بادهای خوش و اگر یکی از ایشان در برج آبی بود و باد و باران باشد و اگر در بروج خاکی باد و سرما باشد و اگر در بروج آتشی باشد درهای پریشان باشد و بادهای و تاریکی و اگر خاکی هوا مناسب وقت اما اگر قمر در زهره مشرق شود و مریخ بود و تیره هوا باشد مناسب وقت که گفته شد از ماه و نیم و تیره هوا و سرما مناسب بروج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و مریخ بود و تیره هوا باشد و سرما مناسب بروج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و بر حمل بود و دو سرما بود و سرما بود و اگر یکی در بروج آبی بود و بارندگی باشد در بروج بادی باد و وزد و در برج خاکی سرما بود و سرد تر و اگر در برج آتشی بود و تاریکی بود و گرما در وقت اگر برج آبی بود و بارندگی با سرما بود و باد و در زمستان برف و رعد و اگر آفتاب در برج آتشی بود گرم باشد و اگر در برج بادی بود و بادهای گرم و زد و مثل آتش شود و اگر در برج خاکی بود و سرما گشته در تابستان

باران شود اما اگر قمر در برج آبی اتصال سازد و در برج خاکی سرما سخت
در وقت در برج بادی باد و در برج آتشی باشد که [illegible] و هم احوال
بگرد وقت در زمان بود و از زبر خریف از باد و باران و سرما
و گرما اما پیوستن قمر بر زحل [illegible] قران در برج آتشی دلیل کند
بر تازگی و در برج خاکی دلیل سرما و در برج بادی باد و در برج آبی باران
اما اگر دلایل دیگر درین میان نیست درجه اول زیاده کند منسب
طبیعت شود و اگر فتح ابواب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا بر دیگر
دو برج قسمت شمس که [illegible] مرکز ها خوانند دلیل بر تغیر هوا بود
و باران که بسیار خاصه گر دو کوکب که صاحب طالع اجتماع یا استقبال
بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر برج خاکی بود سرما سخت تر شود و اگر
این کوکب در برج بود و باران که نیست بود اما عطارد چون از برج
بسیار ماند هر کجا که بود بادها انگیزد و علما در هوا قسم در زیادتی
ایشان دلیل کند چون زاید بود و مشتری و نزدیک اجتماع یا استقبال
و صاعد بود و در فلک اوج خود بود و ان از بیشتر برج اول بود و ماه
با مقابله و زبر برج ثانی یا اجتماع چون این احوال قمر در زیر یک
کوکب سال ناقص اتفاق افتد و قمر در میان طالع وسط آتشی بود
در [illegible] تا [illegible] و اگر کوکب جمع شوند و در برج آبی باران بسیار آید و بها

فراوان بود خاصه در حوت و در برج بادی دلیل بادهای مخالف
بود زمستانی بود در وقت باران و در برج آبی دلیل
باران بسیار بود و **سیم** صاحب طالع سال با محل اجتماع
چون اسلوب باران بود و کواکب دیگر از بروج آبی بدو ناظر
بوند دلیل بارانهای بسیار بود و در وقت خاصه که طلوع برج
آبی بود و بیش اگر آن کوکب قمر بود و سیما باشد و باران [illegible]
تر و اگر زهره بود ابرهای سیاه برآید و بارشی و باران که کم بود
و اگر زحل بود باران ریزها باشد و اگر مشتری باشد [illegible] بود
بود و [illegible] و گرمی و باران که **چهارم** عطارد چون از برجی
ببرجی نقل کند هوا متغیر شود و [illegible] وقت و برج [illegible] و سرما
و باد و دم اما هر کوکب [illegible] نزدیکتر بود در وقت تحویل
زهره و عطارد و قمر در حوت باشد ابرها و باران بسیار باشد
و در آن بسیار روز سال سردی هوا باشد **پنجم**
پیوستن قمر با زهره از خانهای عطارد و ابرها و باران ها
و اگر عطارد با زهره بود و با ناظر تحت [illegible] باشد **ششم**
انفصال عطارد یا زحل دلیل سرما بود و باران که دم و رعد و برق
در هنگام و در [illegible] گسستن گرما بود و از تغیر هوا و باران حالی باشند

هفتم اگر زهره در تابستان مشرقی بود خاصه در غایت تشریف
بود زمستان سرد بود و بارندگی و دمه و اگر در فصل سرما شرقی
بود زود سرد گردد و تمام باشد گزنده بود و با احتراق که اثر
کند و اگر زهره تحت آفتاب سرطان در حد شرقی بود گرما قوی شود
در تابستان و علامات قحط نیست و اگر در وقت تحویل آفتاب
بجدی در حوالی آفتاب شرقی یا غربی بود آن سرما بشکند

هشتم زحل در بروج آبی دلیل خشکی سال بود و در بروج
آتشی در تابستان دلیل سموم باشد و در زمستان دلیل خشکی
سرما بود و در بروج بادی حکم همین بود اما در بروج خاکی
دلیل شکستن سرما کمتر بود و در وقت سرما خشکی و در سرما
دلیل شکستن گرما بود نهم سه لطائف آفتاب یا مریخ
با مریخ دلیل سرما بود خاصه از بروج آتشی یا بادی و شکستن
سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قران کوکب حکم همین دارند

دهم اگر وقت تحویل سال یا فصل شتوی زحل و مریخ هم
بوند در برج هوایی باد ورزد و در برج خاکی سرما شود و بارندگی
در برج آتشی شکستن سرما بود و در وقت سرما اگر در [illegible]
هوا گرفتگی و در تابستان گرما با اعتدال بود یازدهم

زحل در رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل خوف
و زلزله باشد خاصه که در برج خاکی بود و اگر عطارد و با قمر یا او بود
یا هر دو با او ناظر بوند بنظر نحس نحس تر بود و اقتران زحل
در بروج خاکی و قران نحسین و نظر به هر دو همین دارد دوازدهم
مریخ در رابع طالع دلیل بود به اشتعال بود در هوا خاصه که آن برج
بادی بود و یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر عطارد و قمر
آنجا بود و یا ناظر بنظر عداوت نحس باشد دود و باد پدید آید
و جرم شمس سیاه گون یا سرخ نماید اثر قحط زود از اطراف
ظاهر شود و زودتر در آن جهت اثر عظیم کند و حکم جهت دیگر
باشد اما گفته اند دو ذنب در مغرب ظاهر شود و اثر او
دیرتر پدید آید از هر جهت که دم او آن جهت حرب
کرد و لشکرهای بیگانه زان طرف در آیند و پادشاه
و سروری او کار بر ولایت را نگهدار شد و امها در آن
بلاد نقصان کنند و قحط شود و بیماریهای ضعف پدید آید
و بامید و مرضهای [illegible] و [illegible] و جهانها آشکار شود و حرب
کرد و جایگه در شش دگر رفت [illegible] و در برج اما اثر آن
در آن اقلیم و ناحیت و بلد ظاهرتر بود که او به سمت او بگذرد یا او را

زمینه و در شهرهای که منسوب بود بدان برج که در وی طالع شده
باشد و مثلثات او یا در عاشر آن شهرها و اثر او در عظیم‌ها به
وابستی در فساد عالم اما آن بزرگ که ثمره بطلمیوس است شرح
کرده است بعبر خود و حکایت کنند در آخر کتاب که در شهر
دو بار هم و در مصر قریب یک ساعت بهشت سلطان تقبل است
و رود و نسل ایسره حاکم و دو لشکرها بنگار در آمدن و بیالکوه‌ها
بیکند از و باقی قحط و حرب و حاشیها اما آنکه ما بدیدیم آن بود که
در سنه و نهم بعد رمضان سنه [illegible] و ستین و ستمایه حمر گردد
[illegible] آمده در شرق از مطلع است در صبح بوقتی که جهان در اواسط
اسبر بود و در آن شب کسوف کلی الارض قریب یازده اصبع
و بزرگ و دو بار به بقدار سر آدمی بود و ازوی دودی بر بالا
کرده جان می بود که می سوزد و دود او بالا می‌برد و دیگر سرد
و مسلمانی و حرکت او احساس شد در شمار روز برای آنکه
ازوی دور باشد و او بر زمین هست [illegible] مشرق و اقلیم ترکستان
وحش و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان بگذشت و در شرق
خورد تیری نمود و از طرف جنوب میل [illegible] کشش در است
دوم ماه [illegible] بگذشت از شمار دو هفته [illegible] روز بود

وچون از ان [illegible]

وچون در شهر پیدا شده بود و اثر او آواره بود و در شرق جلاجها
و حربهای قوی شد و پادشاهان ترک بیت رسید و هلاک شون و قحط
شد و بیمار بسیار [illegible] بر باشد و اثر بین جان شد که کفر که گناه
سیر است از خشکی و از پادشاهان آنکه زنده مانده بود دیده
در شرق روی برکستان نهادند و کنه و با ما [illegible] فرود می آمد
تا در شهر که از جمع گشتند و وزری و حیات آنکار است
و راهها در بند آمد و شفقت بر خاص [illegible] که ما در از
فرزند دور می‌کند و امکان نبود که کسی از دروازه شهر
بیرون آید از حوادث ظلم و جور روانه مردم از ولایتها که بار
آمده بودند تعیین خراسان و عراق و شهرها کار رسیدن بلاد
و شدت دیدند و لشکرهای بیگانه که آمده بودند در ماوراء
النهر خواستند [illegible] ملوک و اکابر تعلق آمدند و بعضی ازو
باطل گشتند و تو اکثر در دولت شد [illegible] و بعضی [illegible] سال با وجود
و فتنه می بود و در خراسان آن اثر کرد که عراق از چون
بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر بیرون آوردند
و حرب قوی رفت و او شکسته و منهزم بازگشت و بما وراء
رسید بعقب آنکه [illegible] باطل شد و مثا [illegible] زلزله و خسف

افتاد و جائی که درخت از درخت جدا افتاد و درد سیاه از زمین
او بر آمد و آن شهر که اکنون از آن سوی شاه نور لشکرگاه بود
تر از نو ساکردند و بعد از ده سال که این حالات برفت در اجتماع
ماوراء النهر مردم مالا که در کار او بودند تا لشکر از خراسان در آمد
زور آوردند و سیح رخنه اهل و سمرقند آوردند و قتل عظیم کردند
و به عالمان و بزرگان و خواص آن نکشند و باقی جلالی با تمام بیرون
آوردند و بطرف جیحون روان کردند و چون جلالی بسیار بود
در ضبط می توانستند آورد و از تنگی مردم بار گرفت و بار گشت
و آنچه از جیحون را بگذرانیدند سرزمین ای را ماند و از بس
که در حطای تا گار اخلاقی در این ولایت ها هم کاری می خواستند
و بعد از آن عارت بزرگ خون مردم جمع شدند و در کار
سبزه و کرت و بکر عارت کردند با جهای شد که در روز
جز خوش شی می گشت و قصیده گفته ام این حالت را و از غایت
شدن فرزند خود کرده و چون او را بعد از دو سال در شاه
کوه با تیغ سر روضه مقدسه امیر المومنین علی بردم و قصیده دیگر در
مدح او گفتم و بر تربت بخواندم و در شب آن ام که اصحاب بغداد
حاضر بودند و هر دو قصیده در دیوان ثبت است و دیگر غایت شدن

ای فرزند در بیاضه ساخته ام هم رفته است و ما که در این ایام افتاده ایم
و بیزار مانده از این سبب است با نزدیک سال از آن واقعه ها
که را گذشته است و هنوز جمع می رسیم و آرام نمی یابم که هر روز
چیزی بنی و دل برسد که سبب هر از غم و اندیشه می شود
و تنهای بار گرمی برم و در تدبیر کار خود عاجز مانده
حیت نه بر که رسیده است اللهم احفظنا من جمیع الشدائد والبلاء

در تغیر حال هوا

شعبه چهارم در تغیر حال هوا و نسبت فوق و بعد کواکب از آفتاب
چون قمر از اجتماع بیرون آید تا تربیع آفتاب رسد تری کند
و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا تا تربیع دیگر خشکی
و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال
زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور تا تربیع الثانی
و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول چه که نور و ظلمت وقت
هر دو تربیع در جرم مساوی است و چون از تربیع اول بگذرد
نور غالب شود و بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب شود
تا تربیع اول اما سه کوکب گرمی کنند و از آنجا تا مقام ثانی خشکی
کنند و از آنجا تا احتراق با مقام اول تری کنند و چون از احتراق
باز تا احتراق دوم رجعت گرمی کنند و احتراق سردی کنند

وچون راجع شوند یا رجوع احتراق دوم رجعت کنند یا از مستقیم
شوند خشکی کند اما اگر کوکبی دلیل سردی شود و دیگری دلیل گرمی و دیگر
دلیل تری بود دیگری دلیل خشکی حالهای مختلف در هوا پدید آید و بحسب
قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان بس در آن وقت
احتیاط باید کرد و احکام مناسب امتزاج کواکب کردن و تقویت کردن
هر یکی را از دیگری با احکام صواب و دو نگاه باید داشت بهجا
و ناصیت را چنانکه در دیباچه یاد کردیم و امتزاج کواکب را چنانکه
گفته ام و حصول سال را **شعبه چهارم** در نوع حال هوا بروج
طبع اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب آفتاب و ابرها
نمایان گردد به هر لونی و رنگها و سرخی آتش مانند و با شعاع او بشدید
نماید دلیل باد و [illegible] بود و اگر سیاه بود دلالت نماید بر [illegible] زند باد در
پیش او سندی نماید یا گرد او دایره باشد دلیل بارندگی بود
و سردی هوا اما پس از احتیاط با استعمال [illegible] روز دیگر به در مجمع
قریب آن متفق آن که در پیش گفته شد در قرطلب نماند اگر موجود
بود حکم همان است که در پیش گفته ام و اگر دایره دایره
نماید و آن دایره چنان نماید که پندار حرکت می‌کند یا جای چند
برآورد قوی باشد اما اگر کوکب ثابته از آن ها باشند بزرگ [illegible]

بادها بود و بارنده یا از آنجهت که او بنه بود و اگر بر جنس [illegible] بادهای مضطرب
جهد و باز ترتیب اما نمودن قوس قزح در مغرب بوقتی
که هوا صافی بود دلیل سرما باشد و اگر هوا صافی نبود دلیل صفای
هوا باشد والله اعلم **شعبه پنجم** در احوال باقی حروب
در داوری و اخبار **نوع اول** در دلایل حروب از روی کلیات
دلیلهای حروب و فتنهای مریخ است و زحل و عطارد و والسلام
نحس بیان دلایل موضع مریخ و زحل در هم حروب اما آفتاب
دلیل پادشاه است و مشتری دلیل مدعی خارجی و زهره دلیل مصلح
و قمر دلیل رسول پس اگر در وقت قران مریخ [illegible] دلایل نظرهای
نافته باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد
پس اگر مشتری متصل بود و باشد در قران مدعی و خارجی را [illegible]
و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران [illegible]
مدعی را وخارجی را لشکر جمع آید اما وقت [illegible] آمدن [illegible] احوال
آنگاه بود که ابتدای طالع قران تا انتهای برج قران یکی از دو جام
مشتری رسد پس اگر مریخ در برج چهاری انتهای با طالع سال بود در بیت
و عوام بار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ با مشتری ناظر بود و قوت پس کنند
و مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی مملکت را رسد و اگر در دیگر [illegible]

قوت باید واگر در خانه نهم بود کمتر بود واگر در چهارم بود در آن
بلاد یا بدان یا حصین باشد واگر در دوازدهم بود در باشد
ویکسره پیش واگر در ششم بود باطل گردد اما اگر مریخ در وقت
نورشرین نقل کند بزحل وعطارد حال بود در زهره ساقط فیها عام
گردد وحرب وقتل فتنه اما اگر سته ضعیف افتاده باشد در وقت
قران و مستولی حل افتاده مدعی باشد وخروج نه کار در ع فرد
بود و باطل شود اما اگر مریخ در خانهای زحل بود باشد قوت
مدعی وخارجی زیاد رود و باطل گشته مگر درجه ی که اینک قوت دارد
اما در وقت خروج مدعی اگر زهره منکوحال باشد صلح رود واگر
در هوقت نظر علویین باشد نموده ثم دلیل صلح و حرب بود
واگر زهره و قمر منکوحال نوبه زحل طالع دیده الا انده واگر به حال
بد بود ثمره دوم در دلائل حروب برج منقلب مریخ
در حمل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در اول
با فصل و آن برج کمتر باشد و این حرب و فتنه آید بسبب مریخ
مر حمل رسد [illegible] برج [illegible] او با او بدی از او تا د
طالع که روز [illegible] وقت [illegible] دلیل حرکت وسطر
آفتاب [illegible] بدان بود که بدان برج و زحل مالقدر بود

که میان وتدی نحسی یا شعاع نحسی بر توالی پس اگر چنان
باشد بدان مدت که تسییر مریخ بر زحل رسد تسییران و تدبیر بدان
نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس فساد و شر درین وقت
ظاهرتر باشد واثر قران نحسین زودتر شود و دیرتر برداره
خاصه در اول سال یا فصل وقوت مدعیان وخارج بود ثمرهٔ
سیم مریخ تحت الشعاع در اول سال یا فصل فتنها وحرب
انگیزد وشبیخون رود وفتنها در نهان واگر در وتدی بود وآن وتد
برج منقلب باشد سخت تر بود خاصه که رونده بود مریخ لشعاع
و بدتر آنگاه که این اتفاق در انتهاء برج قران ثمره چهارم اگر
مریخ در تربیع آفتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه
خلاف کنند وعداوت انگیزند واگر مقابله آفتاب بود دشمنی
ومخالفت آشکارا شود وحربها وفتنها وقتلها افتد خاصه که مریخ
در برج منقلب باشد وهرانیه مریخ درینوقت راجع بود پس
اگر مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی
کنند وخرابی خانها بود ودر خوف باشند وپشیمان شوند وبگریزند
یا مراجعت کنند در وقت استقامت مریخ اما سال حداه بود بر انتهاء
برج قران با خداوند طالع سال بود دشمنان را تیز کنند بر پادشاه خاصه

در موضع بد بود و دلیر کرداند و جریها انکیزد پس اکر مریخ تربیع آفتاب
از برج برج آتشی نکرد دشمنان پادشاه از قبل بیرون آیند و سه
جهت دیکرا حکم همین است و اکر مریخ بتربیع خداوند خانهٔ آفتاب
بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانهاء قریب پنج خانه
بدتر از جوزا باشد چون از وبال بیرون آید و بشرف میرود فی الجمله
انست که ضعف مریخ در ابتدا اول و فصل از زحل دلیل فتنها و تشویش
وقتل بود **ثمرهٔ پنجم** چون مریخ بوقت تحویلها و سال و فصل
بسهم السعادة یا بسهم الغلب نکرد بعداوت دلیل دزدیها و
خیانتها بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اکر زحل بود
بجای مریخ دیا افتد و تنکی و خواست و ظلم **ثمرهٔ ششم** در مبداء
سال یا فصل بنکرند در برج انتهاء طالع ولادت پادشاه تا انتهاء
عاشر او و انتهاء طالع جلوس او هر کدام از اینها موجود بود و مریخ در وتدی
باشد از ان طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اظطراب احوال پادشاه
بود و بدتر که وتد موافق او تا ر طالع سال افتاده باشد **ثمرهٔ هفتم**
اکر مریخ بوقت حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او
را باشد و اکر در برجهاء مشرقی بود ظفر لشکر مغرب را بود و
در سه جهت دیکر حکم اینست و اکر چه مریخ ضعیف بود او را پیش دادد

واین قول

واین قول ابو معشر است اما ابو نصر مظفری که از اصحاب احکام است
میکوید که مریخ از ده درجهٔ ثور یا درجهٔ اسد مشرقی بود و از انجا تا ده
درجهٔ عقرب جنوبی بود و از انجا تا ده درجهٔ دلو مغربی و از انجا تا ده
درجهٔ ثور شمالی بود پس مریخ در هر ربع که بود ازین ارباع ظفر
لشکران طرف را باشد و این قول را از اسرار هرمس بر
شمرند و ابو المحامد غزنوی در کفایه اورده است **ثمرهٔ هشتم**
اکر وقت انکه مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد کشت در اول سال
یا فصل سعدی بوی نکرد خاصه بنظر مودت فتنها بر قوت بود
اما بفعل نیاید و اکر بفعل اید بالا نکیرد و اکر ان سعد قبول باشد
قوت دارد مانع از طبیعت ان سعد بود و موضع او و اکر مریخ در
خانهاء سعدی بود چون ان سعد راجع کردد مفسدان از فساد
باز مانند و اما ظاهر شود بدی ایشان و اکر مستقیم ماند ظاهر
نشود و اکر شود بجای نرسد **ثمرهٔ نهم** در استخراج دو سهم
که دلیل حرب اندکی را بروز و شب از درجهٔ آفتاب کیرند تا درجهٔ
هفتم و از طالع بیفکنند و دویم را بروز و شب از درجهٔ مریخ کیرند
تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اکر مریخ یا یکی ازین دو سهم
بود یا سکرد بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتد بود

واله وتد برج آتشی باشد **ثمره دهم** اتصال شمس با مریخ بمودت از خطوط سعدان نصرت پادشاه ولشکر و نظر عطارد با مشتری بمودت بسیار شدن خزانه پادشاه بود و راستی دستوران

ثمره یازدهم قوت ذاتی مشتری بر سهم السعادة و بر سهم الغلب دلیل قوت درستی ملوک و سلاطین و خلایق باشد و قمر با راس در وسط السما زیادتی دولت و ملک پادشاه بود خاصه که قمر مقبول باشد و فرزندان این سال مقبل آیند و با دولت افتاب در وسط السما دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد **ثمره دوازدهم** قمر چون در استقبال مقدم با ذکر دا اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و شدت رستی خلایق باشد خاصه که نظر مودت و مقبول بود و اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد این باشد در ان سال با فصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم هر پانزده روز از طبیعت ان کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر با او چنانکه مذکور است در پس اما پیوستن قمر با عطارد وقتی که از افتاب منصرف شود بهر نظر که باشد دلیل اراجیف باشد و اخبار بد و کسادی بازارها خاصه که نظر عطارد و نحس بود و عطارد اگر از نحسی منصرف شود

قمر و بعطارد پیوندد دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها و دلخوشی خلایق

شعبه پنجم در احکام انتهاء طالع قران و برج قران پنج اثمار ثمره اول در دلایل کلیات دلایل قران اصل است و دلایل سال فرع و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبال فرع فصول و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم انتهاء برج قران است و صاحب او و سالخداست و صاحب دور از ان جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بهر چه وعده کرده باشند در وقت قران ان چیز در قوت بود چون نوبت بدان دلیل رسد ان چیز از قوت بفعل اید و هنگام موجود شدن ان موعید انست که انتهاء برج قران یا طالع قران بموضع خیر رسد و دلایل دیگر همچنین پس واجب ان کند که هر سال نگاه کنند در انتهاآت و سالخدا و بعد از و بصاحب دور از کوکب بصفت کانه و احکام کلیات سال زین دلایل کنند و ازین قران اصغر میخواهیم که حکم بیست سال از وی باشد چون این مقدمه معلوم گشت در اول سال برج انتها معلوم کنند از برج قران که بر وی اعتماد بیش است و سالخدا و صاحب دور اما اگر سالخدا کوکب مستعلی افتد یا مستولی بر جزو قران یا صاحب

دور دلیل قوت حال پادشاه بود واکابر وخداوندان دولت مضاعف
شود سعادت پادشاه وعالمیان خاصه که سعد ان ناظر باشند بسا ملذا
انتها با صاحب دور خاصه که مستعلی مشتری بوده باشد یا مستولی با صاحب
دور یا انتهاء ببرج قران رسیده باشد اما اگر زحل مستعلی بوده باشد
ودرین وقت مریخ بد ونکرد فسادها ظاهر شود از مقاتله ومحاربه
خاصه که مفرز عداوت بود ونیکی بپدید اید واندوه خلایق وشدت پادشاه
اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد ودرین سال ضعیف نقصان
صاحب دولتان بود وانچه بد ومضوب بد کردد اما اگر دران وقت
ضعیف بوده باشد ودرین وقت قوی کردد احوال پادشاه وخداوند
ان جاه بالا کیرد وفراخی بود خاصه که انتها باصل باد رسیده بود واگر سعد
ان ناظر بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران وسنی نگاه دارند
حکم همین طریق بود اما ان قوی تر بود وقیاس در قران دیگر همین است
ثمره دویم در دلایل جزویات چون انتهاء طالع یا برج قران بدویم رسد
صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت فلک صاحب طالع قران یا
برج قران بود وسال سیم ان کوکب که فلک او تحتی دیگر باشد قیاس
همین است تا سال هشتم صاحب دور باز کوکب اول شود پس اگر این برج
انتها دویم برج قران باشد واو مسعود بود وسالخدا قوی حال وصاحب

دور سعد دلیل فراخی باشد دران سال وبسیاری کسب وتیزی بازارها وروایی
معاملتها ومعاودت مردم با همدیگر واگر این سه دلیل بد حال بوند حکم
برضد بود اما چون انتها بخانه سیم رسد وسالخدا قوی حال بود وصاحب
دور سعد دلیل کند سازکاری مردم باشد با خویش وپیوند وبسیاری
حرکتها وطلب علم وطاعات ونیکی اعتقاد وبازرگانها با نفع واگر
دلایل بد حال باشند حکم برعکس افتد وانتقالات افتد بی اختیار
اما چون انتها بخانه چهارم رسد وسالخدا وصاحب دور سعد یا مسعود
بوند دلیل اما وابنها بود ونیکی صناع وبسیاری کشت وزرع وقوت
کار دهقنت وبسیاری ارتفاعات وعواقبت امور محمود بود وآنگاه
سودکی خلایق در او طان اگر دلایل بد حال بوند مردم جایها فراخ
کنند بامید ابادانی وخرابیها پدید اید وحال ارتفاعات وکشت
وزرع بد بود وقیاس هر دوازده برج همین است وسالخدا وصاحب
ادوار وچون منسوبات بروج معلوم شده است واوتاد طالعها احکام
مناسب ان برج سهند که انتها بدو رسیده بود چنانکه مثالش تا برج
چهارم بنمودیم باز سال سیزدهم انتها برج اصل رسد اما در نوبت انتهاء
در وقت قران قوی بوده است ما ضعیف وصاحب او همچنین ودرین
سال چگونه است چنان است ما خلاف ان پس اگر در وقت قران

برجی مسعود بوده باشد چون وقت بدو رسد ان سعادت ظاهر شود واگر
منحوس بوده باشد همچنین اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود
باشد و درینوقت نحس بود افتد در منسوبات او از مردم و اجناس و
واگر سعد بوده باشد و درینوقت نیز سعد بود سعد عزت مدلولات
او بکمال رسد اما اگر برجی منحوس بوده باشد و درینوقت نیز نحس بود
احوال منسوبات او نیز بدتر بود واگر درینوقت سعد بود کار منسوبات
او بهتر شود و قوت گیرد و حکم کواکب همین باشد اما هر سال که برج انتها
مسعود و سالحذا دلیل سعادت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و ترخی
بازارها و روانی بازارگانیها اما اگر در برج منتهی کوکبی بود نحس فساد
حال منسوبات او بود از طبیعت ان کوکب از مردم و اجناس و احوال
هوا همچنین واگر کوکب سعد باشد عزت مدلولات ان برج بود و ان
کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرها و سعد و نحس کواکب را در
برج انتها بوقت قران افتاده بود نیکو اعتبار کنند درینوقت ثمره سیم
اگر برج انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا با نهایت طالع یا عاشر او یا با نهایت طالع
جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود بوجه احسن و ا
فزونی ممالک و فزایش و نظر بر عدل کند و انصاف واگر نحس بود
دجور و ظلم کنند و مکروهات رسد بمردم ثمره چهارم اگر در حیز

وقران

وقران یا طالع یا برجی که در روی قران سعد بوده باشد مسعود کلی یا کسوفی
اتفاق افتد درینوقت یا ان موضع طالع کسوفات افتد یا دران
جایها قران نحسین شود یا از دو نحس یکی نوبت رسد بدی
احوال پادشاه بود و خداوندان دولت و خوف و مکروهات خلایق
واگر این احوال در اواخر قران واقع شود پادشاه رانکبت رسد
و فتنه اکابر بود و تغیر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد
ثمره پنجم در هر برجی که سعدی بوده باشد در وقت قران ناظر
بسعدی چون نوبت انتها بران برج رسد سعادت پدید اید از جهت ان
سعد واگر نحسی بوده باشد شقاوت رسد از جهت ان نحس و حکم احوال
پادشاه ازان برج همین بود اما در برجی که یکی از دو سر بوده باشد بوقت
قران خاصه نیراعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی قوت حال
پادشاه بود و نزدیکان او و بزرگان و خواجگان خاصه گران
برج موافق او تا د طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادة همین است
واگر سهم الغیب بود تدبیرها کنند در کار ممالک و سعادت او دلیل
رایها انیک باشد و نحوست او دلیل رایهاء بد بود و ظلم شعبه
ششم در احکام خسوف و کسوف هفت اثمار ثمره اول
در دلایل کسوف را اثری عظیم است در احوال عالم خاصه انرا که

خسوف کسوف

در وسط السما بود خسوف در ذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه زنان حامله و بچکان کمیت مضرت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف کلی باشد اثر او عظیم تر بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در افاق چندان موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و برج هر دو مدبر باشد با حوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر یکی کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر نشیند و دیگر اثر او در مزاج شریک او باید کرد اما ان کواکب ثابت وقت باشد که کوکبی تدبیر را شایسته بود و فعل او ظاهر تر بود و باز فعل دو کوکب علوی از سفلی قوی تر بود و کیفیت مضرت بر ضعف مدبر باشد اما کوکب ثابت که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف در درجهٔ طلوع او اتفاق افتد یا در درجهٔ قمر او اما اگر مدبر زحل بود مضرت از ظلم باشد و تنگی و هراس و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از ایشان مشقت و رنج رسند اما اگر مدبر مشتری مضرت از ام معروف بود و نهی منکر و راندن حد و طلب حقوق شرعی و از زانی چیزها خاصه اطعمه و بسختی و زور از ان کردد و طبقات مشتری مستولی کردند اما این هر دو کوکب علوی مستولی باشند ظلمی پدید آید در صورت

علل

علل و خوفی پدید آید بر صفت امن و قحطی بر مزاج رخص و قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت از مزاج ان نیر بود و از ذات خسوف یا کسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر او منکسف کردد در برجی اتشی از ذوات الامات چیزی ظاهر شود و مضرت ان کسوف با فراط کردد و فسادها افتد و حرب و مقاتله شود و پادشاه نزا انکیت رسد و تبدیل احوال دولتها چنانچه در مقدمه کفته شد خاصه که شمس بد حال بود با نحوس نحسی خاصه در آخر قرانی یا آخر دولتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **ثمره دویم** اگر خسوفی یا کسوفی در درجهٔ طالع شخصی افتد زیانی رسد بتن و جان الشخص و بیم نقصان مضر را او رفتن چشم خاصه که در عقده ذنب باشند و اگر بر موکد عاشر افتد بدی احوال عمل و دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد حال مال و معاش بود و خزان چیزها مضر حکم سوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع نیرین یا سهم السعادة اتفاق افتد مولود در خوف بیماری بود و علتها مهلک و فساد ها از خارجی و داخلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد و فوتها باطنی باشد چون عقل و رای و تدبیر و دست و اای

ذ زمین و زکات ماننداین **ثمره سیم** قابل مضرت در کسوفات برج او
بود و طالع او و موضع مدبر هر دو برج پس اگر مدبر در برجهای بادی
بود مضرت او در مردم بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن
بادهای زیانکار و بودن غمها و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات
سم شکافته بود و نباتات و عمارتها و خرمنها و بیم زلزله و خسف باشد
و سرما و بدی راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت دریاها باشد و
مسافران دریا و حیوانات و جواهر آبی و بارندگی بسیار چنانکه خرابی
کند و اگر در برجهای آتشی بود مضرت در معادن پدید اید و جواهر
و فساد زر و سیم و بودن گرما شکستن سرما در وقت هر یک و فساد
در گوسفند و اسب و بر چهارپایان پس اگر مدبر در حمل بود فساد شکوفها
و آنچه در بهار رسد از میوها و اگر در میزان بود فساد میوهای تیرماهی
بود و تغیر هوا و اگر در برج انقلاب افتد خرابی جایها بود و تغیر عادتهای
مردم و مضرت از سرما و گرما **ثمره چهارم** اگر مدبر زحل باشد فساد
از انواع بیماریها باشد که بزحل منسوبست و پدید آید در هوا درشتی
و سرما و ابرها و میغها و بیم بود و باران و مضرت در حیوانات بزرگ
و فساد حال مشایخ دهها قین و خاندانهای قدیم و فقرا و گوشه نشینان
و اگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد بطلب مال و معاش و حرمت

وجاه

وجاه و فراخی پدید آید و سایر حیوانات بسیار بود و هوا باعتدال گردد و غمها
باشد و بادهای خوش جهد و اگر مریخ بود فسادها پدید آید و خشکی هوا
هوا و افتادن خصومتها و قتلها و بیماریها که بمریخ منسوبست چون تبهای
دایم و براوردن خون و اسقاط حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن دزدیها
و خیانتها و خوف سموم بود بدوقت و نقصان بارندگی و نمودن
آتشها در هوا و فساد حال اشجار و تغیر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند
و اسب و بز و شکستن سرما در هنگام او و بودن اراجیف و اگر زهره
بود فعل مناسب فعل مشتری باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و
طرب و معاشرت و تن درستی مردم و دردی مضرت نباشد مگر
سلیط شدن زنان و ناسازگاری با شوهران و ارزانی برده و
ملبوسات و خوردنیها و اگر عطارد باشد مزاج ان کوکب گیرد که بد
و پیوسته باشد یا مزاج موضع خود و ظاهر شود از وی فعل ان کوکب
و ان برج و تغیر حال هوا باشد و بادهای مضطرب و گردباد و مردم تیزخاطر
شوند و حیلها سازند و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها و چیزها
نویسند و خیانتها کنند اما حکم کلی که چون مدبر کسوف و خسوف سعد
بود موضع خود را سعد گرداند تا تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس باشد موضع
خود را نحس گرداند و تاثیرش بشر مایل باشد و اگر مدبران بنظر

سعدان مسعود بودند فساد و مضرت کمتر باشد و اگر نظر نحسان منحوس
باشند تاثیر ایشان در شر زیادت کرده اند از طبیعت خود **ثمرهٔ پنجم**
تاثیر مکان کسوف اثر خسوف و کسوف دران شهرها بیش بود
که منسوب باشند ببرج کسوف و خسوف و طالع هریک بنگرند تا از
کدام مثلثه است و آن مثلثه دلیل کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند
که تاثیرات دران ربع بیشتر باشد در بلاد او زیادت کنند تا ازان شهرها
که ببرج خسوف و کسوف و طالع هریک منسوب بود **ثمرهٔ ششم در
مدت تاثیر کسوف و خسوف** مدت تاثیر کسوفات از ساعات
تمام هریک معلوم بود یعنی از ساعات ابتدا تا انتهاء او پس هر
ساعتی را در کسوف یکسال حساب کنند و هر دقیقهٔ را شش روز
و در خسوف هر ساعت را ماهی هر دو دقیقهٔ را روزی مثلا اگر ساعات
تمام کسوف یکساعت بود و دو دقیقه مدت تاثیر او یکسال باشد
و دوازده روز و در خسوف یکماه باشد و یکروز **ثمرهٔ هفتم در معظم تاثیرات**
این تاثیرات و وقتیست که اثر او دران وقت بیشتر و قوی ترست و آنرا
وجه عمل در دانستن است که ساعات زمانی که میان موضع کسوف
و طالع کسوفست استخراج کنند بدان طریق که بنگرند در جهت مطلق
میان موضع کسوف و طالع کسوف بلد و آنرا ساعات معوجه کنند

چنانکه

چنانکه در ربع گفته آمد و بنگرند که از دوازده چه نسبت دارد آن نسبت
که این ساعات معوجه را بود بدوازده همان نسبت بود وقت معظم
تاثیر را با ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات زمانی سه حاصل
شده باشد نسبت او از دوازده ربع بود پس معظم تاثیر کسوف
بعد از گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف و در خسوف
همچنین باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **شجرهٔ چهارم**
در احکام طالعهاء مولود بدلایل کلیات و جزویات و مفردات
و مرکبات و عالم و خاص در سعادت و شقاوت خارجی و داخلی دوا
زده خانه در هفده شعبات **شعبهٔ اول** در کیفیت احوال موالید
پنج اثمار **شعبهٔ دویم** در اخلاق مولود شش اثمار **شعبهٔ سیم**
در صورت و مزاج مردم سه اثمار **شعبهٔ چهارم** در احوال حواس و
قوتهای نفسانی یازده اثمار **شعبهٔ پنجم** در احوال عمر مولود هفت اثمار
شعبهٔ ششم در احکام طالع شانزده اثمار **شعبهٔ هفتم** در احکام
دویم شش اثمار **شعبهٔ هشتم** در احکام خانهٔ سیم چهار اثمار **شعبهٔ
نهم** در احکام خانهٔ چهارم پنج اثمار **شعبهٔ دهم** در احکام خانهٔ
پنجم هشت اثمار **شعبهٔ یازدهم** در احکام خانهٔ ششم پنج اثمار
شعبهٔ دوازدهم در احکام خانهٔ هفتم شانزده اثمار **شعبهٔ سیزدهم**

در احکام خانهٔ هشتم سیزده اشعار شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ نهم
پانزده اشعار شعبهٔ پانزدهم در احکام خانهٔ دهم هشت اشعار شعبهٔ
شانزدهم در احکام خانهٔ یازدهم پنج اشعار شعبهٔ هفدهم در احکام
خانهٔ دوازدهم پانزده اشعار شعبهٔ اوّل در کیفیت موالید پنج اشعار

ثمرهٔ اوّل در مقدمه این شعبه طالع مولود عبارت از آن برجست که بر
افق مشرق بود بزمان ولادت در آنوقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن
درجهٔ آن برج بآلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اصطرلاب نیست تا اگر
ولادت بروز بود ارتفاع بسی گیرند و اگر بشب ارتفاع کوکبی از انجم
بر اصطرلاب رسم کرده باشند اما بعد از اصطرلاب آلتی دیگر هست
که بدان ارتفاع گیرند و ساعات معلوم کنند از روز یا شب و از نجم طالع
استخراج کنند و این همه علمها در زیج شرح داده آمد اما اگر منجم حاظر
نبود و آلتی نبوده باشد و آنزمان فوت شود و دریافتن آن ممکن نبود
پس استادان این صناعت طریقها آورده اند و آنها را نمودار خوانند
تا بدان علمهای درجهٔ طالع محقق شود بوقتی که منجم را خبر داده بودند آنزمان
ولادت پس منجم آنزمان را تخمین کند و بگوید که از روز یا شب چند ساعت
گذشته باشد و از آن ساعت درجهٔ طالع و اوتاد ثبت کند و بر نمودار
عرضه دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین بر آن طالع اعتماد باید کرد و الا بدان

نمودار که خواهد

نمودار که خواهد طالع درست کند و باید که تفاوت جزو و بیش از همساعت
نبود و جز این اصلاح دشوار پذیرد اما در طالع تخمین عمل نمودارات
چون میزان و معیار نیست و نمودارات بسیار نیست آنچه بروی اعتماد است
نمودار سقط نطفه که منسوبست بهرمس حکیم و در بیشتر روایات
این هرمس ادریس پیغمبرست علیه السلام پس قول او آنست که موضع
قمر در وقت سقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه
موضع قمر ولادت و بعد از وی نمودار بطلمیوس است پس قول او
آنست که هرگاه که درجهٔ طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی
بود بر جزو مقدم اجتماعی یا استقبالی شخصی از انسان در وجود آید و بعد
از آن نمودار پیرات و آنرا بزردشت باز خوانند و دیگر بزرگان از ادریس
اسکندرانی و ماشاالله مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کس نمودارهای
یاد کرده اند و اما این اعمال را جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب ازین
مسوده احکام است ولیکن در زیج هر یک روش گفته ایم و مثالها
نموده و طالعهای ارتفاعی نهاری و لیلی ثمرهٔ دویم در کیفیت احوال
مولود بوقت زادن قول بطلمیوس آنست که بنا آفرینش آدمی
بر هفت قوتست و هر قوت منسوب بهر کوکبی اوّل قوت طبیعی است
و او بقمر منسوبست ۲ قوت حیوانیست و او بشمس منسوبست ۳

قوت شهوانی و او بزهره منسوبست ۴ قوت تفکر و تذکر است و او بعطارد منسوبست ۵ قوت غضبی است و او بمریخ منسوبست ۶ قوت نفسانی است و او بمشتری منسوبست ۷ قوت ماسکه است و او بزحل منسوبست پس این هفت کوکب بر آسمان بر مثال هفت چشمه اند بر روی زمین و چنانکه بمنزلهٔ هفت چشمهٔ زمین که هفت بحر است از جوف زمین میرود از آنجا باصل عروق اشجار میرود و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود میگیرد و از آن رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوند و بواسطهٔ فلک ثوابت و از گذر انوار کواکب بارکان اربعه میرسد و از آن اثر موالید موجود میشود و مولود را این همه قوتها در استعداد قبولیت آن قوتها در زمان تولد کسب میگردد و بقدر هیئات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان و ثمرات آن بمرور ایام بترتیب این اجرام از قوت بفعل می آید هر یک در وقت خویش بمقدار قوت مواثر در مبداء حال و استعداد قبولیت متاثر که مولودست پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال اینکه از صفات انسانیست آدمی را برین قوتهاست و این قوتها اثر انوار کواکب اند واجب آن کنند که در ابتداء حال احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت

و مخالفت معلوم کنند تا از آنجا حالات مولود استدلال گیرد و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب باشد و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام از کوکب که بقوت تر بود و در میلاد آن حال اثر او در مولود ظاهر تر باشد اما حالات وقت زادن اگر مریخ در وتد طالع مادر بود و آن برج مذکر باشد وضع حمل او آسان بود و اگر مولود نه کر بود و نیرین در برج مذکر خاصه شمس آن فرزند و اگر مولود مونث بود و نیرین در برج مونث خاصه قمر حکم همانست و اگر زحل در وتد طالع مادر بود دلیل دشواری وضع حمل بود و تباه شدن مولود و اگر زحل در نجم بود حکم همین بود و اگر در ششم بود مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و وجع که معلول ماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ و ذنب درین سه خانه نیز بد باشند **ثمرهٔ سیم** در صحت طالع ولادت حکم بر مولودی از طالع آغاز وجود کنند و آن سقوط نطفه باید که باشد و در یافتن آن زمان در وضع منجم نباید و اگر چه بنمودار مسقط نطفه معلوم میشود اما اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد و طالع سقوط نطفه را اثری بود بی شبهه اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون موجود گشت از حالی عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیمتر است پس حکم از آن برحاسبت و برین نشست پس شناختن کیفیت و کمیت حالات مولود و قابلیت صفتهای حمیده و ذمیمهٔ او در وقت

ضروری باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقلی که بمرتبهٔ عقل و فضل آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا ازانجا دلیل کند بر سعادت و شقاوت مولود از داخلی و خارجی و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را بود

ثمرهٔ چهارم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد ازانکه از مادر جدا شود بمنزلت غوره بود ازانجهت که آدمی بر مثال نباتست در قوتهای طبیعی پس چنانکه بر غوره حکم انگوری نتوان کرد انگاه که در وی صفتهاء انگوری تمام شود بر مولود نیز هیچ حکمی نشاید کرد تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات و برآمدن دندان و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی باشد و این چهار سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو نوعست خاص و عام خاص درجهٔ طالعست و صاحب او مستولی دار یا ب مثلثات طالع و عام شمس است و قمر ازانجهت که بقاء شخص بقوت این دو بیت بزرگ و قمر خود مخصوصست باحوال بچکان ازان روی که بچه خرد مزاج قمر دارد که سریع التغیرست خاصه که صاحب نوبت قمر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از روی فراریت پس اگر طالع و صاحب او و هر دو نیر دار یا ب مثلثات طالع خاصه رب اول

مسعود باشند و بهمدیگر ناظر خاصه که در اوتاد بوند و هر یک در جایگاه خود مقبول مولود پیوسته شد رست بود و با اشتها و دراز عمر و عزیز در میان عشایر و مردم تمام اما اگر بعضی دلایل بنیکی ال بوند یا بمیانه حال باشند تربیت مولود و احوال او بر وسط گذرد مناسب آن دلایل و مواضع هر یک اما اگر وقت دلایل یکی ازین خاصه نیر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس باشد یا بخداوند بیت ثامن یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس کرده خاصه در وتد طالع آن مولود زود بمیرد اما اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس بخداوند ثامن و یا رابع مریخ بود اما اگر نحسی در وتد چهارم طالع باشد مولود غذا دشوار پذیرد و اگر قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس کرده ضرر قوی باشد و اگر سعود بود نفع او قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج که در وتد باشند مولود زود میرد یا بدست مربیان بد ماند و معیوب کرده و خوار و عیب او در ان عضو پدید آید که بران برج منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر آن بود که خانهٔ سیم بود و اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد لیسیار رکبان تربیت او کنند و بباید تربیت تمام اگر زهره و قمر در طالع ساقط باشند

مولود از ما در تربیت نیابد و بتر آنکه خانهٔ عاشر یا رابع و صاحب هر دو بدحال بوند
و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر بعد از سه روز ماه
قمر بسعدی پیوند دو روند خاصه که آن سعد زهره بود مادر را دایهٔ او را شیر
بسیار بود و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر بنحسی پیوند دایه بدبخت
رسد شیر نقصان کند و مولود غذا نتواند قبول کرد **ثمرهٔ پنجم**
در اقسام تربیت مولود تا مدت چهار سال رب مثلثهٔ اول از طالع تربیت
مولودست از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی
دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار ماه است تا دو سال
و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت آخرست و آن بعد از دو سال
و هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات
قوی حال و سالم بود از مناحس مولود در مدت تربیت او تندرست
باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال بود حکم بر ضد بود خاصه که این
کوکب در عاشر بود و نحس یا نحس بود یا هابط بود در افلاک خود یا نحسی
دیگر بود بدین صفت مولود از خانهٔ بلند در افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد
اگر آن برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد یا دود
خانه یا از دریچه در افتد و اگر برج آتشی بود در تنور و آتشدان افتد و اگر
خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد

مولود بمیرد

مولود بمیرد و اگر صاحب سادس باشد عیبی و دردی پدید آید در آن
عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد و آنرا معلوم کردیم که حمل سرست و
اطراف و بر طالع مثلا و تا دوازده خانه اما اگر آن کوکب مسعود یا بنظر
سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع بمودت ناظر بود مولود را
آفت نرسد و اگر رسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا سیم
یا هشتم مولود بسلامت ماند و زحمت نیابد والله اعلم **شعبهٔ دوم**
در اخلاق مولود شش اثمار ثمرهٔ اول در دلایل کلی بر اخلاق
مولود خلق مردم خوبی مردم بود و خوها بسیار است و هر یک بر خلاف یکدیگر
چنانکه صورتهای مردم لیکن اصل همه سه قوتست یکی عقل که منسوبست بعطارد
دوم غضبی که منسوبست بمریخ سیم شهوانی که منسوبست بزهره و فروعات
این سه اصل حد ندارد و بسبب ممازجات این سه کوکب با همدیگر و با کواکب
دیگر بودن ایشان در بروج هر یک اما امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت
عقلست و رایهای صواب و طلب علوم نافع و نمودن دیانت و امانت
گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا و امور آخرتی و مانند این
اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای بد باشد و حفظ و جستن علوم
مطعون و رسنده بود بغور معانی و باریک اندیش باشد در کارها
و جز آن اما اگر امتزاج با مریخ کند رایهای او بمکر و حیلت کنند و طلب حرب

کنند و خدیعت و نیرنجات و مانند این و سخت دل بود و موذی باشد
و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای او بسروری بود و ملکی و امیری
و دانستن علم سیاست و زور کننده باشد و متکبر و بکارهای حکومت بود
اما اگر امتزاج با زهره کند رای او بمعاشرت بود و مناکحت و طلب شعر
و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش
سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر بامور دین و سیاحت و حرکت و علم
مساحت و ملاحی و نظر بامور اسفار و اما اگر در ممازجت دو یا سه
کوکب اتفاق افتد با عطارد و مزاج همه را ترکیب باید دادن چنانکه
در اول کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطی را
از مانع و بنای احکام بران نهادن و دیگر از اشتراک و ساختن حسب
آن و بر دون اتفاق سخن راندن اما اگر عطارد بذات خود قوی حال
بود در صورت طالع مولود را پیشوای قومی کرده و مردم برای و تدبیر
او تمسک سازند و قول و حجت باشد اما اگر او ضعیف باشد مولود
کم تدبیر بود و از شاگردان کمی باشد اما اگر قوت عرضی دارد و مولود قوی
حال بود در علمی که باشد و دران مشهور گردد و محترم و با جاه بود اما اگر
بسعدی مسعود بود از هر علمی دوستی کرد و منفعتها گیرد و اگر منحوس
بود بحسبی مضرت بینند از آنچه بدانند ثمرهٔ دویم در دلایل خاص

عام

و عام بر اخلاق درین قضیه دو نوع است اما عام را دلیل کواکبست و بروج
و کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما از بروج جوزا
و سنبله و میزان دلیل فکرت اند و اسد و عقرب و جدی دلیل خشم و اندوه
اند و سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب و حوت
دلیل حمق اند اما دلایل خاص طالع است و صاحب و مستولی و دو کوکب
ممتزج و قابل تدبیر قمر و قوی تر از همه کواکب ممتزج است خاصه که در وتد طالع یا
عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف باشد بعد از وی کوکب مستولی خاصه
که صاحب طالع بود بعد از ان قابل تدبیر قمر پس هرگاه که کوکبی در صورت
طالع ممتزج بود مدار خلق مولود بر مزاج ممتزج باشد اما اگر ممتزج نبود مدار خلق بر
مزاج مستولی باشد و بر طالع و بر موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر
قابل تدبیر قمر باشد و موضع او و اگر قابل تدبیر قمر هم نبود هم نبود مدار خلق او
بر طالع بود و صاحب او اگرچه ساقط باشد پس بنگرند اگر دلایل خلق
مولود که عام اند در برجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام بی
حکم اخلاق آن مولود از وجه خواص و عام کنند مثلا چنانکه عطارد بیشتر نسبت
از دیگر کواکب بعقل دارد و در برجی بود که بعقل منسوبست از آنچه گفته ایم
مولود را عقل بکمال باشد خاصه که عطارد ممتزج افتاده باشد پس هرگاه
که دلیل خاص و عام جمع آید مدلولات آن بکمال رسد چنانکه در ثمرهٔ

امتزاج شرح آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود
قوی تر باشد اثر آن در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیفتر باشد اثر آن و
در خلق پنهان تر باشد **شمره سیم** در دلایل جزوی بر اخلاق اخلاق
بسیار رست آنچه قریب است که در دلایل خلایق یا بیشتر آن در برج ثابت
مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته و بر رای خود ایستاده و متواضع
اما اگر در بروج دو جسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مصنع و خوض کننده
در کارها و همان و اگر در بروج منقلب افتد مدح و ثنا دوست دارد و بزرگ
وش بود و بی التفات و خواهد که از هر علمی و ضعی چیزی بداند و آمیزنده
بود با مردم اما اگر دلیلها خلق یا بیشتر آن در بروج بهی باشد مولود خلوت
جوید و متنفر بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای گردان باشد و بر یک چیز
قرار نکند و در کارها متحیر ماند و اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی باشند
مولود چیزهای بی طعم و بیمزه دوست دارد و بویهای ناخوش را خوش
کند و فعلها و شیوه‌های ناپسندیده را قبول کند و اگر زهره و مریخ از طالع
ساقط بوند خاصه در برجی که بهی بود مولود احمق باشد و بدگوی خلق
و تهمت نهنده و دروغ ساز اما اگر مریخ قوی بود و زهره شریک او
مولود مایل بود به طرب و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن بطریق
عنف و زور و عربده کننده باشد اما اگر قوت زهره بود دلیل همان

کند اما

کند اما بلطف و شیرین سخنی و مزاح و بازی و اگر قوت مریخ را بود و شرکت
عطارد مولود دروغگوی بود و محبت کرد و خصومت و خلاف کننده سخن
خود باشد و بران مجتهما آرد و در سخن شده تیز بود اما اگر عطارد قوی حال بود
و مریخ شریک او مولود غمز کننده باشد و مزور و منافق پیشه و تمام در اغضب
بهتت و تعرب اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود
جوینده عزلت باشد و خلوت و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان
خوش و شیرین و معنوی و شعر و غزل و داننده موسیقی و زدن
ساز و اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او مولود عاشق بود و بمشاعره
و مناظره و منادمت مایل و سخنان تمکین و خوش گوید و طرب انگیز باشد
و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه که دلایل در برج میزان اما اگر عطارد
در برج باداز بود مولود شعرخوان باشد و اگر زهره در برج باداز بود مولود
قوال باشد خاصه در میزان اما این قوتها را از روی ذاتی و عرضی تفاوت
کنند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفریق و مستخرج بود بوقت احکام
شمره چهارم در حکم مفردات بباید دانستن که مهارت طبع در کارها
از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت
از چیزها که سعادت دلیلست و مضرت از نحوست او و شهرت او یافتن
از وتد و رفعت از صعود در افلاک و خمول و گمنام از سقوط دلایل

و حیض و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه
و رنج و زحمت از وبال و شادی از فرح و اندوه از ترح اما اگر در صورت
طالع دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده و در موضع نکو
و قوتهای ذاتی و عرضی دارندهٔ مولود نادره جهان بود و آراسته بصفات
و اخلاق که شرف و کمال و فضیلت انسان را السبب از خارجی و داخلی
اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط و تحت الارض بوند خاصه
که هیچ کوکب بطالع ناظر نبود مولود در مرتبهٔ بهایم بود و بی قدر و خسیس و بد
تر انگه دلایل در برج بهی بود ما برج انکه نه گفتن داند و نه شنیدن
ثمره پنجم اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود فکرتهای
صواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند آن دوست
دارد اما اگر در خانهای مریخ بود دشنام دهنده بود و بد اندیش خاصه
در حمل عذر ساز و کید کننده بود و جدل و لعب [?] دوست دارد اما اگر در خانهای
زهره خاصه در ثور مولود هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده
و بجود مغرور و عجب آرنده در میزان لطیف طبع و زیرک و بسیار
مزاح و اگر در خانهای مشتری بود خاصه در قوس مولود دبیر و مدرس
بود و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانهٔ قمر بود مولود مغالطت
ساز بود میان عام و کافی و اگر در خانهٔ آفتاب بود تیز خشم باشد و تند

و بزرگ باش

و بزرگ باش و اگر در سنبله صاحب رای بود پیش بزرگان و مستوفی
و فاضل و دبیر و اگر در جوزا مانند حکمت بود و کم ثبات و زیرک و فاضل
و نویسنده یا نقاش ثمره ششم هرگاه که طالع شخصی سنبله اتفاق
افتد آن شخص مصالح خود را خود ساز و چنانکه بمرتبهای عالی رساند
خود را بعقل و کفایت چون وزارت و نیابت و مانند این و اگر طالع حوت
بود حکم همین باشد و دلیل مولود خود را بمنصب قضا و حکومت رساند
اما اگر طالع جوزا بود در کارها تعطیل کند و بزیان برد و خود را از مرتبهای
عالی بیندازد و اگر طالع قوس بود حکم همین بود باشد اما اگر طالع حمل
اتفاق افتد مولود خود را بدست هلاکت دهد بسبب خیانت و کارهای
لشکریان و اگر طالع میزان بود حکم همان باشد ولیکن بسبب زنان و
راندن شهوت اما اگر طالع ثور بود مولود خود را رنجه دارد و ستیزه کار
بود و در زحمت اندازد بسبب بیماری و علت شود و مکروه از زنان و شهوات
و طالع عقرب مثال و باشد ولیکن بسبب مبارزت و خیانت و مکروه از
فساد و شر اما اگر طالع دلو بود دشمن انگیز بود و دواب دارد و مکار و در بند
و اگر جدی بود مولود کاسب باشد و سخت کوش و جمع مال و نگاه دارنده
اما اگر طالع سرطان بود رسالت دوست دارد و مساحت و الفت گیرد
با عوام و اگر اسد بود مولود ریاست دوست دارد و سرداری و حجت

ملوک و اکابر را این حکم مفردات طبعی در مرکبات تفاوت کنند والله
اعلم بالحقایق **شعبه سیم در صورت و مزاج مولود سه اثمار**
ثمرهٔ اول در نمودن دلایل از روی کلیات صورت و مزاج
مولود از روی کلیات چنانکه بران اعتماد افتد بر طبیعت منز بود یا بر
طبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع
پس اگر در صورت طالع کوکبی منز بود او قوی ترین دلیل مولود بود
برین احوال و اگر منز نبود و مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر
این نیز نباشد حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب
طالع بود و اگر این چهار دلیل حاصل آمد آنرا که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران
شریک او باشند چنانکه نمودیم چون آن مقدمه معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد
کنیم **ثمره دویم در صورت و مزاج بدلایل مفرده** اگر مدبر برین حال
زحل باشد و او مشرقی بود مولود سیاه چرده بود یا انگیس رنگ و آبادان
تن و سیاه موی و سینهٔ او موی ناک باشد و بردبار و معتدل بالا و
گران طبع و سردی بر مزاج او غالب و اگر مغربی باشد مولود گندم گون
بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج
او سردی و خشکی بود و اگر مشتری مدبر باشد و مشرقی بود مولود
سفید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز بالا و

دهانی

و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری و اگر مغربی بود
رنگ او سفید بود و نیکو لون نباشد و موی کم دارد و شهلا چشم و خرد اندام
و غالب بر مزاج او تری و اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد رنگ مولود
سرخ و سپید باشد و ازرق چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه
موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی و از مغربی بود خرد اندام باشد و خرد
چشم و سرخ موی و سرخ رنگ و اندک موی و کوتاه گردن و غالب
بر مزاج او خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد و مشرقی مولود پاکیزه روی و شیرین
اندام بود و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و اندام او
بزنان ماننده بود و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم و شهلا
و تیز شهوت و مزاج او معتدل میان سردی و تری و اگر مغربی بود رنگ او سپیدی
بود که بزردی زند و معاشرت دوست دارد و جامه با زینت پوشد و لطیف طبع
بود و نیکو قد و بسیار موی و سیاه چشم و مولع براندن شهوت ناپاک
و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و مشرقی رنگ مولود
گندم گونی باشد مایل بسیاهی و معتدل اندام بود و باریک تن و نیکو الفت
و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج او خشکی باشد و اگر مغربی بود
رنگ او بسبزی زند آن گندم گونی و لاغر تن بود و خوب اندام و باریک
آواز و چشم او در مغاک رفته و حدقهٔ او مانند حدقهٔ بز و تیز فهم و غالب

برمزاج او گرمی و خشکی و اگر شمس در بیر بود مولود لاغر تن بود و رنگ او بزردی
زند و بزرگ سر بود و قوی بصر و معتدل قامت و باشکوه و هیبت و غالب
برمزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر باشد و در مشرق بود مولود سپید رنگ
بود که بسبزی زند و نیکو منظر و متحرک و پاکیزه اندام و غالب بر مزاج او سردی
بود و اگر در مغرب بود فربه باشد و سست اندام و نیکو معیشت و عیار و رنگ ناک
او مایل بود بزردی و روشن و دراز موی بود و اعضاء او در حرکت و تیز
کام و غالب بر مزاج او تری بود و اغابری دهند زمین نیز کواکب سه چنانکه
آفتاب یاری دهد در هیات و جمال و فربهی و بزرگی قامت و در گرمی
و خشکی مزاجها و قمر یاری دهد در اعتدال هر ضعی و تری مزاجها و حرکت
ثمرهٔ سیم در احکام بر حالات پنج کواکب خمسه متحیره چون در اول
تشریق بوند تشریق شاذ بود و توانا جثه و چون مقیم راجع بوند مولود
خورد تن بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بود مولود معتدال تن
بود و چون در شعاع شمس بود مولود حسیس باشد و دون همت و نزار
و اقبها بدو رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروهٔ فلک تدویر بود مولود کشیده
بالا باشد و تن او در طرف بالا قویتر باشد و اگر در حضیض بود مولود
کوتاه قامت باشد و خرد اندام و طرف زیر او قویتر و اگر در میان ذروه
حضیض یعنی در یکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود و قوی میان

وکمرگاه

و کمرگاه و اگر اتفاق چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک
باوج در انوقت هم بذروه تدویر باشد بالای مولود از حد اعتدال
بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالاء او در غایت کوتاهی
باشد اما اگر درجهٔ طالع از اوایل برج باشد مولود دراز بالا بود و اگر از او
اخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از وسط افتد باعتدال باشد و اگر بیشتر دلایل
درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف و رنگ و مزاج چون
باهمدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در ان صفت و
هیات و مزاج و رنگ شعبه در احوال قوتهای نفسانی یازده اثمار
ثمرهٔ اول در حواس ظاهر پنج حس است ادمی را اول حاسه سمع است
یعنی شنودن اوازها و الی نها بتوسط هوای کلی و حدوث ان از
گوش است و ترتیب کننده او زحل است بشرکت مشتری مریخ
دویم حاسه بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث ان از چشم
است و ترتیب کننده او شمس است بشرکت قمر سیم حاسه شم است
یعنی بوییدن چیزهای خوش و دانستن بوییهای خوش از ناخوش
بسبب هوا و حدوث ان از بینی است و ترتیب کننده او زهره است
بشرکت مریخ چهارم حاسه ذوق است یعنی چشیدن و دانستن
تلخ از شیرین و با مزه از بی مزه و حدوث ان از زبانست و اطراف دهان

و ترتیب کننده او عطارد است بشرکت قمر **پنجم** حاسه لمس است
یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت از همه
اعضا پراکنده است و بیشتر او در سر انگشتان و ترتیب کننده او قمر
است بشرکت زحل و اما هر کدام که ازین کواکب قوی بود و دور از خانه
ششم و هشتم و از حواس حس که بدو منسوب بود بکمال باشد و اگر ضعیف
باشد یا دران دو خانه باشد یا بنحس منحوس آن حس ناقص بود و با خلل
و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس و قوی حال یا بیشتر ایشان بهمدیگر
ناظر بوند و در اوتاد یا مایل الاوتاد باشند دلیل سلامت بودن هر پنج
حواس بود و بر ترقی بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحسی منحرف
شود و بسعدی متصل گردد یا از موضع بد بیرون اید و بموضع نیک رونده
بود یا از حضیض روی باوج دارد یا راجع بود و مستقیم شود یا از شعاع
افتاب بیرون آید حسی که بدو منسوب باشد قوت او زیاده شود و هیچ وقت
نقصان نپذیرد اما اگر از سعدی منحرف شود و بنحسی متصل شود یا از
موضع نیک روی بموضع بد دارد یا رونده بود بحضیض یا راجع خواهد شد
یا در شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد
و اثر آن وقتی ظاهر شود یا قوت گیرد که ترتیب بنوعی از انواع بدو رسد
و آن اغلب بحسب ضعف و قوت آن دلیل باشد در وقت ترتیب او

نمره دویم

نمره دویم در حواس باطن همچنان که حواس ظاهر پنج است حواس باطن
نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس انچه
مشهور است انست که **اول** قوت وهم است و او را نیز ظاهر خوانند
دویم قوت مصوره است و او را مخیله خوانند **سیم** قوت متفکره است
و او را نیز مدبره خوانند **چهارم** قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند
پنجم قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن
اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه حواس ظاهره اما این
حواس مسلسل است بیکدیگر و یکفعل تا تعلق بسیار ز بدیگری و ان
بدیگری موصوف نشود بدان صفت بمیانجی عقل و نفس بعالم نفوس ننماید
و معلوم غیری نشود و ما را اغراض ... ما را غرض انست که هر یکی ازین پنج
حس بکوکبی منسوبست بمشتری و قوت مصوره منسوبست بمریخ و قوت
متفکره منسوبست بزهره و قوت حافظه منسوبست بزحل و قوت ناطقه
منسوبست بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی حال بود ازین پنج کوکب
بقوتهای ذاتی آن حس ضعیف بود و چون کوکب بقوتهای ذاتی و عرضی
اراسته باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بی نقصان باشد اما قوت
و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر
گفته شد در اتصال و انصراف و دلایل و حالات دیگر بزیادت و نقصان

احوا

[illegible]

ثمرهٔ سیم در دلیل عقلی در قوت دیگر است در آدمی یکی را عقل علمی
خوانند و معاش دویم را عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی
بعقل علمی تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم از عدل و بدین عقل معلوم
شود که مصلحت او در کدام بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاهد تا شخص
بدان قیام نماید او را نامهای دیگر گفته اند و او منسوبست بقمر دویم
عقل نظری است که بدو شناسد ذات و صفات خدای تعالی و حقایق
اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم ارواح
و اجسام و او را نامهای دیگر گویند و او منسوبست بآفتاب پس هر کدام
ازین دو نیز کرد قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشند اما اگر قمر
بقوتهای عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهاء
ذاتی آراسته بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو قرینه یکدیگر ناظر بوند
بنظر مودت و بطالع نگرند یا بصاحب او یا بهر دو خاصه از او و تا و این
هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت باشند و مولود در امور دینی و دنیای
زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت او گذارد و بجای آورد چنانکه باید
و دارنده ناموس باشد و اگر نظر عداوت بود کارها نعیف سازد و در علم
بسیاست نیک شود و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع و صاحب طالع
ساقط باشند مولود در کارهای دنیاوی و آخرتی بی تدبیر بود و جاهل و مجهول ماند

ثمرهٔ چهارم

ثمرهٔ چهارم از نسبت قوتهاء نفسانی بکواکب قوتهاء نفسانی
بر سه قسم آید که ترتیب دهنده بود اشخاص را اوّل روح طبیعی است که
موضع او در جگر است و نتیجه او سه قوت است اوّل قوت غذا دادن دویم قوت
بالیدن سیم قوت توالد و تناسل اما فعل روح در چیزها کثرت طلبیدن
است و دوستیها و تعطیل در کارها و کاهلی و از زو جستن و در ناز و نعمت
بودن و از نگاه داشتن و تنهای و صبوری و او از تأثیرات قمر است
بشرکت مشتری دویم روح حیوانی و موضع او در دل است و نتیجه او دو قوت
است اول فعل کردن دویم دریافتن خبرها اما هر چه آدمی خشم راند لیست
و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و معروف جستن و تما
و قاعده بدین روح تعلق دارد و او از تأثیر آفتابست بشرکت مریخ سیم
روح انسانی است و او را نیز ناطقه خوانند و قول بعضی انست که موضع
او در دماغ است اما در حقیقت او را منشاء دیگر یاد کرده اند هر قومی را در روی
قولیست و محققان گفته اند که او را عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدمی
نه چون قوتهاء دیگر است و این قوت است که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را
باری تعالی بخود اضافت کرده است که و نفخت فیه من روحی و دیگر فرمود که قل الروح
من امر ربی و هر چه طلب علمست و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن از خلاصت
و رستگاری و طلب داشتن از علاء طبیعت تا بپیوند و بعالم آخرت و معاد

و مقصد و صفت اوست بیاری عقل نظری و بعضی گفته‌اند که او همان عقل نظری
است و تربیت کننده او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام
که ازین کواکب ازین قوی حال باشند بقوتهاء ذاتی مسعود بدیشان
ناظر و نحس ساقط در مولود از روح بکمال بود و اثر ظاهرتر باشد و نتیجه
آن بنهایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او پوشیده‌تر باشد اما
اگر کواکب بهمدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند اینهمه قوتهاء عظیم بود و در
تزاید و قطعها اما آن اصل را نیز اینجا بکار دارند که در ثمرهٔ حواس ظاهر
گفته شد در زیاده و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات
و لایلاه قوت دیگر هست که از آن خارج طبیعت خوانند و آن قوت سبب
فساد مزاج است و باطل شدن تخصص او خاص بزحل تعلق دارد و بعضی
کسان گفته‌اند که شریک او قمر است و از جزویات شریک آن کوکب است
که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانکه نموده شد ثمرهٔ پنجم
در عارضها و آفتهاء نفسانی و این حالات از ساقط بودن
قمر و عطارد است از همدیگر و سقوط هردو از طالع و صاحب او و اگر در
برجهاء بهمی بود بدتر باشد و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان
بدیشان ناظر بوند یا ایشان نحس بوند در مولود بیماریها پدید آید از
انواع صرع اما اگر طالع مولود را جنون پدید آید خاصه که برج ثور بود او را

دیوانه

دیوانه ساکن بود و کم آزار و خاموش و اگر طالع تمام بود و مریخ بر مرکز وتدی
باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانه مضرب باشد
و متحرک و آن بدتر بود که قمر و عطارد چنان بود که گفتیم والله اعلم
ثمرهٔ ششم اگر مریخ بر اوتاد حاف وتد بود و زحل لیس خاصه که یکی
ازین دو نحس در سرطان باشد یا سنبله یا حوت یا بعضی ازین
دلایل در طالع بوند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند که آن نحس
مستولی بود بر موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه
که در عقدهٔ راس بود و در عقدهٔ ذنب بدتر بود پس مولود را
دیوزده و پری زده باشد خوانند و هر علت که بسبب غش کردن
و هذیان گفتن بود ظاهر شود و ترس و بددلی و هزیمت پدیدان
خاصه که مریخ در طالع بود و بدحال یا راجع و بدتر آنکه مسعود از وی
ساقط باشند یا وبا ذنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را از ترس
و خیال بدانگیختن یا طلب کند و مصالح خود را بسیار بر باد برد ثمرهٔ
هفتم بودن مریخ و زحل در برج مذکر در افزایند در تذکیر مردان و طالع
زنان مایل کردانند ایشان را بفعلهاء مردان و اگر زحل در برج
مؤنث باشند مایل کردانند ایشان را بفعلهاء زنان و در زنان با فعال
مردان ثمرهٔ هشتم بودن زهره و مریخ در برج مذکر در افزایند

انچه گفته شد در افعال زنان و مردان خاصه که در قران هم نبوند و اگر در
بروج مونث باشند در تانیث زنان زیادت کنند و مرد ابا فعل
زنان برزند ثمرهٔ نهم اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع
و نحس بود و ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور
بود طالع ثور باشد حکم مخالفت و زینت کننده باشند و اگر زن را
طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور زن سحق کند و عقرب
قوی‌تر بود و لباس در دوش بر شکل مردان دارد ثمرهٔ دهم
اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج موانث باشند خاصه در سنبله
یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بعداوت خاصه بزهره یا عطارد
مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر این دلایل در بروج مذکر بوند و
مولود زن باشد عقیم بود و بمردان بی رغبت خاصه در بروج سنبله
یا میزان که هر دو برج عقیم بود و اگر این سه دلیل در بروج مذکر و مونث
باشند و با همدیگر ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بود و بعضی
در طالع و زحل در هفتم بود یا صاحب طالع در هفتم مولود فاعل
و مفعول باشد ثمرهٔ یازدهم بودن زهره و مریخ در بروج
مونث و عطارد و بهر دو ناظر یکی از ایشان در ششم دلیل بغلامان و
خدمتکاران مایل بود و بسیار عزت باشد در کسان خود خاصه

که دلایل

46

که دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت
بود و اگر این دلایل یا بعضی بصاحب ششم یا بصاحب یازدهم
نگرند بطالع مولود عاشق شونده باشد بر امردان و اگر این دلایل در
بروج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود عالی بود درین فعل و تیز شهوت
باشد اما اگر اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دوسر بود درین فعل و اگر
خانهای زهره بود یا زهره در خانهای مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود
تیز شهوت باشد و بلند کار و همه نوع بروی را بود و حکم طالع زن همین
باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا زهره و ان برج اهلین باشد مولود
با حیوان جمع اید و بمعالجه انزال کند و لذت از خود سازد خاصه که عطارد
با زهره بود یا نظر دارد شعبهٔ پنجم در احوال عمر مولود پنج اثمار
ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این اصول هیچ شبهت نیست که شناختن احوال
عمرها عند الله تعالی و تقدس است اما بزرگان این صنعت شریف
بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند و ان دو دلیل است یکی هیلاج و دوم
کدخدا و صلاح دلیل روح است و کیفیت عمر و کدخداه دلیل جسد و
کمیت عمر اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت
هرمس است و بعد از وی بطلیموس که مهتر ایشان است و بعد از ان بزرگان
دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخدا دلیل بدن و بعضی

گفته اند که هیلاج دلیل بدن است و کدخدا دلیل روح و واضح است
که منظر و موافقت هر دو بقاء شخص باشد اما حکماء طبیعی گفته اند
که عمرهای مولود همچون نسبت است که بمیراث رود و چند عمر که عمر
پدر و جد و قبیله او را بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد
یا بچیزی بیش و کم و ابومعشر در کلیات عمر میگوید که اگر میلادی
اتفاق افتد بوقت تحویل قران وسطی و طالع یکی از دو خانه زحل
یا مشتری بود و در مولود نهاری آفتاب هیلاج بود و در مولود
لیلی قمر هیلاج بود و کواکب دیگر قوی حال بوند و در اوتاد و ناظر
هیلاج یا کدخدا بمودت ممکن باشد که مولود سالهاء قران وسطی
عمر یابد و آن دویست و چهل و هفت سال است بتقریب اما اگر
اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل بقا قایم کردند چنانکه
گفتیم ممکن باشد که مولود سالهاء قران کبری عمر یابد و آن نهصد و
هشتاد سال بود بتقریب و عمر نوح نبی علیه السلام و باستشهاد
آورده است اما قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلاج بود در
خانه یا شرف خود بود هم او کدخدا باشد عطیه کبری خود دهد و آن
صد و بیست سال باشد پس اگر قمر مدد و ناظر بود بنظر مودت از وی
بیست و پنج سال در افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد

بیست سال

بیست سال و مشتری دوازده سال و مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد
و هر دو نحس ساقط بوند از کدخدا واجب کند که مولود بدین عطیه
برسد و ابومعشر هم برین قول است اما جمهور بدانند که عمر مولود از
صد و بیست سال که عطیه کبری آفتابست در نگذرد و این وقتی باشد
که آفتاب هیلاج بود در حظ خود باشد تا هم او کدخدا بود و سالم باشد
از نحوس و طالع و کواکب دیگر قوی حال باشند اما اگر این احوال
قمر را بود یا شرایط ممکن باشد که مولود صد و هشتاد سال عمر یابد
که عطیه کبری قمر است **طلب هیلاج** متقدمان پنج اصل یاد کرده
اند که هر یک از آن هیلاج باشند اول نیر اعظم است که چشمه قوت
حیوانی و مایه زندگانی است و دوم نیر اصغر است که چشمه قوت
طبیعی و مایه کون و فساد و ثالث و رابع نتایج این هر دو و آن جزو مقدم
است و سهم السعاده و خامس درجه طالع که چون او حیات میان
بدن پس چون درجه طالع محقق شود در اوتاد و مواضع کواکب
اگر طالع روزی نظر با آفتاب کند اگر او را در طالع یابند یا در دهم
یا در هفتم یا در یازدهم یا دوم یا هشتم یا نهم و در چهارم و پنجم نیز جایز
دارند پس او شایسته بود بهیلاج و اگر درین خانها نبود و نظر
بقمر کند اگر او نیز در طالع در خانهاء مذکور و سیم بهیلاجیت شایسته

بود والا ترک او نیز کنند بنتایج هردو و بنگرند پس اگر طالع اجتماعی
روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مایل اوتاد
شایسته بود بهیلاجیت والا او را نیز ترک گویند و بنظر سهم السعادة
کنند اگر او نیز در اوتاد یا مایل اوتاد شایسته بود بهیلاجیت والا
او را نیز ترک گویند پس هیلاج درجه طالع ثابت شود که بطبع هیلاج
است اما در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس و اگر در اوتاد یا مایل
الاوتاد و نهم و سیم نبود بشمس بنگرند اگر او نیز در اوتاد یا مایل اوتاد
نبود بنتایج هردو بنگرند هم بر آن صفت و ترتیب که در پیش گفته ایم
و اجتماع یا استقبال مقدم در روز و شب اعتبار کنند و اگر این هر چهار
نشاید مولود را عمر نباشد اما قول معتمد آن که در طالع روزی و شبی
اگر آفتاب در ربع مذکور بود و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت
الا در خانه دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب بالا زمین و زیر زمین
اگر در ربع مونث و برج مونث بود شایسته است بهیلاجیت و در
نهم آفتاب شاید اگر برج مذکر باشد و قمر در سیم شاید بروز و شب
که فرح اوست اگر برج مونث بود اما قول دور شیوشی آنست که آفتاب
در خانه هفتم نشاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده ایم در شجره اول
که ربع مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر و آن ربع دیگر که در مقابله

اوست و بدانند که بسیار اختلاف اقاویل درین عمل است اما محقق
آنست اما شایستگی و ناشایستگی هیلاج هر او دو نوع است یکی بمواضع
چنانکه گفته شده و دویم بکدخدا چنانکه اگر هیلاج بموضع شایسته بود
چون او را کدخدا نباشد او هیچ روی بود بی بدن اما از روی حقیقت
هیلاج و کدخداه هر دو معتبر اند در صورت طالع جهت بقاء مولود از زیر زمین و هم
بزیر زمین چنانکه نموده شد پس این اقاویل را در زایچه طالع نموده ایم و ترتیب
هیلاجات نهاده ایم در مواضع شایسته روزی و شبی از آنچه در پیش
گفتیم با مثالی باشد و سطر اول زایچه طالع که برخی نوشته است طالع
روزی و سطر دویم که بسیاری نوشته است طالع شبی است و درین
عمل زایچها بسیار کشیده اند ازین مختصر تر نبوده و معانی در روی جمع
و زایچه طالع اینست که مثال را نهاده ایم **ثمره سیم** چون هیلاجیت
از آن پنج اصل ثابت شود بر روی کدخدا طلب دارند و کدخدا از آن کوکب
بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب خطوط و ناظر بود اگر بود هم
نباشد بر جهت جایز باشد اما بعضی کسان اتصال محل را نیز روا
داشته اند اما اگر بشمس و قمر هیلاجیت شایسته باشند و در خانه
یا شرف خود بوند او نیز باشند بکدخدای اما وقت باشد که در صورت
طالعی هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخدا پس حکم بر آن

بهند کان همه قویتر باشد بجل و کدخدا و کثرت هیلاج دلیل قوت حیات
وسلامتی مزاج و بسیاری کدخدا دلیل طول عمر است و خوشی
عیش **ثمره چهارم در کمیت عمر** هرکوکبی را چهار عطیت
اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری اما عطیه عظمی
در دولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخدا عطیت
عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بحقیقت وتدی بود از او
تا سالهاء کبری خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتدی بود
سالهاء وسطی عطا کند اما اگر سعدی بکدخدا ناظر بود از درجه
وتدی سالهاء صغری خود در عطیه کدخدا زیادت کند و اگر از درجه
مایل الوتد نگرد و ثلثان عطیه صغری خود زیادت کند و اگر از درجه زایل
الوتد نگرد ثلث عطیه صغری خود زیادت کند اما بعضی گفته که اگر
السعد در وتد بود سالهاء صغری خود زیادت کند و اگر در مایل الوتد
بود بعدد سالهاء ماه زیادت کند و اگر زایل الوتد بود بعدد سالهاء
روز زیادت کند اما اگر نیرین بوند بکدخدا بنظر مودت زیادت
کنند در عطیه چنانکه گفتیم و بنظر عداوت بهمان نسبت کم کنند
عطیه کدخدا و اگر نحس بکدخدا نگرد بعداوت از وتدی سالهاء
صغری خود از عطیه او کم کند بهمان نسبت که در سعدان گفته

شد که زیادت کنند در هر خانه اما بنظر مودت نحسان نه چیزی کم کنند و نه
زیادت کنند اما در افزایند در خوشی عیش مناسب نظر قبول در
دو سعدان بنظر نحس خود چیزی کم نکنند پس اگر کدخدا قوی حال بود
مولود خوش عیش باشد و با راحت و پاکیزه باشد و فراخ روزی
و تربیتهاء نیک یابد و پیوسته تن درست بود و عطیه خود را تمام کند
و اگر ضعیف باشد مولود نزار بود و بیمار ناک واند و همچنین و کم ترتیب
و عطیه خود تمام نتواند کرد اما اگر کدخدا محترق بود بکدخدای نشاید مگر در
خانه یا شرف خود بود و سعود بدو ناظر اما اگر السعد که بکدخدا ناظر
بود قوی حال بود و نظر قبول باشد از مایل الوتد دو دانگ چنانکه گفته ایم
هم تمام کرد و اگر ضعیف و نامقبول بود ماه و روز زیادت کند اما
حکم نحس که کم کند همین باشد اگر ضعیف بود و از جایهاء بد نگرد ماه
و روز کم کند اما ابو معشر اورده در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا کدخدا
بیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه را هم از حساب ان وتد داند
اگر از ان برج بود نه از برج پیش از وی اما بسیار طالع مولودها در نظر آمد
عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخدا و دیگر دلایل تسویه
السوت را اعتبار نکرده اند و بر حسب زانکاه داشته و در بعضی طالعها
دیده شده که حکم او از صاحب او کرده اند اگر چه طالع او آخر برج افتاده بود و التفات

نکرده برون پنج درجه که پیش از مرکزهای هر خانه است از درجات بقیه خوانند
و مردار و در بعضی طالع دیده شده که چون درجه طالع بعد از پانزده درجه برجی
افتاده بود حکم آن طالع از صاحب طالع کردند و هم از صاحب دوم همچنین
هر دوازده خانه طالع ابوالمحامد غزنوی در کفایه آورده است که معتبر چنین
است و اگر پیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و مستولی او کنند
و متقدمان بر آنند که پنج درجه پیش از مرکز هر خانه ضعیف بود چنانکه
گفته شد بی آنکه تمسک بچیزی سازند یا حجتی آرند و دعوی میکنند چون
کوکب درین پنج درجه بود خانه گذشته از وی بی بهره باشد و چون
هنوز بدرجه خانه دیگر رسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته باشد
پس این پنج درجه مدار این خانه نسبت دارد و نه از آن نه پیش اورا
ضعیف داشتند و میت و مردار خوانند و بعضی کسان درجات
درجات حشر گفتند وی گویند چون کوکب درین حد بود ضعیف باشد
اما بعضی اصحاب احکام گفته اند که طالع هر درجه که خواهی گو باش قوت
طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت طالع پیش از درجه
او به پنج درجه و نهایت قوت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد
بعد از وی و بعضی گفتند قوت طالع از درجه طالع بود تا اول درجه
خانه دیگر اما صحیح آنست که آغاز قوت طالع از اول برج است و غایت

قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت او آخر برج اگرچه درجه طالع آخر برج افتاده
باشد جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت دارد پس کوکب
چون بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با قران
طبیعت و چون بدرجه طالع رسد قوت او بتدریج بکمال رسیده بود و چو
از آن درجه بگذرد او روی بنقصان نهد تا در آخر برج منتفی نشود و چون
برج دوم انتقال کند آغاز کند اثر قوت بخود نمودن بهمان نسبت
که گفته شد از مزاج خود و طبع آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع
پس بحکم این مقدمه کوکب در خانه که بود حکم او از همان خانه کنند
اما بعضی گفته اند برجیت را اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد
بوقتی که حکم بر حالهای ظاهر مولود کنیم و سعادتهای خارجی و تسویة
البیوت اعتبار کنیم و وقتی که حکم بر حالهای ناظر کنیم و سعادتهای داخلی
اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویه البیوت هست آنکه
این عمل داخل بدنست و بروج بخارج بدن تعلق دارد اما استخراج
کدخدا البعضی گفته که برجیت را اعتبار کنیم که او دلیل عمر است و از احوال
خارجی اما صحیح آنست که در طلب او تسویه البیوت را اعتبار کنیم
که او دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنی است حقیقت این عمل
بزرگان تتمه بخشم در نمودن طالع و مواضع کواکب طالعها که در قدیم

شود از نوع بیرون یا قایم بود یا مایل باز ایل و علت این تفاوت از
عروض بلدان باشد اما قایم ان بود که طالع برجی افتد و مرکز برج
دویم از ان برج که بعد از وی بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما
مایل ان بود که طالع برج بود و مرکز برج دویم از برج سیم بود و مرکز
برج سیم از برج چهارم پس مرکز عاشر او یازدهم بود اما زایل چنان
بود که طالع برجی افتد و مرکز دویم او هم ازین برج افتد و مرکز سیم
او از دویم یا سیم و مرکز چهارم او از سیم پس مرکز عاشر او از نهم
بود مثال طالع قایم طالع میزان بسیزده درجه و عاشر او سرطان
بیازده درجه و مشتری در پنجم بده درجه و پنجاه و نه دقیقه و زحل
در پنجم بپنج درجه و چهل و نه دقیقه پس مشتری در آخر برج چهارم
است بتسویه پس حکم مشتری هم از ان برج کنند و حکم زحل را
از چهارم مثال طالع مایل جدی است بدرجه آخر و مرکز دویم او
از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب و مرکز
ثانی عشر قوس بود از جدی بشش درجه و مریخ در جدی باول
درجه و زحل در جدی بده درجه پس مریخ درین صورت طالع در
بهشت یا زدهم بود و حکم وی از انجا کنند انها که تسویه البیوت را
اعتبار کنند و زحل در بهشت و دوازدهم حکم وی از انجا کنند مثال طالع

از طالع

زاید طالع سرطان باشد باول برج و مرکز دویم او هم از سرطان باشد در
بهشت و سه پس عاشر او حمل بود از حوت باواخر برج و مشتری در بیست
و پنج درجه سرطان بود و افتاب در اوسط حوت پس حکم مشتری از
دویم طالع کنند بتسویه و حکم افتاب از دهم طالع پس ازینجا معلوم
گشت که کوکب وقت باشد از یک برج در سه برج مقیم بود چنانکه مریخ
در مثال طالع مایل بجدی اما بتسویه در یازدهم پس اگر مریخ در صورت
باول خویش بودی در طالع بودی بتسویه چون مرکز ثانی از پنج از
حوت فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار بود و بالای
او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت انکه اوتاد دلیل چهار
طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود و اگر طالع مایل
بود مولود دشتاب کار بود و کوتاه قد و منحرف فزاج و رای کران و کم
ثبات و اگر زایل افتد مولود کاهل بود و دراز بالا و کران کار و متغیر
حال **ثمره ششم در کیفیت عطیه کواکب** گفته اند عطیه کبری افتاب
مقدار درجات یک سمت است از دور فلک و ان صد و بیست درجه
است هر درجه را سالی اما حکم قمر میان افتابست که عطیه او هم یک سمت است
و چون قدر دوازده درجه در محاق می افتد انمقدار را از صد و بیست
کم کردند باقی صد و هشت مانده اما عطیه صغری افتاب مقدار درجه

شرف بهرام سالی و عطیه وسطی او از مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری است و آن سی و نه سال و نیم باشد اما بقول دیگر عطیه وسطی او مجموع نصف کبری و نصف صغری او بیست و پنج سال است بقدر انجه او در هر جزوی که با جماع میشوند و باز بیست و پنج سال دیگر باشد تا در همان جزو مجتمع شوند اما عطیه وسطی او مجموع ربع عطیه کبری و نصف عطیه صغری او است چنانکه در افتاب گفته شد پس مبلغ این نیز سی و نه سال و نیم باشد مثل افتاب و بقول دیگر نصف عطیه کبری و صغری است و آن شصت و شش سال و نیم باشد اما پنج کوکب دیگر را عطیه کبری مثل درجات حدود هر یکی است از حدود مصریان بهرام ساله اما زهره در هر جزوی که محترق شود بعد از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس عطیه صغری او بعد این سالها گرفته اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را دوازده سال و زحل را در سی سال بمقدار سالها صغری هر کیست اما عطیه وسطی هر یک ازین پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد بی هیچ خلاف و فیرین را در عطیه وسطی ان کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما درین جدول نمودیم و جدول اینست و پیش گفته شد که اگر کدخدا بر وتد بود عطیه کبری دهد و اگر بر مایل و اگر بر زایل لوتد بود عطیه

اما قمر را عطیه صغری او [red] است و آن نصت و نه سال و نیم باشد

وسطی دهد و بر زایل لوتد عطیه صغری دهد اما اگر کدخدا از درجه در گذشته باشد و او را بعد افتاده از ان وتد قسط ان بعد از تمام عطیه او کم کنند و حکم مایل و زایل و کواکب زیادت کننده و کم کننده همین باشد و این عمل تعدیل القسط خوانند و خلافها است درین عمل انچه پسندیده تر است اینست اما اگر کدخدا میان وتد و مایل لوتد افتاده باشد بعد بگیرند در وتد تا درجه کدخدا بدرجات سوء از مسافت خوانند با نقصان کنند عطیه وسطی را از عطیه کبری او و آن باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل کم کنند و باقی را اساس نام کنند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخدا از وتد حاصل اید سال و ماه و روز و ساعت ان قسط را از تمام عطیه کبری کدخدا کم کنند انچه ماند عطیه معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثال طالع قوس بجدین [red: ح نز] مرکز مایل لوتد از جدی این [red: ب لحط] و مشتری که کدخدا است در قوس بجدین [red: لح ب] درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این [red: ه ۶] بجنس او بد قالق [red: ۲۴۹] سالهای وسطی او از وی کم کردیم باقی ماند این [red: لح ه ف] و این سی و سه سال و شش ماه باشد سالها در دوازده ضرب کردیم و ماهها بان جمع کردیم شد ماه این

۴۵۳ پس درجه طالع از درجه مایل کم کردیم ماند اساس این احـ
لب برج و درجه و دقیقه مجنس او بدقایق این ۲۵۱۲ پس مسافت
را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۴۹۰۵ بر
مجنس اساس قسمت کردیم شد خارج ماهها ۱۴۰۹ و کسور ماند این
۱۹۱۴ پس ماهها بدوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال و آن
کسور را در این ۳۶۵ ایام ضرب کردیم مضروب این ۸۶۱۰
۶۶ هم بر دور اساس قسمت کردیم خارج شد این ۳۴۷
این همه ایام بود و اگر ماند این ۴۴۶۶ ایام را بر سی قسمت کردیم
حاصل آمد ماه چندین یا و روز چندین نو پس آن کسور را در این
۴۴ ساعات ضرب کردیم شد مضروب این ۱۵۷۵۴
هم بر دور اساس قسمت کردیم خارج این ه ساعات و از آنکه ماند چندین
۴۴۶ در شصت ضرب کردیم و هم بر مسافت قسمت کردیم حاصل
شد این نط دقایق پس مبلغ این عمل باشد چندین د یا نو ه
نط و این چهار سال و یازده ماه و شانزده روز و پنج ساعت
و نوزده دقیقه این تعدیل را از تمام عطیه کبری مشتری که هشت چندین
عط کم کردیم باقی ماند این عد یح یح ما و این هفتاد و چهار سال
شمسی باشد و سیزده روز و پنجده ساعت و چهل و یک دقیقه و سالهای

قمر

قمر باشد هفتاد و شش سال و سه ماه و بیست روز و پنجده
ساعت و چهل و یک دقیقه پس اینمقدار از عمر طبیعی مولود
باشد اما بعضی کسان مسافت را از کدخدا گیرند مایل الوتد
و همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل نزا بر عطیه وسطی
افزایند اما اگر کدخدا میان مایل الوتد و زایل الوتد افتد عمل
همین است لیکن عطیه صغری از وسطی کم کنند و اگر کدخدا
میان زایل الوتد بود و آن وتد دیگر عمل همین باشد لیکن تمام عطیه
صغری را تفاوت نام کنند و قسط نقصان او را تمام از وی
کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحوس آنست که حصه
هر یک را همچنین معدل کنند پس اگر آن سعد یا نحس در وتد
بود عمل همانست اما اگر در مایل یا زایل بود طریق اینست مثال درجه
زایل این ۷ نو لو تقویم زهره این ۷ ب نحط از درجه
زایل کم کردیم باقی ماند این یه ی و این مسافت است مجنس او
بدقایق این ۹۲۳ زهره چون منسوبه در مایل الوتد است عطیه
صغری او که هشت سال است هشت ماه بود در این وقت بقول بعضی
دور زایل هشت روز پس عطیه زایل او را که هشت روز است از هشت
ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این و کـ هفت ماه و بیست

ودو روز مجنس او این روزها ٣٣٣ پس درجه مایل الوتد
که هست ط ب ک از زایل که هست ح لو ک کم کردیم
ماند این اساس پس ١٤ح مجنس او بدقایق این ٣٥٩٨
پس مسافت در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این
٥٥٤٥١٤ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این
١٥٢ ایام کسر ماند این ١٠٦٣ از این کسور ساعت و دقایق
بیرون آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد ح ب ک و این سه
ماه بود و دوازده روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره
مایل و زایل است جنوبه این تعدیل بر عطیه خانه زایل که هشت روز است
زیادت کردیم شد چندین ه ک ب ک و این سه ماه است
و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قسط زهره
است که زیادت کند بر عطیه مشتری پس این عمل بر عکس عمل اوست
که مسافت از زهره گرفتیم به درجه زایل و او در مایل است اما مثال
دیگر آوردیم در نقصان که نحس در زایل است در وتد و مایل الوتد
مثال حاصل باشد مثال درجه زایل این ٦ مو مو درجه عاشر
٥ لو ند تقویم زحل ٥ ح ک درجه زایل از او کم کردیم باقی
ماند مسافت این ٦ کو ٦ مجنس ٣٦٤٩ پس عطیه صغری

افی

زحل که سی سال است در وتد نصیب خانه زایل سی روز بود از سی سال
کم کردیم باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه با او جمع کردیم شد مبلغ
چندین ماه ٣٥٩ پس درجه خانه زایل از وتد عاشر کم کردیم
باقی اساس چندین ١ ح ح مجنس او بدقایق ٢٣٥٨
پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت ٦ له ٦ کد ٣
بر اساس قسمت کردیم خارج شد این ١٢٨ ماه و کسور ماند
این ٣٥٩ پس ماهها را به سال بردیم یعنی بر دوازده قسمت
کردیم حاصل آمد دوازده سال و چهار ماه و از آن کسور ماه و روز و ساعات
و دقایق حاصل کردیم شد چندین ه ح ید کو با آن سالها و ماه
جمع کردیم شد مبلغ چندین ب د ح ید لو و این سال و ماه و روز
و ساعات و دقایق است این مبلغ را از عطیه صغری او کم کردیم که زحل
میان زایل و میان وتد است باقی ماند این یو ٦ کو ط ٦ سال و ماه
و روز و ساعات و دقایق پس این اثر زحل است که نقصان کند
از عطیه کدخدا چون در عمل اندک وقتی است نسبت تفریق کردن سال
و ماه و روز مثالها را شرح نموده شد والله اعلم بالحقایق

شعبه ششم در احکام بیت طالع شانزده اشماره
شمره اول در مقدمه احکام طالع چون بر طالع مولود

حکم خواهند کرد اول دلیل طلب دارند و محکم تر دلایل مستولی باشد از
ارباب خطوط چنانکه نمودیم در اول کتاب و اگر هیچ مستولی
نباشد حکم بر صاحب طالع نشینند اگرچه ساقط باشد از برج
طالع و اگر مستولی و اگر مستولی از یکی زیادت بود قویتر را مقدم
دارند و دیگران شریک او باشند اما اگر صورت طالع کوکب نیّر باشد
حکم کلیات دیگر از حیّز کند و اگر حیّز از یکی بیشتر بود قویتر را مقدم
دارند و دیگران شریک او و دلیلهاء خاص و عام را نیکو اعتبار
کنند و این اصول در هر دوازده خانه واجب باشد اما ارباب مثلثات
طالع و بروج دیگر را بنگرند و بدانند که رب اول دلیل است بر تثلیث
وسط اول عمر مولود و رب دویم دلیل است بر ثلث وسط و رب سیم
دلیل است بر ثلث آخر پس هر کدام کوکب که ازین سه دلیل قویتر باشد
احوال مولود در ایام ترتیب او ظاهر شود اما رب سیم شریک رب اول
و دویم است در خیر و شر و چون ترتیب بدو رسد این دو شریک او
نباشند مگر ناظر بوند که معاونت او نمایند و ارباب مثلثات هر دوا
زده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عمر کم سعادت باشند
و در میانه عمر یا آخر توانگر شوند و سعید یا در اول عمر توانگر بوند
و در میانه یا در آخر درویش و بیحرمت گردند و چند نوع دیگر که

ان مولود

درین صورت اتفاق افتد یکی سبب این ارباب مثلثات بود از خانه
اسباب و حکم و عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه منسوب
همین باشد **شمره دویم در احکام مستولیات بر طالع** اگر مستولی
زحل باشد و او قوی حال بود مولود دور اندیش باشد و زیرک
و قوی رای و صبور و متحمل و راز دار و متانی و محب بزرگان و پیران
و آبا و اجداد و املاک و خویش و قبیله و مایل بعمارت و زراعت و اگر
ضعیف حال بود مولود ممسک و حسود و کینه دار و دستیر کار و دون همت
و طامع و خوار و فراخ کش و بیچاره باشد و تنگدل اندرون باشد
و تنها باشد و کننده کارهای سخت و دشوار و ناشفق بود بر آباد و اجداد
و قبیله و استادان و اگر مشتری با او بود یا ناظر بدو مولود مطیع
مشایخ بود و علما و اهل تحقیق و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده باشد
و عزیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و درست گوی و راست قول و غلیظ
و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود مولود معالج بود و عزیمت خوان
و ناپرهیزکار و بد اختیار و نارسا و بد ورغ و مزور با طمع و اگر مریخ یا زحل
بود یا ناظر بدو بی تمیز و محنت کش و بد دل و بد معامله و بیحرمت
و بد مهر و مانع خیرات و مقصر در کارها و غلبه کننده و مغضب و دشمن
مردم نیک و سخت کوش اما برآرنده حاجات مردم بود و اگر تریخ

ضعیف حال بود مولود زیان کننده بود وراه زن وکسب او از خیانت
وظلم وازار بود وخدا ناترس باشد ومتنع واو را دوستی نبود
وکور شکاف ومرده کش باشد خاصه که زحل نیز بد حال بود واز
سعادت دینی واخرتی بی بهره ماند واگر زهره با او بود یا ناظر
مولود با زنان چنان خوش بنود وکارها نیک دوست دارد وصحبت
مشایخ طلبد وحسود باشد وضعیف زندگانی وازمردم رمنده بود
وعزت برنده باشد براز واج ودوستان واگر زهره بد حال بود
مولود حریص باشد بر زنان وبخس وبی تمیز وبا پیرزنان ودرستان
محبت دارد ومی خواره بود ونکوهنده مردم باشد درکارها واگر
عطارد با زحل بود یا ناظر بد ومولود نیکی کند وصاحب خیرات بود
وکارهای پوشیده وعجب کند وقتان وتلخ سخن باشد وعاقل
بود وعلم فلسفه وهندسه دوست دارد ونجوم وطب وانچه دقیق
نیکو بداند وعالم دوست بود واگر عطارد بد حال بود مولود را عقیر
گرداند ودشمن دار اقربا وساحر بود وکاهن وتعدید نویس و
فریبنده مردم وعقل دزد خلایق وحاجات از وی روا شود ومجید
بود وعزیمت خوان والله اعلم اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع
واو قوی حال بود مولود صاحب منصب بود وولایت دار ونیکو

کار وعابد واسان گیرنده کارها ومعتدل خود وعالم ومدرس ومفتی
وامام وباورع وداننده قواعد ادیان واباد انی دوست دارد و
عبادت خانها سازد واسباب تحصیل علم مهیا کند وکریم طبع ودوست
دار مردم باشد وباحیا وعفت بود وازار مردم بجوید وعادل ورحیم
ومحب استادان ومربیان وبر اهل وقبیله مشفق بود واگر ضعیف
حال بود وریاست وبزرگی جوید وحکومت بر مردم کند وسبکبار باشد
ومنقلب دشمنا دوست ونام جوی وکم اعتقاد ومعجب وکاهل درکار
دین وطاعت وخویشتن دار وکم خیر بود وانچه بروی مردم
کند وباتفاق وبد دل وترسنده وکم عار باشد ونامشفق در
حق استادان ومربیان ومردم عزیز النفس وزهد بریا کند و
پوشیده اسرار باشد واگر مریخ با او بود یا ناظر بد ومولود حاکم
گردد یا قاضی ودرشت گوی وحق گوی باشد وغلیظ خو بود وخصومت
کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر وحرب دوست باشد وتعرف
طلبد بر مردم وخداوند امر ونهی باشد وخشم گیرنده وانتقام
جوینده وقصاص خواهنده واگر مریخ بد حال بود مولود ستیزه
کار باشد وپیوسته آشفته وزور وسیر دشمان شونده وبیقرار
ودراوی گردان وبمراد خود نارسنده ومختلف خو ومضطرب احوال

و کم تمیز و منت نهنده و کرم او از خوف باشد و ریا بر روی خلق کند و رغبت
کند بتسخیر کواکب و دیو و جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر
زهره با مشتری بود با نظر بد و مولود بسیار خیر بود و پرهیزکار و
دوست دارنده اهل بیت و سلیم دل و راست کار باشند و در روی
همه خیر و دیانت بود و پاک باش و پاکیزه سیرت بود و در دین و مذهب
با اعتقاد بود و توانگری و زر دوست و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه روی
و حطابه کننده بود و اگر زهره بد حال بود مولود نازک مزاج و ملول بود
و خوش عیش و حریص بزنان و راند شهوت بود و تلف
کننده مال و فعلهاء زنان کند و لعب و هزل دوست دارد و دوست
گیرنده مردم بود و اگر عطارد با مشتری بود با نظر بد و مولود عالم بود
و علم ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز
خاطر و نیکو رای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با
دیانت و امانت و با ادب و مهارت و نیکو اخلاق و روا کننده
حاجات بزودی و مصنف شود در هر علم که داند و رغبت او بعلم الهی
بود و معقولات و شرایع و منقولات و اگر عطارد بد حال بود مولود
بد زبان بود و بد بیان گوی بود و حقیر در نظر خلایق و نجوز کنان بزرگی
بود و اهلیت و حکمت و مضطرب حال و تلخ سخن باشند و رعنا و ملول

و نامقبول

و نامقبول و حیله ساز و اندرون دار بود و نویسنده هیکلها و طومارها
و خاتمها و نقاش کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود بر طالع و قوی
حال باشد مولود لشکرکش بود و بر طالع و امیر و حاکم و صاحب ولایت
بود و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متغلب و سیاست و جبار و
حایل بود بواقعهاء درشت و در خطرهاء عظیم رود و سالاری و مهتری
جوید و خشم آلود و تند و بخشاینده بود مولود بی شرم بود و دشنام دهنده
و مرد سخن و سخت گوی و بی رحمت و خونریز و بدفعل و کینه کش
و حسود و دزد و فتنه دوست و مشنع و ترسنده و عذاب دهنده
و حرام خوار و جامه رباینده و دیوانه شکل و خیال ناک و اگر زهره
با او بود با نظر مولود شادمان زید و خوش عیش و معاشق و راغب
بشهوت حرام اما عاقل بود و با تمیز و برآرنده حاجات و کریم طبع و نیکو
کار و شاهد باز و آنچه کند درست کند و اگر زهره بد حال بود مولود بسیار
امیر و با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و پر شهوت و او را خوب
و زشت یکسان باشد و دروغ زن بود و خاین و مفسد و ملول و فاسد
عقل باشد و ناپارسا بود و دلیر بر حرام و فسق و فجور و هزل و اگر عطارد
با مریخ بود با نظر بد و مولود در علم سلاح نیکو داند و جباز و لشکردار
باشد و حیلت ساز و حاضر جواب بود و صاحب طبع و ضبط کننده

کارها و چیزها و بدفعل باشد و زود فهم و فریبنده و بدکننده با دشمنان
و نیکوی کننده با دوستان و جوینده قصاص و انتقام باشد و جاه
بو فا رساند و صاحب رای بود و خدیعت و مکر کننده باشد و اگر عطارد
بد حال بود مولود زود سیر باشد و پشیمان شونده و داننده حیلت و فریب
خلایق و شتاب بکار و پلید شلوال بود با امردان و معروف بتیز انگیختن
و راه زدن و طراری و دزدی و قمار و ساختن طلسمات و حیلها و
و نیرنجات و داننده سحر و خواننده عزیمت پری و دیوها اگر زهره
مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود متنعم بود و پاکیزه و بازینت
و لهو دوست و بکار راننده عطرها و نیکوکار و لطیف و ظریف و داننده
کارهای عجیب و ساکن باشد و سخت عزت بر اهل بیت و غذاهای خوش
و لطیف و پاکیزه طلبد و خوشخوار بود و با لطافت و دشمن دار بدیها
و دوست دار نیکیها و بسیار خیر باشد و راست کار و راست قول و
و بخشاینده و خوب صناعت و نیکو سیرت و فریادرس و دستگیر
و داننده اصوات والحان و شعر و معانی و یاد کننده حق تعالی بود
و مایل بشکل زنان و لباسهای ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین
لهجه و دوستی ورزد و مطیع نیکان بود و مشفق بر مادر و پدر و اقربا
و بندگان و کرم عزیز دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر

انتهی

زهره ضعیف حال بود مولود و معاشر بود و مایل بفسق و فجور و عشق
و شاهد بازی و مناکحت و راننده شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد
و هزل گوی باشد که زننده ساز موسیقی بود و قیادت دوست دارد
و با عطر ساز بود و راغب بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و محرکی
کند و خدمت مطربان و زازو زای و ریاحین فروشی و مادر ازار بود و نا
مهربان بر خویش و اقربا و بدگمان بر مردم و اهل بیت و غذاها بد خور نیکو باشد
و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن ساز و بدیهه گوی و حاظر جواب و نیکو
اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالس و مشیمز و ندیم پیشه و شیرین سخن
و حیلت ساز بوجه احسن و عالم و حکیم و نیکو ظن و خوش الفت و عاقل و عالم
و متعلم و صحبت با شرفا دارد و اهل فضل و نسبت با نیکان کند و با امردان
و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر عطارد بد حال بود مولود پلید باطن باشد
و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دو زبان و دو روی و فریبنده بد دوغ
و بد رای باشد و دور اندیش در خبث و بد سیرت بود و خداوند
تشنیع و هجا کردن و عیب کردن و سالوس باشد و بی عاقبت و اگر
عطارد مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود عاقل و عالم
و فاضل و مشیمز و پیر و نقاش و داننده فلسفه و کلام و احکام نجوم و طلب
و مناظره و شعر دان و سخن ساز و مصنف در علوم و صناعات

و مستوفی باشد یا وزیر و صاحب تجربه بود در کارها و کافی و معامله
دان و فایده دهنده و خور دهنده و نیکوظن و خورده دان و باادب
روی و پوشیده اسرار و واعظ باشد و سخن فروش و معلم
و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت
برنده خلایق و اگر عطارد ضعیف حال بود مولود زرق کننده و مزور
و کاهل و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و بدزبان گوی و جاهل
و احمق و رایهای او خطا افتد و کمینهای او بد برود بخود غره شود و بعقل
خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان تمیز ندارد و خیره
و طرار بود و دزد و راه دار و در معاملات ناراست و مردم را در غلط
اندازد و وعده دهنده بود و بیشتران خلاف کند و دشمن دار برادر
ان و خواهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه دوست و کم ثبات
و هیچکس را نیک نخواهد خاصه که در خانهٔ زهره بود و بدحال و یا راجع اما
اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود پادشاهی
و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت
دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود و
توانگری نماید و عالی همت و کم التفات و عادل و مایل بکارهای آن
جهانی و منصف بود و تقویت کننده ضعفا و زیردستان و دستگیر و

بخشاینده

و بخشاینده بود و ترتیب کننده فروماندگان و عاجزان باشد و مشفق در
حق ابا و اجداد و خویشان بزرگتر و استادان و مربیان و کریم طبع بود
و سخی و نیکوکار و حق گذار و یاد دارنده نیکیهای مردم بود و طلب کننده
انصاف و اگر بدحال بود مولود خویشتن بین بود و خوار رای و سخن
بزرگان گوش ندارد و معوف و بزرگی جوید و جاهل و خیره باشد و ملک
دوست و بی رحم و نامراد و نامشفق بر ابا و اجداد و استادان و ظالم
بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و امور آخرت و اگر زحل با شمس
بود یا ناظر بدو مولود سخت جبار بود و کیاست عظیم دارد و سخت کوش
باشد و بستاننده انصاف بجبر و زور و کارهای درشت بر دست دارد و
عمارتها عالی و حصنها سازد و اگر زحل بدحال بود ظالم بود و دیرکش
و سختی نمای مردم و دراز حضمان و حسدان و قلیل خزانه باشد و خرابیها کند
در املاک و معجب بود و بجور و مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود
مولود عادل باشد بجای و در وقت کند آنچه کند و سیاس بود و در وقت
و ملک دار یا حاکم و قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکوخواه
جوانمرد بود بطبع و حلیم در وقت و متعصب و بخشاینده و مردم دار
و توانگر و نهنده و جایزه ده باشد که وزیر پادشاه بود و اگر مشتری بدحال
بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را راست

کار و شفق نماید و نفاق کننده و وعده دهنده بود و کارها را او بهم برد
و رهاینه بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود مولود قاهر بود
و سخت حمایت و با سیاست و کرم و بخل او بجای خود بود و اگر مریخ
بد حال بود مولود خونها بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلاف
کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزدی خیانت کند و غدار و ترسنده باشد
و بد کار و جاهل و اگر زهره با شمس بود مولود پاک دین باشد و متعبد و
عادل و داد دهنده و متلبس و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و راغب
بزنان و راندن شهوت و خوش زندگانی بود و خوش خورنده و نیکو
نوسینده باشد و دوست دار مردم و معاشر و کریم طبع و توانگر و عاقل
و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده صورتها از چیزها و نماینده عجایبها
و شناسد در صورت پیرایه و حیلها و آرایش و جامهها و بزود نقوش
بیج کردن و اگر زهره بد حال بود مولود دشمن دار زنان باشد و کم شهوت
بود و تنهایی جوید و معیشت او با او باشد و رنور بود و در خوردن و
آشامیدن چندان عالی بنا شد و باشد که صورت او چندان خوب نبود
و اگر زهره محترق بود جور کشنده باشد و ظالم بر زنان و باشد که زن
او بیمارناک بود یا بر دست او هلاک گردد خاصه که راجع بود و در موضع بد
و اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود و درسنده بمعانی و معقولات

و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و استیفا و صاحب رای بود
و مردم دار و نیکو بصیرت بود و در بیشتر علوم و صناعات بداند خاصه
که در نقاشی و صورتگری و تذهیب و جوهرشناسی و داننده قواعد
ممالک و اتارا این و با بصارت باشد و نازک بود و تیز خاطر و مودب
در حرکات و سکنات و فعل او با عتدال باشد و مقبول بود در دلها و
شیرین و اسباب معیشت او پیوسته مهیا بود و اگر عطارد بد حال
بود مولود غدار و مکار بود و ظالم و سخن مردم رو و احمق شود و اگر
عطارد محترق شود مولود بیمارناک بود و مستوفی ظالم و رای گردان
و در کابی تدبیر بود و عاجز مانده اگر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود
و متحرک باشد و کاهل و در کارها نایب انگیزد و ابجه او را بخود باید کردن
بدیگری حواله کند و سفر دوست دارد و حاکم گردد اما کم نهایت بود و زود
سیر و باشد که ولایت دار شود یا هم صحبت پادشاه و بزرگان بود و در کارهای
دینی و دنیوی نیکو تدبیر باشد و عقل و معاش و تجربهای او پسندیده تر
افتد و اگر بد حال بود خسیس همت باشد و صحبت علام جوید و مجالست عوام
بزرگان نخواهد و سفرهای بی رضا و ناستوده کند در خدمت اکابر اما
اگر قمر مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود بحکومت و ولایت
داری برسد و با خلافت و صاحب و نایب و رسول باشد و داننده

مساحت و علم طب و سواری و صنعتهاء لطیف داند و خواص اشیا
و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و متحرک و شتابکار و تیز
رفتار و کافی و دانا و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران
و مادر و اقارب و سبکروح بود و محبوب خلایق و خوش مجالست
و اگر ضعیف حال بود مولود کم خرد باشد و کاهل و بی کار و بی ثبات
و مجهول و بی فرهنگ و بد صنعت و کذاب و فال گوی و صیاد و نیک
و جاسوس و قواده و ابکار و جاه کن و بی رحمت در اقربا و مادران
و خواهران و دون همت و بیمار ناک و کم معیشت و اگر زحل با او بود
یا ناظر بد مولود مزارع بود یا بستانبان و حمامدار و سقا و حکیم و طبیب
و دارو فروش و بنا و اگر زحل بد حال بود و کریه المنظر بود و تاریک
دل و کارها حسبانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم و راه نشین
بود و اگر مشتری با قمر یا ناظر بد و نایب قاضی بود و با وزیر و حاکم
و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کارساز خلایق با امانت و دیانت
و متعلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی
کننده باشد با بزرگان و اهل خیر و توانگران و اگر مشتری بد حال بود
خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا و تند و دیرکننده باشد
و سالوس و اگر مریخ با او بود یا ناظر بد و مولود لشکری بود یا پیش

رو سپاه

رو سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح ساز و سازنده نیزه
و تیر بود و انواع جوشنها و سلاحها و سوار چلد بود و بدرقه کاروان
شود یا راه بانان و زیرک بود و حیلت ساز و علم فریب و اگر مریخ
بد حال بود مولود چهارپایان دارد و با دزدان در آمیزد و خیانت
کند و شاگرد مسافران و تجار بود و گرمابه بان باشد یا طباخ یا آهن
گر یا قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر بد و مولود امیر
مطربان باشد یا سازنده سازهاء طرب و داننده علم موسیقی
و رقاص بود یا دیبابافی و عطاری کند و یا مشاطه بود و در کار باغ و
دبستان بشناسد و اگر زهره بد حال بود شاگرد مطربان بود و رسول
و کارکن ایشان یا جولاه یا حلاج یا حصیر باف باشد یا ریاحین فروشد
و آلات زینت زنان سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بد و مولود دبیر
شود یا عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا مهر صناعات
بود و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش جامه
و کتاب و دیوان شود و در علم خط و نقط و دایره و مساحت بداند
و باشد که دلال ضیاع شود و اگر عطارد بد حال بود مولود رسن تاب
بود و جولاه و کارزر و دام ساز یا زه تاب یا حصیر باف یا از نی چیزها
سازد یا خرآط یا دروزگر باشد اما از مستولیان هر کدام که در عقده

راس بود قوت و سعادت او را زیادت کند و در مدلول بیفزاید و در عقدهٔ ذنب بود سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند اما این احکام بستولیان در اوتاد و مایل تفاوت بسیار کند و مواضع هریک و منظر قبول و ردود و مودت و عداوت چون نمودیم احکام هریک در قوت و ضعف در قوت امتزاج نیک احتیاط کنند و غافل نباشند از آنچه بارها یاد کردیم و شرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود **ثمرهٔ سیم در احکام کلیات طالع** بباید دانستن اگر درجهٔ طالع و مستولی بر وی و صاحب طالع ارباب مثلثات و تیرین اوتاد و سهم السعادة و صاحب وی قوی حال باشند و نحوس از ایشان ساقط مولود بشرف و ثقات تندرست بود و بسلامت و قوی حال و مستقیم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر دلایل ضد آن باشد احکام برضد افتد و اگر بعضی از این دلایل قوی و بعضی ضعیف باشند حکم برحسب آن کنند و اگر صاحب طالع با قمر یا یکی از این دو از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر عمر با خوشی گذرانند از آن جهت که انصراف از کوکبی دلیل اول عمرست و اتصال بدیگری دلیل او آخر عمر و هر مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل اواسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحس دیگر متصل گردد احوال مولود از اول

عمر تا آخر عمر ناخوش گذرد و اگر از سعد منصرف شود و بنحس متصل گردد او آخر عمر خوش نباشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعد متصل شود او آخر عمرش خوشتر باشد و این حکم را در دوازده خانهٔ طالع نگاه باید داشت و اعتبار کردن در منظرها و مودت و عداوت و قبول و ردو **ثمرهٔ چهارم** بطلمیوس میگوید که سعادت بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابتهٔ در عظیم اول یا دویم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد یا درجهٔ عاشر یا جاری عشر یا درجهٔ نیرین یا درجهٔ سهم السعادة و لکن عاقبت آن بد بود خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کواکب ثابته بر این درجات درجهٔ طلوع طلوع او میخواهیم نه جرم وی انجا بود که اگر چنین فهم کنند که درجهٔ تقویم او باید که باشد آن خطا بود **ثمرهٔ پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او موافق جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادت تنها نیک بهره از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم بود **ثمرهٔ ششم** اگر درجهٔ طالع مولودی درجهٔ شمس افتد بروز از طالع یا دولتی موافق درجهٔ قمر افتد نسبت او در آن دولت و ملت یا موافق درجهٔ سهم السعادة او مولود سعادت تنها و قوی یا بد مناسب آن دولت و ملت **ثمرهٔ هفتم** اگر طالع مولودی در سال قران اتفاق افتد و دلایل او را اندک قوت بود مولود سعادت تنها و بزرگ

اکر مولود [illegible] اول بود از اول [illegible] درجهٔ عاشر
درجهٔ [illegible] مولودی

باید و عطایای قوی از مزاج آن قران و معاونت وی اما اگر قوتها و دلایل
بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد و دوران قران و آن دولت
پس از دوازده خانه مولود آن برج و دلایل او که قوت داشته باشد
سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود و بر طبیعت آن کوکب
دلیل و عطیت ماست حال قران باشد و حکم مولود زنان همین باشد اما
اگر این اتفاق در سال قران نحسین افتد در سرطان حکم بر ضد افتد
خاصه که قمر در سرطان بود و هر چند دلایل طالع مولود قوی بود بد
عطیت نیکو نباید که قران نحسین مانع شود و بشکنند قوتها و دلایل او را
پس یکی از اسباب که مولودی را طالع ضعیف افتاده بود و آن
نیکو حال و با دولت باشد و بعضی از منجمان ندانند که آن از کجا و بچه دلیل
است اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را و مولود را بد حال بینند چون
در سال قران نحسین زاییده بود هم ندانند که آن از کجاست و بچه دلیل
بوده است **ثمره هشتم** اگر طالع مولودی موافق درجه سعدی افتد از
طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجه عاشر او
موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیتها و نیکوییها از دولت
آن صاحب دولت و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر عکس افتد
ثمره نهم اگر در طالع مولودی اجتماع کواکب بود مولود به دولتها و عظیم

برسد و قوتهای خارجی و داخلی بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بوند قوی
حال تر باشد و صفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول
در طالع و صفات ذمیمه او بر مزاج کواکب نحس بود یا کواکب نامقبول اما
هر خانه که کوکب در وی جمع آیند از دوازده خانه طالع مردم بمولود رغبت
جهت طبیعت آن خانه نماید و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کنندگان
از منسوبات او باشند مثلا اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول
باشد و مسعود مردمان دبیر و حکیم و منجم و آنچه بعطارد منسوبند پیش او
تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر و کیاست و فراست و علوم اما در
بیت المال اجتماع افتد عطارد قوی حال باشد مردمان بازرگان و صناعان
و بیابان و کیلان بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند جهت داد و ستد
و معاملات و بیع و شری و مانند این و قیاس بهمینست بروج دیگر را و
بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی را نیکو اعتبار کنند اما اگر در طالع قران
مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطارد و زهره باشند
و مقبول بود مولود دعوتها بزرگ کند و چه عجب که دعوی کند و نبوت
و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال باشند حصول دولت باسانترین وجوه
باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد او شوند و اگر مریخ نامقبول بود در دیها کنند
و خیانت و جایها و بسیار خراب کرده و حرب و مقاتله افتد **ثمره دهم**

اگر آفتاب بروز در طالع بود مولود حاکم گردد و ملک و ولایت شود خاصه که مقبول
بود و صاعد در فلک خود صورت مولود با هیبت گردد اما اگر قمر بشب در
طالع بود و اگر صاعد بود و در عوض شمالی و زاید النور صورت مولود
با سیر او مخرف شود و باشد که حاکم و ملک دار گردد بی نایب شود
و حکم در آن مشهور کند و نیابت راند که بموضع آفتاب یا قمر منسوب
باشد اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعاده باشد و بطالع یا صاحب
او ناظر باشد و مقبول بود مولود حاکم گردد بحسب موضع و منظر او و اگر
طالع شبی بود و قمر در عاشر سهم السعاده حکم همین و اگر چنین اتفاق
با سهم الغیب افتد مولود حاکم و معروف و مشهور گردد اما بسبب کرامات
و سخنان غیبی و فراست و کیاست بود ثمره یازدهم اگر طالع مولود
مریخ در درجهٔ طالع افتد یا نزدیک بدو بر سر و روی مولود زخم و نشانها
بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت
او بزرگان ماند و مردانه و حمیت دار باشد و علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول
بود ترسنده باشد و کم وفا و فتنه انگیز و در هر خانه که باشد از صورت
طالع چون ضعیف بود مولود ترسنده بود و فسق و فجور کننده اما اگر زحل
در طالع بود بر روی مولود خالها بود علامتها و پیوسته ترش روی بود
داند و همچنین زشت صورت خاصه که نامقبول بود و اگر شمالی بود و مولود فربه

اندام بود

اندام بود و اگر جنوبی بود لاغر اندام ثمرهٔ دوازدهم اگر طالع مولود سعد
ان بد حال و ساقط باشند و سخنان نامقبول مولود احمق باشد
و اگر کوکب در برج بهمی بود قوی تر بود و مولود خسیس بود و جاهل ثمرهٔ
سیزدهم چون در طالع دلایل سوءت قایم کرده اند اگر سفلیان قوی و قمر
نیک بقوت بود مولود دعوی در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی
حال بود و علویان معوی او دعوی در پس و قوت کند و کهولیت یا در پیری
و قبولیت او را قبولیت دلایل باشد و پاکی و لباس و خوی او از زهره
و طاعات و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و تصرف او از مریخ
و وصیت و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست
از آفتاب و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد و تدبیر او از عطارد
و مدت و دولت او از علییین و حکم راس و ذنب همانست که گفته شد
اما اگر قران بوقتی اتفاق افتد که نقل دوری بود یا فصلی بفصلی
از دوار دولت ان مولود بکمال رسد و بیشتر از آبا و انی عالم صیت او
گیرند و حکم او روان باشد بسبب دلایل قران و مدبران دور یا فصل
ثمرهٔ چهاردهم اگر مولود را مشتری در طالع بود مولود دین دار بود
و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع وی
ناظر باشد حال قوی تر بود و قوی رای پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلایق

بدو رغبت نمایند و اگر مشتری راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه
که عطارد ساقط بود و مردم دار نبود ثمرهٔ پانزدهم اگر زهره در طالع بود
مولود ملبس باشد و پاکیزه و خورنده و خوب صورت و تر اندام خاصه که برج
طالع بود و راغب باشد بزنان و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در
دین اسلام با اعتقاد بود و داننده موسیقی خاصه که در خانه‌های زحل
بود داننده موسیقی بود و رسنده ساز و در دلو قوی‌تر باشد خاصه که دلو
خانه نهم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانه‌های
مریخ اغلب‌تر بود و هزل و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود
و در خانه‌های عطارد و طلب کودکان دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق
مشروح گفته‌ایم و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود کار قوی‌تر شود و مشهور
گردد در روش خود ثمرهٔ شانزدهم اگر عطارد در طالع بود مولود
فصیح بود و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای گردان بود و بی
ثبات و وعده دهنده خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانه‌های زحل بود
مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر و اگر عطارد بد حال
بود مولود فال گوی و زراق بود و راه نشین و اگر عطارد در خانه‌های
مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند و عاجز باشد
و ناخوش لهجه و اگر در خانه‌های مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین

و اگر منحوس بود جانشر شود و کاهن یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر
بد و ابر لشکر شود و اگر در خانه‌های زهره بود مولود دروغ گفتن دوست
دارد و در شور قوی‌تر باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مقبول باشد و ظریف
و خوش سخن بود و اگر عطارد راجع بود رای گردان باشد و سه کار
و اگر عطارد در خانه خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه
شاه و دبیر و عالم و عاقل و مصنف در هر علمی کامل افتد و صاحب رای بود
و رسنده بغور چیزها و داننده علوم دقیق و معقولات و با تدبیر و ساکن
باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی
و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان
بود دلیل قوت عقل معاش او باشد و صاحب رای بود و سیاست
کننده و اگر قمر با او بود یا ناظر بد و متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل
و عالم و اگر در اسد بود تیز و با غیرت و ممسک بود و اگر آفتاب با او بود
حاکم ولایت گردد و صاحب رای بود و سیاست کننده و اگر راجع بود
مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط
بود و منحوس باشد مولود لنگ گردد خاصه که در خانه‌های مریخ یا مشتری
یا زحل بود عیبی در اعضای او پدید آید پس اگر برج زحل منسوب بود یا در
خانه او سبب لنگی و عیب او اما سها بود و حرارت و رطوبت و اگر

مریخ بود سبب لنکی و عیب او از ریشها بود یا اهن یا آتش اگر
عطارد از طالع ساقط بود یا در برج بهی و برج کنک باشد مولود سخت
نیکو نتواند گفتن و در زبانش خللها شد و اگر در عقرب بود بدتر باشد
و در سخن گفتن اب از دهانش بیرون جهد اما اگر قمر از شعاع
افتاب بیرون اید و بعطارد پیوندد و عطارد برحل منحوس بود مولود
سخت نیکو نگوید و اگر در برجها گنک باشد بدتر بود و اگر قمر در طالع
بود و طالع عقرب یا حوت یا دلو و برحل منحوس و عطارد ساقط یا منحوس
برحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ
کوکب بدو ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود
حکم همین است و لیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که در طالع بود و اگر راجع
باشد مولود رای گردان بود و تدبیر او صواب نبود و اگر مستولی بر طالع
که ناظر باشد بطالع راجع بود یا صاحب طالع راجع شود حکم همین بود خاصه که نحس
بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعاها او بود و طلب زهد و تقوی
و طاعات و عبادات و شناختن ذات باری تعالی و تقدیس
و کرامات فروشی و گفتن سخنان غیبی خاصه که با سهم الغیب بود دلیل
صحت و سلامتی بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این باشد و مولود بیمارناک بود
و زرد چهره و با عیب و بدزبان و بدپیمان گوی و دروغ و بدچشم یا اعضاء او خللها شد

تمت

119

شجره هفتم در احکام خانه دویم از طالع و شش اثمار ثمرها
ثمره اول در احکام کلیات احکام کلیات او همین خانه است
و صاحب و مستولی بر وی و سهم السعادة و سهم المال و صاحب
هر دو و مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس
اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور و بهمدیگر ناظر
و بطالع و صاحب او ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و رفاهیت
و راحت خاصه که دلایل در اوتاد یا مایل الاوتاد بوند از مال معاش
برخورداری یابد و دیاری گران مطیع او باشد و در معاونت او روز بروز
بیفزاید و اگر احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس بود
اما سعادت این خانه و صاحب و مستولی او و سهم المال و صاحب
وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعادة دلیل بسیاری مال است و بر
خورداری و مشتری دلیل توانگری با پیشانی و مال حلال و ارباب
مثلثات دلیل اثبات توانگری و درویشی و اگر کوکبی درینجا بود حکم
بر نسبت حال وی باشد و بودن دلیل اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی
ماندن او و در مایل الوتد کمتر از وی و در زایل الوتد دلیل فقر بود و در
دوازدهم و ششم دلیل قرض باشد ثمره دویم در حکم جزویات
اگر صاحب دویم در طالع باشد مولود را مال و معاش بی رنج

وشفقت حاصل اید واگر مقبول بود مال باو ماند واگر نامقبول بود زود
از دست رود خاصه که راجع باشد واگر در وبال یا هبوط بود مال از خیانت
بدست ارد واز خارمندی وکارها بد واز دروغ واگر برج ثابت بود ممسک
باشد واگر ذو جسدین بود معاملت کننده بود وکرم او که خدا یا نه بود
وخرج باندازه حاجت کند وتلف کننده بود واگر صاحب طالع در دویم
بود مولود پیوسته در طلب مال بود وکاسب باشد ومال ومعاش
بدست رنج حاصل کند اگر میان صاحب طالع وصاحب دویم نظر مودت
بود مال ومعاش او باسانی بدست اید واگر نظر عداوت بود برنج
وسختی وخیانت واگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع نور بهر کوکب
که دهد کرم مولود با ان قوم بود که با ان کوکب منسوب بود از وجه عام
واز وجه خاص واگر بکوکبی نگرد که در عاشر بود مولود جوانمرد باشد ومعروف
ودر توانگری ودر رابع ضد این ثمرهٔ سیم بودن زحل درین خانه
مولود ممسک باشد وبدخواره وکسب او از کارها سخت باشد
ودشوار وطماع بود واز انچه طمع دارد تا نومید نگردد حاصل نیاید بوقتی
که حاصل اینده بود اما نظر مودت صاحب طالع وصاحب این بیت
ودیگر کواکب بزحل در کسب مال واسانی درافزاید ودر یاری گران
همچنین وحکم ان مناسب کواکب باشد واگر نظر عداوت نگرند حکم برعکس

وسختی

وسختی بود و رسیدن رزق روز ثمرهٔ چهارم بودن مشتری در
درین خانه مولود کریم بود وتوانگر وغذاها پاک خورد ومال حلال حاصل
ارد وکرم بجای خود بود ودر وقت باشد واگر مشتری با سهم السعادة
بود مال او قوی تر باشد واگر نیرین بدو ناظر بوند موکدتر باشد خاصه که
نظر مودت بود وقبول باشد پس مال از پادشاه وبزرگان حاصل اید
وخورنده وخوراننده باشد اگر میان مشتری وصاحب طالع یا صاحب
این خانه نظر مودت مولود توانگر شود بی رنج ودشواری واگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج وسختی وخواری ودر عاقبت مال او تلف شود واگر
بیشتر کواکب بمشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست آید
واگر عطارد بمشتری ناظر باشد کسب از زرگانی باشد ودبیری یا کتاب
یا وکالت واگر مریخ بدو ناظر بود از امارت وعمارت بود واحتساب
واگر عداوت بود ومشتری بدحال ونامقبول مال او از دزدی وخیانت
درصورت امانت ثمرهٔ پنجم بودن مریخ دراین خانه مولود کریم بود
برروی مردم ونادانسته کند انچه کند واگر میان او وصاحب طالع یا
صاحب این خانه نظر مودت بود مال او آسان بدست آید واگر نظر
عداوت بود کسب او بزحمت بود واگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست
آرد وتلف کند واگر نیک حال بود مال او امارت بود یا از امرا وبزرگان

و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر قوی‌تر باشد و باشد که مال او
از دیوان بهم رسد و یا سلاح فروشی یا ساختن سلاح و چوب و یا
محافظت همه چیزها اگر زهره بدو ناظر باشد مال او آسان‌تر بدست آید و کم
مشبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود از گذر پادشاه حاصل آید و باشد
که در دارالزاد و بیر خاصه که منظر نحس بود و اگر علویان بدو نگرند مال او از
بزرگان بدست آید و اگر سفلیان نگرند از فرودستان بدست آرد
ثمرهٔ ششم اگر آفتاب در این خانه بود یا ناظر بود بصاحب طالع
مولود توانگر شود و نفر جمع آرند و کریم بود و عالی همّت و سخت کوشش
در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارها که بجواهر
تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی‌تر باشد و پادشاه یا بزرگان
او را توانگر گردانند و اگر میان او و صاحب این خانه منظر مودت باشد مال
بی زحمت حاصل آید و اگر منظر عداوت بود توانگر شود اما بسختی و اگر زحل بدو
ناظر شود مال او از ضمانداری بود و از سروری قومی و اگر هر دو بدحال
بوند مال او از ریاست ده بود و دهقانی و اگر مشتری بدو ناظر بود
از امانت حاصل کند یا خزانه داری و اگر عطارد با او بود مال از دبیری
حاصل کند و معلمی و دبیری و شاعری و نیابت و تجارت و اگر زهره با او
بود مال او از پیرایه سازی بدست آید یا سبیح ای یا عطر فروشی و از خاتونان

و خادمان

و خادمان و طرب و اگر قمر بدو ناظر بود مال او از نیابت و رسالت
و رسولداری و از فرستادن کسان تجارت و از کار النساء
و مهتری عوام اما بودن راس در این خانه دلیل توانگری بود و حلال
خوردن و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت رب مثلثه اول این
خانه دلیل توانگری مولود بود در اوایل عمر و قوت رب مثلثه
دوم دلیل توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب منظر باشد
مودت از اول تا آخر عمر توانگر باشد و اگر بر خلاف او بود حکم
بر ضد باشد والله اعلم بالحقایق شعبهٔ ثالثه در احکام خانهٔ
سیم از طالع چهار اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او
دلایل او اول خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم الاخوة
و صاحب او و زحل و قمر و زهره و آن کوکب که در وی بود و از ارباب
مثلثات او پس اگر این دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل
کند بر سعادت احوال مادران و خواهران و اقربا و اگر بهم یکدیگر ناظر
باشند بنظر مودت دلیل سازگاری بود و میانه ایشان و افزونی
محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع بهم و اگر دلایل در او ناظر بود
دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد اما اگر دلایل در
نحوس بوند و میان ایشان منظرها عداوت دلیل رنج

و مشقت ایشان بود و بودن خصومت‌ها در میان و اگر در میان صاحب
طالع و این دلایل نظر مودت بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم
مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان
و ناسازگاری و اگر در خانه‌ها ساقط بوند با همدیگر نیامیزند و دور افتند
اما بودن صاحب طالع در این خانه مولود مطیع ایشان بود و اگر در
این خانه مقبول نبود مطیع ایشان بود بضرورت و رنج و اگر صاحب
این بیت در طالع بود خویشان منقاد بوند او را و اگر نامقبول باشد
بجبر و اکراه باشد و اگر میان صاحب طالع و زحل نظر بود بمودت مولود
با خویشان بزرگتر دوست بود و از همدیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت
باشد حکم بر ضد این باشد و اگر این دلایل در اوتاد افتاده باشند و آن
برجها مذکر بوند دلایل همچنین مولود را برادران دیگر شوند و اگر مؤنث
بوند خواهران شوند **ثمرهٔ دویم در احکام جزویات** بودن یکی
دو نحس بر مرکز این خانه یا نزدیک بمرکز این خانه دلیل موت و مشقت
خویشان باشد خاصه که بدحال بوند و اگر این خانه وبال یا هبوط او بود
زحمت و مشقت زیادت برسد مناسب آن نحس و حکم ذنب همین
باشد **ثمرهٔ سیم** بودن مشتری در این خانه دلیل سعادت خویشان
بود و مبارک بودن قدم مولود بدین قوم و تندرستی و صلاح و عفت

با ای

زیرکی و نیکی انتقالات مولود باطراف و مستعد بودن او و اگر صاحب
طالع بمشتری ناظر بود حال قوی‌تر بود و اگر قمر و زهره با
بمشتری نگرند احوال خویشان خود نیکوتر بود و مولود حرکت و انتقال
بسیار کند و در مساحت و موسیقی بداند و اگر آفتاب بمشتری
ناظر باشد یا زحل احوال خویشان بزرگتر نیکو باشد **ثمرهٔ چهارم**
بودن عطارد در این خانه دلیل رای و تدبیر خویشان کند و مولود
از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند و معلم شود بر خویشان
اما بودن رأس در این خانه دلیل کثرت برادران و خواهران
بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این بود اما حکم
ارباب مثلثات چنانست که گفته شد هر کدام قوی‌تر بود احوال
خویشان در آن وقت نیکوتر بود **شعبهٔ نهم** در احکام خانهٔ
چهارم پنج اثمار **ثمرهٔ اول در احکام کلیات** دلایل این خانه
است و صاحب و مستولی او و سهم آبا و صاحب وی و آفتاب
و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات
پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدیگر ناظر بوند
و از نحوس پاک دلیل سعادت احوال پدر باشد و مادر او و سلامتی
هر یک و توانگری و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان

وبسازکاری مولود باهمدیگر وشفقت بردن واگر دلایل ذربا وتابه باشند زیادتی دولت وشهرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند ودلیل برحصول املاک ومقامهای عالی وآبادانی وسعادت حال مولود در عواقبت امور واگر این دلایل بسطالع یا صاحب طالع ناظر بود مولود تربیت تمام یابد از مادر و پدر وسعادتها بیند از ایشان واز ضیاع وعقار خیرات یابد واگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین باشد از قبل مولود ومولود نیکخواه ایشان بود واگر بنظر عداوت بود باکراه خدمت ایشان کند یا التفات ننماید وپرهیز کند واز ایشان تربیت نیابد واگر دلایل از همدیگر ساقط باشند جدای افتد میان مولود ووالدین اما اگر مریخ بر مرکز این خانه افتد بدحال بود دلیل موت باشد وحکم ذنب همین است واگر زحل باشد دلیل مشقت ایشان بود ورنج وبیماریها واگر مقبول بود دلیل کشت وزرع وعمارت نیکو **ثمره دویم در احکام جزویات** بودن مشتری دراین خانه دلیل عمارتهای خوش بود وساختن مسجد وصومعه ودلیل توانگری مادران وپدران باشد ومبارک بودن قدم مولود برایشان وسعادت حال مولود از روی ایشان

ویافتن تربیت وخیرات از املاک ونیکی عاقبت امور واگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی بدلخوش کنند وموافقت بود میان مولود وپدران واگر بنظر عداوت باشد نیکی کمتر باشد واگر مشتری مقبول باشد وآفتاب بدو ناظر واز زحل همچنین دلیل یافتن دفین باشد وطول عمر پدران وتوانگری هر یک **ثمره سیم** بودن آفتاب دراین خانه دلیل جاه ورفعت پدران بود ونیکی حال مولود وساختن عمارتهای عالی ومنافع از املاک وسعادت عواقب واگر آفتاب مقبول وصاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه واکابر نشیند وچون این خانه سعد بود مولود هرچند که بزرگتر بود کاراو قوی تر بود **ثمره چهارم** بودن زهره دراین خانه دلیل فرح ومناکحت پدر باشد خاصه که با آفتاب بود یا زحل وان هر بود که موافقت میان والدین زیادت باشد خاصه که قمر دراین میانه بود ودلیل سعادت یافتن پدر ومادر باشد واز ارتفاعات واگر زهره وزحل دراین خانه محترق شوند موت پدر ومادر باشد خاصه که قمر بشمس یا زحل بدحال بود واگر زهره قوی حال بود در مولود نیکوحال گردد واگر مریخ دراین خانه محترق شود پدر مولود را قتل رسید واملاک را از آتش خوف بود واگر صاحب طالع دراین

خانه منحوس بود مولود بجای درماند بناکام واگر خانهٔ وبال یا هبوط
او بود محبوس شود **شمرهٔ پنجم** بودن عطارد در این خانه مقبول
و زهره با او یا ناظر بود مولود جایهاء منقش سازد واگر قمر با او بود
جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج آبی بود دلیل رای پدران
و مادران باشد و بیشتر اندیشهاء مولود در عاقبت کارها باشد
و بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه و کنجها نهد واگر
زحل بد و ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایهاء خراب آبادان
کند واگر زحل در خانهٔ هشتم بود یا بدحال بود گورخانه سازد و دربارگی
عمارت بیش کند و جایهاء حصین سازد واگر مشتری بد و ناظر
بود و بدحال باشد در مدرسه و مسجد ساکن شود واگر مریخ
بد و ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان یا حمام ساکن شود
یا جای که آهن و آتش باشد واگر آفتاب با او بود در سرای
وزرا یا جایهاء بزرگان ساکن شود واگر این قمر ناظر بود در باغها
و جایها که آب روان شود نیس ازین کواکب هرکدام که قوی تر
باشد او را بجایهاء نیکو برد و هرکدام که ضعیف باشد او را بجایهاء
ناشسته ده رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظرهاء مودت
و عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود بمودت اینجا بمدرسه

کفتیم

کفتیم سرای وزرا بود و جایهاء خوش و عالی سازد و باقی را قیاس
همین است چون منسوبات هریک در حال و قوت و ضعف نموده ایم
اما اگر این برج خاکی بود مولود عمارت و زراعت باشد واگر برج آبی
بود حوض و کاریز و یخدان سازد واگر بادی بود قصرها و بادگیرها
سازد واگر آتشی بود حمام و دکانهاء طباخی سازد واگر صاحب
رابع در برج زایل بود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری ساکن
شود که بدون ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود واگر در خانهٔ ششم
بود یا نهم مولود سفر کند و کارش قوی تر باشد و در آن شهر ساکن
شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او واگر صاحب طالع در این
خانه بود مولود در وطن خود ساکن شود واگر حرکت کند مناسب
قابل تدبیر او کند واگر مقبول بود در این خانه بدخوشی باشد اما
بودن قمر با عطارد در این خانه مولود را از مسکن بیرون
برد و بجای رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات
عالم بدانجا برد که صاحب طالع بود یا بدانجا که صاحب نهم یا بدانجا
که قابل تدبیر قمر با عطارد بود یعنی بمواضعی که منسوب بود بدین
کوکب از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع عالم و این دلایل هرکدام
با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد خاصه که در وقت تربیت

ان کوکب و اگر هر یکی بجهتی نسبت دارند مولود سفرها بسیار
کند از دور و نزدیک اما در اوایل کتاب گذشته شد که از درجهٔ
طالع تا درجهٔ عاشر دلیل ایام طفولیت است و از درجهٔ عاشر
تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجهٔ سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از
درجهٔ رابع تا درجهٔ طالع ایام پیری پس هر کدام از این چهار
ارباع کو نیز بین در وی بوند یا سعود احوال مولود در ان پس
قوی تر بود از طبیعت ان کوکب و موضع او و اما اگر شرایط سفر
قایم گرداند مولود در ان پس سفر بیشتر کند بدان اقلیم و ناحیت
و شهر که بدان کوکب منسوب بود و این اصل را معتبر دانند که در
وی تجربه بسیار کنند اما بودن راس در این خانه دلیل بودن
املاک بود و صلاح حال مادر و پدر و ذنب خلاف این باشد
اما نظر صاحب طالع برب مثلثهٔ اول بمودت دلیل تربیت یافتن
مولود بود از پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین خانه تعلق
دارد و اگر بنظر عداوت باشد حکم بر ضد باشد و اگر نظر برب
مثلثهٔ ثانی دارد این احوال در اواسط عمر بود و اگر برب مثلثهٔ
ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار قبول و نظر والله اعلم
بالحقایق شعبهٔ دهم در احکام خانهٔ پنجم از طالع مشتمل است بر ثمار

ثمرهٔ اول

ثمرهٔ اول در احکام کلیات دلایل همین خانه و صاحب وی و مستولی
بر وی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و زهره و قمر و
ارباب مثلثات وی و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
یا بیشتر ایشان قوی حال بود و بهمدیگر ناظر بنظر مودت دلیل
بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود و اقبال
و جاه ایشان و اگر احوال دلایل ضد این باشد حکم بر عکس افتد و اگر
این دلایل در برج مذکر و برج مذکر بوند و مرد صفت خاصه دلیل قوی
تر مذکر بود و اگر بر ضد این بود دختران باشند اما اگر سهم الاولاد
در خطوط آفتاب سهم ناظر بود فرزندان پسر باشند و مقبل خاصه
که در اوتاد بوند و اگر این حال با قمر باشد دختران باشند و با دولت
قیاس کواکب دیگر همین است از مذکر و مؤنث و سعد و نحس اما
اگر خانهٔ پنجم برج بسیار فرزند باشد و ان مثلثهٔ آبی است فرزند
شود و اگر برج عقیم بود و ان اسد و سنبله است فرزند کم باشد اما
موانع فرزند شمس است و مریخ و زحل و عطارد و ذنب پس بودن
این دلایل مصاحب پنجم نگرد بنظر عداوت یا در این خانه افتد
فرزندان کم زیند اما زحل دلیل موت و رنج فرزند بود و اگر بد حال
بود و مریخ دلیل قتل و اسقاط باشد و اگر بد حال بود و حکم او مان

باشد و عطارد اگر بخس بود یکی از دو نحس فعل او بر طبع آن نحس باشد
و ذنب دلیل بزیان رفتن فرزند باشد و اگر نحسان بنظر عداوت
بسهم الولد نگرند حکم همین باشد اما اگر صاحب طالع در این خانه
بود پدر مطیع فرزندان بود و اگر نا مقبول باشد باکراه و عجز و اگر
صاحب پنجم در طالع بود حکم همین بود از طرف فرزندان و اگر میان
دلایل پدر و فرزندان نظر مودت بود با همدیگر سازگار باشند
و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف این باشد و اگر همدیگر ساقط
بوند در میان ایشان فراق افتد و از آن طرف افتد فراق که دلیل
او در خانهاء ساقط بود یا دلایل نحس باشند اما پیوستن صاحب
پنجم بصاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود دلیل بودن فرزند [illegible]
بود از جفت و اگر بصاحب ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از
کنیزک یا خدمتکار ثمره دویم در احکام جزویات اگر یکی از زهره و مریخ
بصاحب پنجم نگرد یا در این خانه باشد یا با صاحب طالع ممازجت کند
فرزند از معشوق شود خاصه که از این دلایل یکی صاحب یازدهم
بود یا صاحب دهم و بدین دلایل ناظر باشند یا در این خانه و اگر دلایل
فرزندان میان طالع و عاشر بوند مولود را فرزندان در خوردی شوند
و اگر میان عاشر و سابع بوند در سن وقوف شوند و اگر میان

عا

عاشر و سابع و رابع بوند فرزندان در کهولیت بود و اگر میان رابع و طالع
بوند در پیری شود و روا است که پسر و دختر را نیز از این ارباع استدلال
کنند و از بروج دلایل و کواکب ثمره سیم در طرب و عشقبازی
اگر زهره در این خانه باشد یا ناظر بود یا بصاحب او مولود بسیار طرب
باشد و با فرح و بازی و هزل و زینت و مزاح کننده و عاشق شوند
خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر و اگر مریخ بود فسق و فجور بسیار کند
فاحش و دلیرانه کند ثمره چهارم اگر علویان در این
خانه بوند یا ناظر این خانه مولود طرب با بزرگان کند و در سن پیری
و اگر سفلیان بوند طرب با فرومایگان کند در سن جوانی و اگر
بعضی علوی و بعضی سفلی بوند از جوانی تا به پیری در طرب بود
خاصه که در این میانه بود یا ناظر بدین دلایل ثمره پنجم اگر مشتری
در این خانه بود یا ناظر بدو بصاحب او مولود با علما و اهل ادیان دوستی
کند و اگر این خانه از خانهاء زحل باشد با مشایخ و درویشان عشرتها
کند و سماع و رقص دوست دارد و نظر باز باشد و سوگند خورنده
بود ثمره ششم صاحب پنجم و یازدهم با صاحب طالع نظر دارد
دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و تمتع نیکو یابد و اگر زهره
در این میانه بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب این خانه نور

بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع رسانند
بمولود و او را رحدا ما روزی مند بود و اگر صاحب طالع نور بدو دهد
مولود عاشق شونده بود و تمتع رساند بدان کسان ثمرهٔ هفتم
بودن قمر در این خانه دلیل رسالت کند و اگر قمر بمشتری نگرد
توسط کارها کند میان مردم براستی و اگر عطارد در این خانه
باشد دلالی کند و خط نویسی و معاملتها و اگر قمر و زهره در
این خانه بدحال باشند یا بدین خانه ناظر بوند و نقل نور از
صاحب طالع بکواکب دیگر کنند یا جمع نور کنند مولود عادت
کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که نحس بود ثمرهٔ هشتم
حکم ارباب مثلثات آنست که در خانهاء دیگر گفته ایم و اوقات
ترتیب نموده و اگر ارباب مثلثات این خانه از این کواکب افتاده
باشند در مدلول زیادت کننده اثر او در وقت تربیت او
ظاهر تر باشد اما بودن راس در این خانه دلیل کثرت اولاد
باشد و مدلولات دیگر و حکم ذنب بخلاف این و بدی حال عشق
و اولاد و در رسالت خیانت رود والله اعلم شعبهٔ یازدهم
در احکام خانهٔ ششم از طالع بیخ اختیار ثمرهٔ اول در احکام کلیات
دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و قمر و آن

دیگر

کوکب که در این خانه بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل
یا بیشتر ایشان مسعود باشند و قوی حال و بهم ناظر و نحسان ساقط
دلیل صحت و سلامتی مولود باشند و پاک از عیبها و اگر نحس و بدحال
بوند حکم برضد باشد اما اگر دلایل بر زحل نحس باشند بیماری از
طبیعت زحل بود از آنچه بدو منسوبست و اگر بمریخ نحس باشد بیماری
از منسوبات مریخ باشد و اگر دلایل بموضع بدحال بوند بیماری یا عیب
در آن عضوها ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد مثلا اگر دلایل در حمل
بوند یا در طالع آن اثر در سر و روی بود و اطراف آن قیاس بروج
دیگر همین است و اگر دلایل بیماری در برج آتشی بوند سبب علت
گرمی و خشکی بود و ماده صفرا تولد کند و اگر در برج خاکی بود از سردی
و خشکی بود و ماده سودا و در برج آبی از سردی و تری بود و ماده
بلغم و اعتبار کند مزاج دلایل را با مزاج بروج وقت امتزاج در موافقت
و مخالفت اما اگر صاحب طالع در این خانه باشد مولود خود سبب بیماری
و رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این خانه در طالع
بود مولود بیشتر وقت تن درست باشد و در پرهیز و نگاه داشتن
خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی مولود
و اگر عداوت بود مولود بیمارناک بود یا از سبب پرهیز بسیار خود را

بیمار کند و در زحمت و رنج باشد و اگر قمر در موضع نحسی بود یا ناظر نحسی
مولود بیمارناک بود خاصه که در طالع یا درین خانه بود و اگر بنظر آفتاب یا بنظر
سعدی بود مولود پیوسته بسلامت باشد **ثمرهٔ دویم در احکام خرابات**
بودن نحسان درین خانه مولود بیمارناک باشد و عیب دار از طبیعت
نحسان و اگر سعد بودند تن درست باشد پیوسته و بی عیب و اگر سعد در
نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری بود اما منغز باشد و کم رنج بود و اگر
بنظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار باشد **ثمرهٔ سیم**
اگر آفتاب درین خانه بود یا کوکب احتراق سحابی و در درجهٔ طلوع او
مولود نابینا شود و اگر احتراق یکی دو نحس باشد حکم همین بود اما اینجا
سبب درد چشم بود و دارو ها و اگر زحل محترق باشد فساد چشم
از خشکی دماغ و فرود آمدن آب سیاه و کوب یا فتق از چیزی قوی
و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم او از آتش یا از آهن بود و رسیدن
زخم ناگاه و دارو های تیز اما اگر آفتاب درین بیت منکسف شود و بیم
نابینا شدن باشد خاصه در عقدهٔ ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف
نباشد رگهاء دابها در چشم پدید آید و اگر شمس با راس باشد رگها
بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از آفتاب اما
قمر اگر بقران زحل بود چشم مولود را آب فرود آید و اگر در آن

وقت قمر ناقص نور بود نقصان بصر پدید آید یا سفیدی
در چشم یا پرده و اگر بقران مریخ بود رگهاء سرخ پدید آید چون
سبل و ناخنه و حوت و عقرب و مانند این و محتاج شود بدست
کاری و آهن بچشم بردن اما اگر در عقدهٔ ذنب بود و مریخ با او یا ناظر
بد در چشم رسد و چشم او باطل گردد و بنظر آفتاب یا نحوس بعداوت
تاب در چشم پدید آید یعنی احول شود خاصه که در بروج معوج الطلوع
بود خاصه که طالع برج معوج الطلوع بود و این از اول جدی است
تا اول سرطان و اگر بنظر آفتاب یا نحوس بعداوت باشد
دلیل نقصان بصر باشد چنانکه تا چشم شک نکند چیزی را نیکو
نه بیند و اگر این دلایل بدحال بوند فساد و زیادت بود در بصر خاصه
در چشم راست و اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ
بیش باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود
خود را در خدمت اندازد یا بنده یا اسیر گردد و اگر بزحل نحس گردد
در بندگی و بلا افتد اما اگر این خانه سود مولود اسیر شود و اگر مقبول
بود بسعادت و بها برسد و الا رنج کشد پس اگر بمریخ بود کله بانی کند
و اگر این بیت بود خانهاء عطارد بود یا عطارد درین میانه افتاده باشد
و نحس بود بمریخ مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی و صاحب طالع

مقبول در وی و عطارد و مشتری ناظر بدین بیت و این بیت
یکی از خانهای عطارد یا مریخ بود مولود طبیب بود خاصه که یکی این
دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین دلایل ناظر بود
باشد که دستکار یا جراح یا حجام بود اما اگر درین وقت نیرین بهمدیگر
ناظر باشند از خانهای زهره یا عطارد باهم بوند و قمر ناظر خاصه
که زهره صاحب بیت پنجم یا یازدهم یا دهم با عطارد
و یا قمر چنین بود مولود کحال گردد و سرمها بسازد و باشد که عطرها
امیزد و یا مشاطه بود **ثمره پنجم** در احوال بندگان قرب طالع
و صاحب او و نظر صاحب ششم بدو بمودت و قوت سهم بندگان
و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر قوت ان از خانهای
نحسین بود بندگان او کار کن و رنج کش باشند و اگر از سعدان
بود بندگان او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل اید
اما دلیل بندگان سفید زهره و عطارد اما اگر دلایل بندگان
عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب صورت
و سفید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانه ششم از خانهای عطارد
یا زهره بود کار قوی تر بود و از بیع و شرا ایشان خیر و نفع حاصل اید
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی بود یا بصاحب ثانی منظر دارد بمودت

[حاشیه: سیاه زحل است و زنگان / ترک مریخ و مشتری بندگان]

بر حکم مستور نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود و مریخ
و زحل بندگان او کلان سال بوند خاصه که مغربی باشند و اگر دلایل
بندگان با مشتری در اوتاد بوند یا مایل اوتاد بندگانش بسیار
بوند و معروف گردان و در زایل و ساقط ضد این بوند و اگر دلایل
بندگان در برج مذکر در برج مذکر بوند غلامان دارد و اگر در برج
مونث در برج مونث بوند کنیزکان دارد و اگر بعضی در بعضی برج در برج
مذکر و بعضی در برج و خاصه که برج ششم ذو جسدین باشد یا دلایل در
برج ذو جسدین باشند اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند یا بهم نظر
عداوت کنند یا بدلایل بندگان بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ
گوی و خیانت کننده افتد و اگر بمودت نگرند بندگان راست کار و با
وفا بوند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند بندگان او خورد
سال بوند و خوش طبع و نظرها دلایل با هم خاصه بمودت پس اگر
این دلایل در خانهای مریخ بوند و مناظر بر زحل خاصه بمقابله دلیل بودن
خادمانست و اگر دلایل در خانهای زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد
و اگر دلایل بمریخ نگرند و مریخ بدحال بود حکم همین باشد و اگر دلایل در
خانهای زهره یا عطارد یا قمر بوند و مریخ یا زحل ناظر بمودت حکم همین
باشد و دلیل غلامان امرا بود خاصه که یکی از دلایل صاحب هفتم

افتد و حکم خدمتکاران همان است اما اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بوند
بندگان گردن کش افتند و با کبر باشند که اصل ایشان بزرگ باشد
و یا باشد که بر ممالک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همان است
که گفتیم بار ۴ و راس درین بیت دلیل تن درستی است و افزونی
بندگان و ذنب دلیل بیماری است و بودن ریشها و زردی و لاغری
و عیبها و ریختن موی و چیزی از انواع [illegible] و گریختن و بد افتادن بنده
و خدمتکار **شعبه دوازدهم** در احکام بیت سابع شانزده اشجار
ثمره اول در احکام کلیات دلیل او همین خانه است و صاحب و مستولی
او و سهم التزویج و صاحب وی زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی
که درین بیت باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند بجای
زهره و قمر و سهم تزویج از [illegible] صاحب سهم اگر این دلایل قوی حال باشند
و با یکدیگر ناظر و میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بجودت دلیل
یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری و بودن موافقت و خوشی
عیش و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی تر باشد و مدت صحبت مدیدتر
و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و قبیله اکابر خاصه کر دلایل
در حظوظ خود بوند و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل برخلاف
این باشد حکم بر طرف ضد افتد اما اگر صاحب هفتم یا مستولی بر وی

دلایل

بدلایل طالع ناظر باشند یا رونده بنظر او زنان بمولود رغبت کنند و اگر
دلایل رونده بوند بدلایل دیگر یعنی هفتم تا بدان دلایل پیوسته باشند
مولود بزنان مایل بود و بنظرهای سعود موافقت باشد در میان و بنظرهای
عداوت مخالفت بود و اگر دلایل زنان در طالع مرد افتد زنان مطیع و منقاد
و زیر دست او بوند و اگر دلایل مرد در هفتم افتد منقاد و مطیع زنان
در خصومتها حکم همین باشد **ثمره دویم** در احکام جزویات اگر زحل درین
خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج افتاده بود و مغربی بود
و زن بد زشت صورت باشد و اگر مشتری بود زن میانه سال بود
خاصه که در میان برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن
بی شرم خواهد و کم ستر یا ترک باشد و محبوب صورت و اگر در آخر برج
بود یا مغربی بود زن پیر بود و اگر زهره درین خانه بود زن جوان خواهد
خاصه که در اول برج بود و لطیف طبع و خوب صورت و خوش طبع
بود و خوش حرکات و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو
و زیرک و سخن گوی و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم دو
و دیگر دست [illegible] متعلق بزرگان یا از اصل معروف و مهیب صورت
باشند و اگر قمر بود زن از عوام الناس کند و اگر دلایل زن در برجهای
خوب صورت باشند زنان خوب صورت باشند زنان خوب صورت

خواهد خاصه که دلیل زهره بود اما هر کوکب که دلیل زن چون مشتری بود
ناظر باشد صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی ستر باشد
و قیاس کواکب دیگر چنین باید دانست اما اگر دلایل زن در حظوظ خود
بوند زن از اصل بزرگان بود و در اوتاد از معروف بود و در مایل
الاوتاد از مردم متوسط الحال و در زایل از مردم کم نام مجهول و ساقط
ثمرهٔ سیم اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که برج
هفتم منقلب باشند و در زایل کمتر خواهد خاصه که برج هفتم ذو جسدین
بود و دلایل زن کم خواهد یا نخواهد خاصه که برج ثابت باشند
اما اگر دلایل در اوایل برج بود زن اندک خواهد و اگر در اواخر برج
بود زن بسیار خواهد اما اگر در این بیت ه کواکب جمع آمده باشند زن
بسیار خواهد و اگر صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی که درین بیت
افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشند زن بسیار کند و حکم کثرت
همین باشد **ثمرهٔ چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن
مولود بمیرد یا بیمارناک بود و اگر راجع بود جدای کند و بی وفا شود
و اگر در مقام اول بود شوی نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود
قرار کند اگرچه خواهان باشند خاصه که بصاحب طالع ناظر بود
و اگر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر متصرف باشد جدای کند

حکم دلیل بر همین است **ثمرهٔ پنجم** اگر سعدی در این خانه بود
با اوایل برج و مشرق باشد و از نحسان پاک زن از خردسالان بود و بی
عیب خاصه که آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد
نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه که آن مریخ بود اما اگر صاحب هفتم در
مقام ثانی بود و از هر کوکبی مقبول منصرف نشده باشد و بصاحب طالع
متصل شونده زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر کواکب سعد بوده
باشند و این که بد خواهد بوست هم سعد باشد زن از هر دو شوهر نیک
آید و اگر هر دو نحس باشد حکم بر ضد این باشد و اگر نحس و دیگری سعد بود
حکم بر حسب آن کنند **ثمرهٔ ششم** اگر میان زهره و صاحب طالع منظر باشد
در هفتم یا پنجم بود و مریخ در میانه افتاده باشد خاصه که در طالع باشد
مولود تیز شهوت بود و مولع زنان و عشقبازی و باشد که زن مطربه
باشد و اگر این احوال زن را بود حکم همان بود و اگر برج هفتم بهیمی بود
و صاحب طالع در وی مولود یا و واپس جمع آید و اگر بجای زهره عطارد
بود مولود زرع از زمین بی برکند و بود که زن از انظف بر بان رفته
بود و اگر زهره در این خانه بود با زحل ناظر باشد و اگر بمریخ باشد بدتر بود
و زن در حرام دلیر باشد **ثمرهٔ هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود
یا دوازدهم جفت او عیب دار و یا بنده یا بنده زاده یا غریب بود

یا کسی سفله خاصه که از جانبها زحل بود یا مریخ و یا عطارد و بدحال باشد
ثمرهٔ هشتم اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب طالع در نهم
باشد و صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود بدو پیوندد جفت مولود
غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر بود
یا بکوکبی که در هفتم بود مولود در غربت زن خواهد و اگر هفتم برج منقلب بود
زن او متحرک بود و کم ثبات ثمرهٔ نهم اگر صاحب هفتم یا کوکبی
که در وی بود بصاحب سیم ناظر بود و بصاحب طالع مولود زن از
خویشان کند یا خویشان او را زن دهند ثمرهٔ دهم اگر صاحب
عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا کوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم
بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارها
نکاح او سازند ثمرهٔ یازدهم این حکمها بر مردان و زنان یکی باشد
اما اگر احکام بر طالع زن نهند سهم بردن آرند از زهره یا شمس
و از طالع بیفکنند و دلیلها جفت او آفتاب و زحل باشند باقی احکام
همین باشد ثمرهٔ دوازدهم اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و
استقبال افتاده بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال
و اجتماع بود در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین
بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود در پیری شوهر کند

ثمرهٔ سیزدهم اگر صاحب هفتم سعدی بود یا کوکبی در وی باشد و صاحب
طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد
و دیگر خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل شوند زن دوم
بدشواری باو زید و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع
که از وی منصرف شود بسعد پیوندد از بد خلاص یابد و بنیک پیوندد
و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت اثر کنند اما
دلایل حالات پیری و جوانی نیز اعتبار کنند اما جوزهر النور در هفتم
دلیل بسیاری زن خواستن بود و در طالع زنان حکم همین دارد خاصه
که دلایل در بروج بسیار نکاح افتاده بوند ثمرهٔ چهاردهم اگر دلایل
جوانی زنان بدلایل مردان پیوندد و دلیلهاء مردان فوق الارض باشد
از طالع مولود در جوانی زن کند و اگر دلایل تحت الارض باشند مولود
در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل قوی تر مرد زحل افتاده بود و او
در اول برج و دلیل زن زهره باشد و او نیز در اول برج و با همدیگر ناظر بوند
و قیاس طالع زن همین باشد ثمرهٔ پانزدهم در حکم ارباب مثلثات
اگر رب مثلثه اول این خانه نیکو افتاده بود احوال مولود از زنان در اوایل
عمر نیکو باشد و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانهٔ عمر نیکوتر باشد و اگر
رب ثالث نیکو بود در آخر عمر نیکوتر بود و حکم نحوست را قیاس همین

است **ثمرهٔ سیزدهم در مخاصمات** اگر صاحب و مستولی خانهٔ
هفتم بصاحب و مستولی طالع ناظر باشند بمودت مولود را خصومت
کمتر افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار
افتد خاصه که دلایل نحسان باشند پس هر کدام ازین دلایل
در حظوظ خود بوند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع
بوند یا در دهم طالع خصمان یا مال یا یاران خصمان بدست مولود افتند
و عجز آرند اما اگر دلایل طالع در هفتم یا هشتم افتد مولود بدست خصمان و مال
و یاران او اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود
خصومت از آن طرف خیزد و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح
از آن سوی بود و حکم زنان با شوهر همین باشد اما بودن راس در این
خانه دلیل کثرت زنان بود و عفونت ایشان و جبر خصمان و ذنب دلیل
قلت زنان بود و مستوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا و بدن از ایشان
و حکم حرب و لشکرها همین باشد اما ظفر نحس و سعدان و کواکب مستقیم را بود
خاصه در حرب والله اعلم **شعبهٔ سیزدهم** در احکام خانهٔ هشتم سیزده اثمار
ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل همین خانه است و صاحب
و مستولی بروی و سهم الموت و صاحب او و قابل تدبیر هر یک و مرکز غارب
و کوکبی کی در این خانه بود پس اگر این دلایل بیشتر ایشان نیکوحال بوند

و بهمه یکی ناظر باشند از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی تمام
عطیه کدخدای خود برسد و مولود پیوسته در امن و راحت و فراغت
بود و بی نکبت زندگانی کند و اگر این دلایل یا بعضی منحوس باشند
موت از طبیعت آن نحس حاصل شود پس اگر آن نحس
زحل بود موت از بیماریهای دراز کشش بود از آنچه بزحل تعلق دارد
و اگر از آفتاب منحوس بود موت از آن بیماریها باشد که با آفتاب
منسوبست و از پادشاه اما علتها و آن برج باشد که بروج و کواکب
منسوب باشد چنانکه شرح داده ایم اما اگر سبب مرگ کوکب نحس
باشد خاصه که در مواضع نحس باشد مرگ مولود در صورت ناستوده
بود و اگر سعدان بوند در صورت ستوده بود **ثمرهٔ دویم در احکام
جزویات** احتراق صاحب هشتم بر مرکز هشتم یا مرکز غارب یا بر درجه
طالع دلیل موت باشد از مادهٔ حرارت یا از آتش یا از گرما یا از سموم
و مانند این یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمرهٔ سیم** صاحب
طالع بقران مریخ یا صاحب ثامن و سعدان ساقط باشند از ایشان
و از این خانه دلیل موت باشد یا با آهن یا با آتش خاصه که برج آتشی بود
ثمرهٔ چهارم اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هفتم نحس شود
و سعدان ساقط باشند ~~از ایشان~~ مولود بدست خصمان هلاک شود

از طبیعت ان کوکب نحس وان برج **ثمرهٔ پنجم** مریخ چون بارأس الغول باشد وتسییر درجهٔ طالع یا هیلاج یا کدخدا بمقاطع رسیده بود خاصه برأس الغول واین خانهٔ طالع یا دویم طالع بود وسعدان ساقط مولود را بکشند واکر دران وقت زحل بر مرکز عاشر باشد وآفتاب محوس خاصه با فراق موت او از دار باشد واکر زحل در رابع بود بمقابلهٔ آفتاب وبیت رابع خاکی بود موت از زیر ماندن دیوار وخانه بود واکر برج آبی بود از آب در افتادن موت رسد واکر برج بادی بود از خفه کردن وکرفتن دم او باشد واکر زحل در وبال بود یا بمریخ بنظر عداوت باشد از ضرب قتل موت رسید واکر برج آتشی بود موت از آتش رسد اما اکر این اسباب حافظ شوند وسعدی در طالع بود یا تا من تسییر الایل عمر در حدود سعدان رسیده بوند وطالع تحویل سال وبرج انتها سعد بوند بسلامت بیرون آیند از این همه فنیا و **ثمرهٔ ششم** اکر صاحب طالع وقمر منحوس باشند بمریخ ومریخ در طالع یا تامن بدحال بود مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج تامن اسد بود یا جدی باشد **ثمرهٔ هفتم** اکر قمر دوازدهم باشد وزحل در چهارم وعطارد در هفتم منحوس بمریخ وصاحب طالع نحس باشد مولود بدست غوغا هلاک شود

وفتن

وفتنه وخصومت خاصه که زحل در وبال یا در هبوط باشد یا در خانهٔ غریب **ثمرهٔ هشتم** اکر طالع حمل باشد ومریخ در سرطان وقمر در عقرب بود یا ذنب وزحل در سرطان وآفتاب در میزان مولود در حرب ومبارزت کشته شود واکر مریخ در میزان بود بدست خصمان کرفتار شود واکر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که کفته شد **ثمرهٔ نهم** از طالع میزان بود وزهره بر مرکز غارب محترق شود وزحل در هشتم باشد ومریخ بدرجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زیان وشهوت وخفقان واکر زهره در عقرب بود یا طالع حمل یا مریخ در ثور وسعدان ساقط بوند وطالع میزان از مریخ در طالع وطالع حمل را زحل در طالع مولود بسبب دزدی هلاک شود **ثمرهٔ دهم** اکر نحسی در دوم بود وبدحال باشد ونحس دیکر منحوس کرده وعطارد دوم از نحسی منحوس کردند خاصه که برج دویم خاکی یا آبی باشد وخانهٔ هشتم وصاحب او بدحال موت مولود از دار او باشد خاصه که طالع حمل باشد یا میزان اکر سعدی بدویم یا هشتم ناظر باشد دفع مضرت کند خاصه که ان مشتری بود با آفتاب خاصه بنظر مودت **ثمرهٔ یازدهم** اکر خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود واو دران خانه بزحل منحوس وصاحب طالع محترق

یا نحس شوند موت مولود در زندان بود و اگر خانهٔ چهارم دلیل
صاحب هشتم بود و او بمریخ منحوس و صاحب طالع بزحل
منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بعداوت یا بصاحب ثامن
موت مولود از شکنجه باشد و ضرب مولم افتاد دلایل موت از
وجه کلیات رسیدن تسییرات ابلاج و کدخدا و اوتاد اربعه بمواضع
محوف در صورت طالع اصلی و قمر عمی و بکواکب ثابته که قاطع اند
دان و در علل تسییرات نموده شود **ثمرهٔ دوازدهم در مکرّهات** در
مقدمهٔ رفته است که اگر سعدی بر مواضع خوف مستولی بود
مکروه از کسانی رسد که توقع آن نباشد و اگر نحسی مستولی شود
از کسانی مکروه رسد که توقع باشد جهت این خانه بیت غم
و نکبت است پس هر کوکب که در این خانه باشد از طبیعت
خود غم و اندوه رساند و از کدر منسوبات خود مثلا اگر صاحب
هفتم در این خانه بود نکبت و مکروه از جفت و ضدان رسد
و اگر صاحب یازدهم در این خانه بود مکروه از دوستان رسد
و آنچه رسد مناسب طبع آن کوکب رسد و آن برج و اگر کوکب دیگر
نظر بدو کنند و از آن کوکب و موضع او نیز اثر باشد بحسب نظر
و سعادت و نحوست و قبول و رد اعتبار کنند **ثمرهٔ سیزدهم**

[illegible]

در حکم میراث این خانه بیت المال ازواج است و ضدان
و شرکا و بیت المال آن موضعست که میراث فروی بدو باز آرد
پس اگر صاحب یا مستولی او در دوم طالع بود یا پیوندد و بصاحب
دوم مولود از مال زنان و شریکان و خصمان یا روزی بود و اگر
صاحب ثامن در رابع بود و بصاحب ثانی پیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران و اگر از پنجم نور بصاحب ثانی
دهد از فرزند میراث گیرد و اگر از هفتم بصاحب رابع نگرد میراث
از جفت گیرد یا شریک یا خصم قیاس بروج دیگر همین باشد پس اگر
نظر با سعد بود باسانی رسد و اگر نحس بود بدشواری رسد اما
اجناس میراث از جوهر بروج طلبند اگر دلایل در بروج آتشی باشند
میراث از انواع معادن بود و اگر در بروج خاکی بود از انواع نباتی
و ضیاع و عقار بود و اگر در بروج بادی بود از نوع کاریز بود و حوض
و جوی و اینکه اما اگر در بروج بهیمی بود از نوع بهایم بود و آنچه
در منسوبات در بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را با بروج
امتزاج دهند و حکم اجناس از آن میان بیرون آرند اما راس
دلیل بقا بود و کثرت میراث و ایمنی و مال حلال و ذنب خلاف
او بود والله اعلم **شعبهٔ چهاردهم در احکام خانهٔ نهم پانزده ثمار**

باثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل همین خانه است
و صاحب و مستولی او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری
و سهم العلم و سهم السفر و صاحب او و کوکبی که در این خانه بود
پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهم دیگر ناظر دلیل بر سفرهای
نیکو و نافع و بسیار خیر و راغب بود مولود با موختن علم و پاکی مذهب
و اعتقاد در دین و دیدن خوابهاء نیکو و راستی و تدبیر و بودن
علم و عمل ستوده و اگر احوال برخلاف این بود حکم او بر عکس باشد
و اگر صاحب این خانه در این خانه بود مولود و سفر بسیار کند بر رغبت
و مراد دل و اگر بسعدی مسعود بود و مقبول نفع بسیار گیرد از سفر
و اگر در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بروی آسان بود
و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب از سفر حاصل
آید و او بعلم و مذهب شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع در این
خانه باشد مولود سفرها کند بی رضا و رنج و زحمت بیند و در تحصیل
علوم کاهل بود و رنجمند و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول
بود سفر دوست دارد و با حاصل و اگر سعدی بوی ناظر بود جهة
کسان دیگر سفرها کند نفع بیند و باشد که او را بتحصیل فرمایند
اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم برخلاف افتد مشقت بیند و

و جاهل و بی حاصل ماند اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه اتصال
بود سفرها بسیار کند و دور برود و فرهنگی یابد و خاصه که بنظر مودت
بود و اگر این هر دو دلیل در جهت مشرقی باشند سفر او بجانب مشرقی
بود خاصه که در بروج مشرقی بوند و حکم سه جهت دیگر همین است و اگر هر یکی
در جهتی باشند از بروج ربع سفر او در میان آن دو جهت بود و از این
هر دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف شود و اگر هر دو بقوت
برابر باشند بهر دو طرف رفته شود و حکم ارباع طالع همین باشد و
بپیوستن قمر با این دو دلیل موجب سفر بسیار باشد و دور **ثمرهٔ
دویم در احکام جزویات** اگر صاحب این خانه زحل بود و یا در این
خانه باشد سفر مولود جهت چهارپاداری بود خاصه که برج بهیمی باشد و اگر
برج آتشی باشد طلب علوم دارد و از علوم دقیق دبرده خرد و فرو شد
و در دین مطعون سلب باشد و کم عبادت بود و خوابهاء درشت و در
دین بیهوده بیامیزد **ثمرهٔ سیم** اگر مشتری در این خانه بود یا صاحب
این باشد مولود جهت بازرگانی سفر کند و بارهاء نفیس خرد و فروشد
و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود در بیع و شری او در شبهه فیها بود و
طعنها و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون گوسفند و انجه
غذا را نشاید و اگر برج آتشی بود بیع و شری برده کند و لباسهاء و

و با تحصیل علم جهد نماید و با ورع بود و فقه و تفسیر بداند و عابد و نیک
باشد و سفر کعبه و مزارهای متبرک برود و خوابهای راست بیند و بمذهب
ستوده بود و با وفا بود و عالم و پاکیزه **ثمره چهارم** اگر مریخ صاحب
این خانه بود یا در این خانه باشد مولود سفر کننده بود و براهها بخوف
و در اضطراب باشد و در میان لشکریان و ترکان سفر کند و اگر مقبول
باشد امیر لشکر بود و سرور قومی پسلاح دارد و اگر در برج بهیمی بود چهار
پایان دارد و اگر در برج آتشی بود و نامقبول دزد و راهزن بود و در علم
سلاح و سواری بداند و اگر در برج آتشی بود و ساقط بود و آتشکار
و بیشتر سفر بسبب گریختن بود و در دین و مذهب سست باشد
و خوابهای آشفته بیند **ثمره پنجم** اگر آفتاب در این خانه بود
یا صاحب این خانه بود مولود سفرها کند جهت ملوک یا در صحبت
ملوک و اکابر و بازرگانیهای امر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر
دارد و دولت و فرح و نیکی یابد و بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات
و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که برج آتشی بود یا در برج آتشی و اگر
نامقبول بود سفر در خدمتکاری با مردم فرومایه در رنجمند باشد و جاهل
ماند و در کار دین و مذهب ضعیف بود و خوابهای نیک نبیند و بادی
بضاری در آمیزد **ثمره ششم** اگر زهره درین خانه بود یا صاحب

این خانه

این خانه بود مولود سفرهای خوش کند و در عشرت باشد و سفر او
بیشتر با خادمان و زنان بود و با بازرگانی او با نواع لباسها باشد
یا عطر یا کنیزکان و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکو اعتقاد
باشد و اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر برج آتشی
بود موسیقی یا دیبا بافی یا عطاری و خوابهای نیک بیند **ثمره هفتم**
اگر عطارد درین خانه بود مولود سفرهای بسیار کند با خیر و نفع و در
بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرک و کاردان بود و اگر
برج آتشی بود بیع غلامان کند و اگر در خانهای زحل بود کار قوی تر
باشد و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد و دریابنده بود بغور معانی و
مصنف شود در علمی که داند و اعتقاد او روش حکما بود و اگر
در خانهای مشتری بود دبیر گردد و منشی و عدل و نویسنده خطها
و کتاب فقه و تفسیر بود و مانند این و اگر در خانهای مریخ بود سفرهای
او با خوف باشد و همراه دزدان و لشکریان و راهداران گردد و طرار
و خیانت کننده و قمارباز باشد و اگر بدحال بود تسخیر کند و بود پری را
و طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جتراح و بیطار گردد و اگر در
خانهای زهره بود سفرهای او بدلجوی بود و بیاموزد علم دین اسلام
و خواندن شعر و یا مقری شود و اگر در میزان باشد کار قوی تر باشد

واگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا و اکابر و حکما صحبت
دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و امانت قوی
و در معرفت اشیا و معقولات بنهایت رسد و ناموس دار
باشد و قوتهای باطنی او بکمال باشد و اگر در جوزا بود از همه علوم
آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد و فصیح و متکلم گردد
و حاضر جواب بود و سفرهای نیکو کند و اگر در خانهٔ قمر بود سفر بسیار
کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی و مروارید
بسفتن و ساختن انواع مهرها و ساختن شرابها و زیرک بود در
عقل معاش و اگر زحل منحوس بود بنا شود یا مهرهای گلی بسازد
یا آسیابانی کاریز کن بود یا کوزه گری کند و اگر مریخ منحوس بود
آبگینه سازد یا زنجیرها و قفل و حمایل و دستبندها کند و اگر در خانهٔ آفتاب
بود جوهر شناس شود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند این
و همه احکام بسبب نظرهای سعد و نحس باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر قمر در
این خانه بود یا صاحب این خانه بود مولود سفر بسیار کند خاطر از جهه
رسالت و نیکی و علم مساحت بیاموزد و جاسوسی در کار دین و مذهب
کم ثبات بود و حکم در موت کواکب مانند بود بعطارد اما بباید
دانستن که صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود در این خانه مولود

[illegible]

رغبت کند بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مودت کار آسان
تر بود و بنظر عداوت دشوارتر و اگر صاحب این خانه متصل بود
بکوکبی که در این خانه باشد بنظر مودت مولود آن علم که بدان کوکب
منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عداوت باشد بیاموزد برنج
و ناخوشی و معلوم نکند و یا در کار نداند **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب
این خانه دروی بود و برب مثلثه اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر
سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر برب ثانی منظر کند در اوسط عمر
سفر کند و علم بیاموزد و اگر برب ثالث منظر کند این احوال در
آخر عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را از قبول و رد دلیل
داند و برج آتشی و نفع و ضرر آن از نظر مودت و عداوت **ثمرهٔ دهم**
اگر صاحب این خانه بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود جهت مال
و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود
و طلب علم و اگر بصاحب رابع نظر دارد جهت املاک بود و پدر
و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند بود و عشق
و رسالت و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوفی بود یا میراثی
یا مالی زن و انبار و اگر بصاحب دهم نظر کند جهت عمل بود و یا کار
سلطان یا جهت صناعتی یا پیش بزرگان رود و اگر صاحب یازدهم

نظر دارد جهت دوستان یا طمع مال سلطان و طلب سعادتی
بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود
ثمرهٔ یازدهم اگر صاحب این خانه از صاحب رابع منصرف
شود و بصاحب سابع متصل گردد و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب
رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از آنجا باشد و اگر صاحب رابع
سعد بود و صاحب سابع نحس بود سکونت بهتر از حرکت بود
و اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد بود و اگر هر دو سعد بوند در
سفر و حضر نیکی بیند اما اگر کوکبی در هفتم بود و یا او چنین حالات
افتد حکم همین باشد و اگر کوکب سعد بود مقصد بهتر بود و اگر
نحس بود سکونت بهتر باشد اما صاحب این خانه بصاحب هر خانه
که نظر دارد سفر بر مزاج و طبیعت آن کوکب باشد و آن برج و چنانکه
گفته شد ثمرهٔ دوازدهم اگر صاحب این خانه در رابع بود مولود
سفر نکند حکم صاحب طالع همین بود و اگر صاحب نهم با قمر
بتربیع بتربیع بود و تربیع تحت الشعاع بود یا تحت الارض مولود
گریخته رود از کارهای سلطانی یا خیانت و اگر تربیع زحل بود
از شدت گریزد و رنج رود از کار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم
بود یا در خانهٔ هشتم بود یا صاحب هشتم را نحس کرده بود مولود در

ابز

در غربت بسختی کشد و در غربت میرد ثمرهٔ سیزدهم اما اگر کواکب در
این خانه جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود و بجاهای
دور برود و بهر جهتی و از هر علمی چیزی بیاموزد و زیرک باشد پس
هر کدام از کوکب که مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان کوکب مایل
باشد و اگر کواکب بصاحب نهم ناظر بوند و او در این خانه باشد حکم
همین بود از هر مذهبی چیزی معلوم شود اما در مذهب خود ثابت باشد
ثمرهٔ چهاردهم اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا کوکبی
که در وی بود مولود بهیچ شهری قرار نکند خاصه که برج منقلب بود و اگر
صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین باشد اما سفر
او جهت زنان بود و یا انباران یا ایشان نظر کنند و بصاحب هر خانه
که ناظر بود از آن قوم کسانی با او بوند در سفر و باشد که در غربت
ساکن شود و اگر نظرهای مودت بود سفرها برضا بود و با خیر و نظر
عداوت خلاف این باشد ثمرهٔ پانزدهم سفر مولود در آن جهت
بود بیشتر که بطالع و مثلثات او منسوب باشد و یا در این جهت
که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما از این
دلایل آنکه قوی تر بود مولود را در آن جهت سفر باشد بیشتر و اگر
طالع را نیز حکم همین باشد چنانکه اگر دلایل سفر در برج زایل بود

سفرها بسیار شود و اگر در دو ربع مایل بوند سفر نشود و اگر شود
اندک شود و ما نزدیک شود و ربع زایل از طالع است تا رابع و از سابع
تا عاشر و دو ربع دیگر مایل اند اما حکم راس در این خانه مثل
مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعا بیاموزد و خوابهای
راست بیند و یا در سفر علم الهی بیاموزد و دعاء او زود باجابت
رسد و حکم ذنب خلاف این باشد و اگر با راس کوکبی بود در این
خانه مدلول زیادت و ذنب کم کند **شعبهٔ پانزدهم در احکام خانه
دهم هشت اثمار** **ثمرهٔ اول در احکام کلیات** دلیل این
خانه است و صاحب و مستولی بر وی و زحل و سهم عمل و سهم
سلطان و صاحب هر دو بدو و شمس و لبت قمر و عطارد
و برجها نشریک این دلایل و ارباب مثلثات و کوکبی که در این خانه
باشد پس اگر این دلایل قوی حال اند و بهمدیگر ناظر مولود با
دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و قوت و ملک و حاکم گردد
بر بسیر قومی و کامران بود و معروف و مشهور شود و آنچه بدین
ماند اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی و زهره
و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این
دلایل نیکو حال اند و مسعود مادر مولود را حال نیکو بود و دولت

او روز بروز

او روز بروز زیادت کرد و مناسب حال او و اگر این دلایل بهم ناظر باد لایل
باشند بمودت میان ایشان موافقت زیادت تر شود و ساز
کاری کنند با همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت
بود در خصومت و شورش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند
در میان طلاق و فراق افتد و ذکر این حال در خانهٔ چهارم
گفته شد اما اگر دلایل این خانه بخلاف این باشد که در پیش رفته
حکم این خانه بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود
بمودت این اسباب حاصل آید باسانتری و جهی و بابرخور
داری باشد و اگر نظر عداوت بود خلاف آن باشد یا چیزی حاصل
آید برنج و مشقت ولی برخورداری بود اما اگر بعضی دلایل نیکو
حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر بود سعادت
از انجا رسد و از منسوبات ان کوکب و هر کدام بد حال بود از
وی زحمت رسد **ثمرهٔ دویم در صناعت مولود** اگر دلایل صناعت
در حمل افتاده بود مولود صنعتی کند که بسروری و اطراف تعلق
دارد و اگر در ثور افتاده بود صناعتی کند که بگردن و حوالی او
تعلق دارد قیاس دیگر همین است پس صناعت از طبیعت کوکب
دلیل بود و موضع او پس اگر دلایل دران برج که بود مقبول باشد

ومسعود بنظرهای سعد مولود صنعتهای شریف کند و از دست او نیکو برون
آید و قبول افتد و اگر نامقبول بود و منحوس بنظرهای نحس صناعتهای
خسیس کند و آن از دست او بی قیمت بیرون آید و مردود بود پیش
خلایق مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت افتد او در حمل بود مولود
تاج سازد و کلاههای قیمتی و اگر دلیل زهره باشد و در حمل بود
کلاه دوزی یا حکاکی کند یا مزین شود و آینه دار شود و اگر عطارد
بود مولود عمامها سازد و طاقیها دوزد و اگر قمر بود یا شانه
سازد یا سرخاب یا سپید آب کند و خضاب سازد و اگر زحل
بود کلاه دوزد و از نمد و پوست و بر حیوانات و اگر مشتری بود
عمامهای عالی سازد و دوزد بر دستارها و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود
خود سازد از آهن و حرم در وی بندد و امثال این و اگر زهره
بمریخ ناظر بود مولود آینه داری کند و مشاطه شود و اگر بزحل نگرد
مولود مقنعه سازد و آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره
بمشتری نگرد دستارها سازد از ابریشم و قصبها و قرسه اما
اگر عطارد بزحل نگرد مولود دستارهای صوف سازد و پشمینه و اگر
بمشتری نگرد صوفهای قیمتی سازد و دستارهای فوطه و ملون و اگر
و اگر قمر بمشتری نگرد چیزها سازد بد ساز و لایق عوام و مردم

دون بود

دون بود اما اگر آفتاب یا مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه و حلقه
و سربند سازد و عنبرینه و مرصعات کند و اگر آفتاب با مریخ و زحل
بود مولود آنچه سازد از برنج سازد و زیبق کرد و قلب کار بود و
و عنبرینهای دروغین سازد اما وجه دیگر آنست که اگر دلایل صناعت
در بروج آتشین باشند مولود صناعتها کند که بآتش بیان تعلق دارد
و چون ساختن انواع جامها و دوختن و تحیس الوان آنها و ترکیب
سلاحها و امثال انواع این و اگر دلایل در بروج بهیمی بوند مولود آنچه
سازد بد و آب و چهارپایان تعلق دارد چون زین و لجام و قلادها
و پلاسها و پالان و جل و نعل ستور و آنچه بدین ماند و باشد که شبان
و خربنده بود اما اگر بعضی دلایل در بروج آتشی بود و بعضی در بروج
بهیمی امتزاج دهد مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن
از حیوان بود چون ساختن چابدان و مفرش و زنبور و موزه و نمد
و نرد و شطرنج و مانند این اما هر کدام کوکب که بدلیلهای صنعت
نگرد چیزی از طبیعت خود در مولود زیادت کند و اگر سعد بود شکل
و هیأت آن مصنوع را خوبتر گرداند و مقبول تر و با قیمتی تر و اگر
نحس بود خلاف این باشد مثال آنست که چون زحل دلیل است
بر ساختن آلات از پشم و پوست و استخوان و اگر مشتری

بدو ناظر بود وان چیزها از زر و نقره بکار برد و ظریف بسازد و اگر
مریخ بدو نگرد آنچه از نیلو و قالی می بافند عذبافد و آنچه جامدان
بید و خفت یا لوح دوزد و آنچه شطرنج بساخت از عاج شاخ گاو بکار
برد و قیاس دیگر همین است اما اگر دلایل صنعت مریخ و زحل
باشند و در خانهاء عطارد بوند مولود دروگر بود و گل کن و بنا
و کوزه گر و مانند این و اگر عطارد در خانهاء یکی از این دو کواکب بود
حکم او مانند این بود اما اگر مریخ و زحل در خانهاء زهره بوند مولود
سازنده سازهاء موسیقی بود یا خراط یا تراز و کن بود و امثال این
و اگر زهره در یکی از این خانهاء وی بود حکم او بدین نزدیک بود زیرک
احکام باید چیزهاء مناسب از آنچه گفته شد بکار آوردن و استنباط
کردن و اگر مریخ و زحل در خانهاء مشتری بوند مدلول کتابها را جلد
کند و کمان بسازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری در یکی از این
خانهاء ایشان بود قیاس همان باشد اما اگر این هر دو نحس
در اسد باشند مولود آبگینه سازد و هوس کیمیا سازد و در یخته گر
یا مس گر شود و در دو برج آتشی دیگر نسبت همین باشد مگر در
قوس که دلیل خرابی و ویرانی باشد و اگر مریخ و زحل در خانهٔ قمر
بوند مولود انگیس بود و جشک و راویه و یا آب دان ده و امثال این

اما اگر عطارد صاحب نهم یا ششم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب
شرف عاشر در عاشر مولود واعظ گردد یا خطیب و معروف
و مشهور شود خاصه که طالع برج با آواز باشد و اگر صاحب حادی عشر در
شرف خود بود با این شرایط حکم همان بود یا نایب واعظ شود و چندان
شهرت نیابد خاصه که طالع برج بی آواز شود و اگر عطارد در طالع بود
و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد و او واعظ ملوک شود
و فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری بعطارد نگرد و او
در خانهاء مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری
زحل باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر
بر مرکز عاشر بود و در نقطهٔ اوج کوکبی بزهره و عطارد مولود بر دار
بازی کند یا بر ریسمان خاصه که برج بادی بود ثمرهٔ بیستم در حکم جزویات
اگر زحل در این خانه بود و صاحب طالع نگرد و بد و مولود حرفت دهقانی
کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان کاری کند که بزحل
منسوبست و اگر مشتری در این خانه بود و صاحب طالع بدو نگرنده
مولود قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود و امام شود
یا مدرس و کاری کند که بمشتری منسوبست و اگر مریخ این چنین باشد
مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی بود و در

علم صلاح نیکو دانند و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و نایب شود
یا از نزدیکان پادشاه بود یا سرور قومی شود یا ضرابی یا جوهر شناسی
کند و اگر زهره بود مولود یا بزازی یا عطاری کند یا خیاط شود یا بنده
بسازها و موسیقی باشد یا خدمت خاتونان و خادمان کند خاصه که برج
بادی یا خاکی بود و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا محرر یا نایب دیوان
یا مشرف یا وکیل خاصه که برج بادی یا خاکی بود یا حجابت کند یا دبیری یا دلالی
و اگر قمر باشد ولیعهد باشد یا خلیفه و حاکم گردد بر سر عوام الناس
یا نیابت خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی بود یا خاکی اما در این اتصالات
حکم مناسب منظر قبول و رد بود از مودت و عداوت و سعادت و نحوست
کوکب دلیل اما اگر کواکب بیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم
صنعت بیرون آرند و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود
بکوکبی که در این خانه باشد خاصه که منظر قبول باشد کار صنعت در رفعت
مولود قوی تر بود و اگر منظر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود
سفله بود از آن اعمال و صناعت خسیس مولود آنرا ننگ دانند مثلا ا
گر زحل در این خانه مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این خانه بدو ناظر
بود بمودت مولود نایب خاندانهاء قدیم گردد و مشایخ و سرور
قومی شود و در کار عمارت و زراعت نیکو دانند و اگر نامقبول باشد

و صاحب طالع

و صاحب طالع بد و منحوس بود مولود مزدور گلکاران شود یا حمال
و اگر در هبوط بود چاهکن شود یا کاریز سازد یا گورکن شود
و هر یکی از این عمل بطبیعت برجی تعلق دارد چنانکه اگر
برجی آتشی بود کارها آتش کند و مهرها سازد از گل
و اگر در برج آتشی بود منحوس مولود راه نشین گردد و فال
گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب هشتم بد و
منحوس شود مولود خادم گرمابه شود و در برج بهیمی باشد جرم
سازد و ابنان یا دوزنده موزه بود و مانند این اما اگر بجای زحل
مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم از وی منحوس
و برج بهیمی باشد مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلاد شود
و جراح و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیر شود یا کشتی
بانی کند و در برج خاکی صیاد شود قیاس کواکب دیگر همین
است و این اصل را نیکو نگاه دارند که اگر کوکب قوی حال
بود و در منظر سعدان حکم بر نیکی مدلول او کنند و شریف بود
ان جز مثال اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود
و اگر ضعیف باشد مولود خادم عالمان شود یا وزیران یا خدمت
مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و بیدا کرده ایم قوتها و ضعفها

هر یک **ثمرهٔ چهارم** اگر میان صاحب طالع و صاحب این
خانه نظر بود بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه
که نظر قبول بود و اگر نظر عداوت بود عزیزش ندارند و اگر
همدیگر ساقط باشند مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام
بود مگر دلایل دیگر قوی افتاده بود **ثمرهٔ پنجم** چنانکه احکام
صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمرهٔ سیم از این شجره حکم قمر از
صورت طالع با کواکب و بروج و چون ناظر بود همان طریق بود
اما وجوه هر عملی و صنعتی را شخصی دیگر سبب شود مگر مولود چنانکه
کسی دیگر فرماید او را تا جهت کسی دیگر از آن افتد **ثمرهٔ ششم**
اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها
یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع شبی
بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش
یا دربان پادشاه بود و امثال این و اگر مستولی مشتری بود مولود
امین و معتمد پادشاه شود و مانند این و اگر مستولی مریخ باشد امیر
لشکر شود یا سرهنگ یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه‌دار
و آنچه مناسب زهره باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی
یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر کوکبی بقدر

قوت و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج
دهند و قوی‌تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت او تمام
باشد و اگر در مایل الوتد بود در وسط بود و حکم مستولیان او همچنین
بود **ثمرهٔ هفتم در احکام ممتزج** اگر کوکب ممتزج در این خانه بود
همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود
و عمل و صنعت مولود از مزاج کوکب ممتزج خیزد مثلا اگر ممتزج آفتاب
بود مولود معروف گردد یا مالک یا حاکم یا سر در قومی شود و در
علم سیاست و ولایت داری نیکو داند و این صفات در
مولود شهری ظاهرتر بود که بدین برج منسوب بود و قیاس باقی
کواکب همین است و این اصل را در شعبهٔ اخلاق یاد کرده‌ایم
در همه حکمها از آن غافل نباشد اما اگر در طالع کوکب ممتزج نباشد
و مستولی نبود و بیشتر کواکب از طالع ساقط بوند ضعیف مولود
مجهول ماند و بیکار و کاهل و روزگار کرد و در هیچ جای نرسد
و بر طبع درجهٔ طالع بود **ثمرهٔ هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود
و مثلثهٔ اول این خانه بنظر مودت و هر دو مسعود باشند و مقبول
جاه و رفعت مولود را اول عمر پدید آید خاصه که آن کوکب سفلی
باشد و مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کوکب

قوی‌تر و موضع او پس اگر این حالها رب مثلثهٔ ثانی بود این
صفات در میانهٔ عمر پدید آید و اگر با رب ثالث بود در آخر
عمر پدید آید خاصه که کوکب علوی باشند و اگر هر سه ارباب
قوی افتاده بوند احوال مولود در همدیگر بوند و از اول عمر
تا آخر عمر بر یک نسق گردد از طبیعت هر کوکبی متاثر باشد
اما اگر هر سه ضعیف افتاده بوند حکم برخلاف این باشد اما اگر راس
در این خانه باشد در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسندهٔ
ذات و صفات او بود و متعبد باشد و مستجاب الدّعوة بود
و از این سبب کار او بالا گیرد و دولت و جاه او بر ترقی باشد و
شریف نفس و حاکم بود ملاک و سلاطین و اگر مشتری در نهم
افتاده بود حضرت باری تعالی را بخواب بیند و راست قول باشد
اما اگر ذنب در این خانه بود مولود فاجر و بیقدر شود و صنعتی و عملی
نداند که نیکو باشد و هر چه کند از عیبی خالی نبود و معروف شود بعیب
والله اعلم شعبهٔ شانزدهم در احکام پانزدهم پنج اثمار ثمرهٔ اولی
در احکام کلیات دلایل دهمین خانه است و صاحب و مستولی
برو و سهم الاصدقا و صاحب دستوی و زهره و ارباب مثلثات
وی و کوکبی که در این خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال

باشند

باشند و بهمدیگر ناظر بمودت یا در این خانه باشند دلیل یافتن سعادت
باشد و کثرت دوستان صادق و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن
بمرادی که دارد و اگر احوال دلایل برخلاف این بود حکم برعکس
افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این
همه اسباب حاصل شود با سانتر وجه و اگر بنظر عداوت بود
چیزی حاصل آید بجهد و رنج و زحمت و اگر این دلایل از نحسان
دور بوند دلیل پیوستن بود بمطلوب و برخورداری یافتن از آن
و سعادتها روی نماید و مراد حاصل شود و اگر نحسان ناظر بوند
حکم برخلاف افتد اما اگر صاحب طالع در این خانه بود مولود
پیوسته در طلب امیدها خود باشد و طماع بود و مطیع دوستان
باشد و در دوستی ورزیدن بود و اگر صاحب این خانه در طالع
باشد دوستان فرمانبردار مطلوب بوند و امیدها او بتدریج
برآید و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه او را
کارها روزی بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر بود
بمودت مولود از دوستان و دوستان از مولود شکر گویند
و بهمدیگر نفع و خیر رسانند و اگر بنظر عداوت باشد حکم برعکس
بود و اگر از همدیگر ساقط افتاده بوند مولود را دوستان کم باشد

اما اگر صاحب طالع از این خانه و صاحب او ساقط بود بیوفائی
از مولود خیزد و اگر صاحب این خانه در دوازدهم بود دوستان
با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود دارند و اگر
در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود
کنند **ثمره دویم در احکام جزویات** اگر سعدان در این خانه باشند
مولود را دوستان باوفا بود و معتقد او از ایشان نیکیها بیند
پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت او از وجه امانت
رسد و راستی و آنچه خیرات باشد و شادیها بیند و دوستان
او از منسوب مشتری باشند و اگر زهره بود سعادت او
از روی معاشرت رسد و لهو و طرب و زینت و عشق از کسانی
که بزهره منسوب بوند اما اگر زحل در این خانه بود مکروه از اصناف
دوستان رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان
از منسوبات زحل باشد و اگر مریخ بود اندوه از بی اعتقادی دوستان
رسد و قصد خیانت و دروغ و حیلت و دوستان او منسوبات
مریخ بوند و باشد که مولود در مال سلطان خیانت کند خاصه
که بد حال یا نامقبول بود و اگر عطارد در این خانه بود و مسعود باشد
مولود دلخوشیها بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت

بنزدیکان

رنگ و مکتوبات افتد در میان و اگر مریخ یا زحل نسبت دارد
با مریخ بعطارد ناظر بود یا این خانه حظ مریخ باشد مولود بتعوید
نوشتن دوستان انگیزد و بساختن حیلت و اگر عطارد
منحوس بود مولود در حیلت غلو کند و مکروه و نفاق بیند
از دوستان و تهمت کنند از منسوبات عطارد و در مال بزرگان
خیانت کند و اگر قمر در این خانه بود مولود غم از بی ثباتی
دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر آفتاب در این
خانه بود مولود را دوستان باشند از بزرگان و معروفان و
توانگران و او از سبب دوستان شهرت یابد و پیش پادشاه
معروف شود و در اینصورت قبول کواکب را در این خانه عظیم
اختیار باید کردن و نظرهای هر یک از سعد و نحس اما اگر راس
در این خانه بود فعل مشتری کند و در دوستان بیفزاید
و با امیدها برساند و ذنب فعل زحل کند و در دوستان
نقصان کند و دشوار رساند بدانچه امید دارد و چندانکه
با دوستان وفا کند بیوفائی بیند از ایشان **ثمره سیم**
جنس دوستان مولود و صفات ایشان از منسوبات کوکبی
بود که در این خانه باشد و از صاحب این خانه قابل تدبیر وی

اما جوانی و پیری ایشان از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن
ایشان در اول و آخر برج اما خوبی و زشتی و لطافت و خوشی
طبعی و معاشرت و مجادرت و زینت و پاکی و مجالست و امثال
این را از زهره و عطارد و مریخ بنگرند و اگر قابل تدبیر حکم از صاحب
خانه کند پس اگر صاحب خانه در اوتاد بود دوستانش بسیار
باشند و در زوایل اوتد در توسط و در زایل چیزی نباشد اما وجهی
دیگر آنست که صاحب هر خانه که بدین خانه منسوبند یا بصاحب
بمودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب باشد مثلاً
اگر دلایل خانه سیم ناظر باشد بدین خانه یا بصاحب وی خویشان
او را دوستان بود و قیاس دیگر خانها همین باشد بنظر مودت
و عداوت اما قومی که بمثلثات این خانه منسوب باشند مولود را
دوست دارند و آن خانه هفتم باشد و سیم حکم مثلثات طالع همین
است و آن نهم است و پنجم **ثمرهٔ چهارم** اگر مستولی
بر سهم الاصدقا سعدان باشند از دوستان سعادت بیند
و اگر نحسان باشد شقاوت بیند و سعادت و نحوست و منفع
و ضرر و خیر و شر از طبیعت آن سعد بود یا آن نحس و بودن سهم
در اوتاد دلیل سعادت ایشان بود و دوستان مولود از منسوبات

کواکب

کواکب مستولی بوند و بر موضع سهم و سعادت و نحوست ایشان
از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **ثمرهٔ پنجم** اگر صاحب
این خانه برب مثلثهٔ اول این خانه ناظر بود بمودت مولود را
در اوایل عمر دوستان بسیار شوند و اگر برب ثانی نظر دارد
میانهٔ عمر بسیار باشد و اگر برب ثالث نظر دارد در آخر
عمرش دوستان بسیار شوند اما زود منقطع گردند و اگر در
برجهاء ثابت باشند در دوستی وفادار باشند و در برجهاء
ذو جسدین کار بر توسط بود و کم اعتقاد و دودل بوند اما
اگر قمر یکی از دلیل دوستان بود دوستان بسیار شوند از عوام
الناس و متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود و اگر زحل یکی
از دلیل دوستان بود دوستان او رنج کشند و در دوستی پایدار
باشند خاصه که در ثابت باشند و قیاس کواکب دیگر همین است
والله اعلم بالحقایق **شعبهٔ هفدهم در احکام خانهٔ دوازدهم یازده
اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیّات** دلایل دهمین خانه است
و صاحب و مستولی بر وی و سهم الاعدا و صاحب وی دلیل
و ارباب مثلثات این خانه و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
مسعود بود و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان و فراغ

مولود از ایشان وایمنی و سلامتی واگر حال برخلاف او باشد
حکم برعکس بود واگر در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد دلیل کثرت
دشمنان باشد واحترام ایشان و شهرت واگر در زایل و ساقط
بوند حکم بر ضد افتد اما اگر این دلایل بصاحب طالع یا بطالع نگرند
بعداوت مولود را دشمنان بسیار باشند واگر صاحب طالع بدین
دلایل ناظر بود مولود دشمن انگیز باشد واگر صاحب طالع درین
خانه بود حکم همین است و مولود بر دست دشمنان گرفتار شود
و بدتران بود که این خانه وبال یا هبوط او بود واگر صاحب طالع
بصاحب این خانه منحوس بود از دشمنان بدی رسد بمولود
واگر مسعود شود نیکی رسد واگر صاحب این خانه بصاحب طالع
نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند واگر نحسان در این خانه
باشند مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از مخوفی خود
در رنج و مشقت افتد و از ایشان ایمن باید بود واگر سعدان
بوند دشمنان کسانی باشند که از ایشان توقع دشمنی نباشد
و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند و باشد که از ایشان
ضرری برسد و توقع نفع باشد بی اختیار ایشان **ثمره دوم**
بودن صاحب یازدهم در این خانه دلیل دشمنی باشد از دوستان

بودن

و بودن صاحب این خانه در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان بود
با مولود پس اگر کوکب مسعود و مقبول بود برغبت بود واگر نامقبول
و نحس باشد بضرورت باشد **ثمره سیم** نظر دوستی میان صاحب
یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت میان دوستان و دشمنان
مولود پس اگر صاحب یازدهم بد و پیوند دمحبت از طرف دوستان
مولود خیزد واگر صاحب یازدهم بصاحب دوازدهم پیوندد دوستی
از جانب دشمنان باشد واگر نظر عداوت باشد حکم بر ضد باشد
و این حکم با صاحب هر خانه همین واجب کند چنانکه اگر این اتفاق
با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کشد
بحسب نظر سعد و نحس **ثمره چهارم** هر کوکب که در این خانه
بود بنگرند تا او کدام خانه را صاحبست از طالع ان قوم دشمن
مولود شوند وان دشمنا نرا منسوبات از کوکب و خانه او باشد
مثلا اگر صاحب خانه سیم در این خانه بود خویشان دشمن شوند
واگر کوکب زحل باشند پیران باشند و آنان که بزحل نسبت دارند ان
قیاس بروج و کواکب دیگر همین است **ثمره پنجم** اگر بر موضع
سهم الاعدا نحسان مستولی بوند از دشمنان مضرت رسد
واگر سعدان بوند مضرت نرسد واگر این دلایل در اوتاد باشند

باوبال لاود دشمنان بسیار بوند و قوی حال باشند و در زایل ضعیف
تر باشند و از مولود دور افتند **ثمره ششم** صاحب این خانه در
هر دو خانه که بود دشمنان از مزاج ان خانه انگیزد چنانکه اگر در خانه دهم بود
پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس بر
بروج دیگر همین باشد **ثمره هفتم** اگر صاحب و مستولی این خانه
تحت الشعاع بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه رسد و اگر بنحسی
منحوس بوند شقی در نجمند باشند در رنج و مشقت ایشان از طبیعت
ان کوکب رسد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانده
و اگر در شرف یا خانه خود بوند قوی حال و با دولت باشند **ثمره هشتم**
بدلایل مختلف دوستی و دشمنی را نیز از طالع دو شخص بنگرند دان چنان
باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بود ان هر دو با همدیگر دوستی دارند اگر
یکی دوازدهم دیگری افتد دشمنان باشند و اگر دو طالع مولود را صاحب
یکی افتد با همدیگر دوست باشند و اگر خداوندان دو طالع مولود با همدیگر
بنظر عداوت نگرند میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل
شجره چهارم روشن رفته است **ثمره نهم** اگر طالع ثور یا عقرب
بود و صاحب طالع در دوازدهم بود مولود محبوس ماند و در دست
دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در رنج

دوازدهم بسبب حبس از مال شود و قرض و اگر صاحب دهم منحوس شود
بسبب کار پادشاه شود و صنعت و عملهاء اکابر و قیاس بروج دیگر
همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و معاش
مولود بسبب قرض دادن دشمنان مستهلک شود و اگر مسعود باشد مال
زیادت گردد و اگر این حال با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت
زیادت گردد و اگر این کوکب نحس شده باشد و با نحس بود و سعدی
بدو ناظر باشد مال حرام را در صورت حلال گیرد و اگر ان نحس
زحل باشد و اورا در خانه دویم خط باشد یا بصاحب خانه دویم نگرد مولود
مال از لشت و دواب بدست آرد و برنج و سختی خاصه که بنظر عداوت بود
و مشقت بیش باشد و راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود در این خانه فایده
بیش دهد و رنج کم باشد اگر سعدی بدو ناظر بود کار قوی تر گردد خاصه که در این
خانه فرح دارد **ثمره دهم** در حکم چهارپایان بودن زحل دلیل بودن دواب
بارکش باشد و از وحوش انچه در قید آرند و مشتری دلیل بودن حیوانات
شریف بود چون گوسفند و انچه در منسوبات او ذکر رفته است و بودن
مریخ دلیل بره باشد و افتاب دلیل اسبان و زهره دلیل گاو و مرغ
خانگی و عطارد دلیل استر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر انگاه
باشد که این برج بهیمی بود پس از این کوکب هر کدام که در این خانه

بود یا صاحب او باشد و یا صاحب ثانی متصل بود بمال و معاش مولود از
حیوانات حاصل آید که بدو نسبت دارد و اگر منظر مودت بود خیر و نفع
بیشتر بود و حصول آن آسانتر بود و بی رنج و با برخورداری و اگر منظر عداوت
بود حکم برخلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد خیر بسیار
تر بود خاصه که مسعود باشد و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر
باشند کار بهتر باشد اما باقی ماندن مال را بنگرند بدین دلیلها اگر در
برج ثابت بوند مال خود را نگاه دارند و اگر در برج منقلب بود خرج کند
و بتلف دهد و اگر در برج ذوجسدین باشد کار بر توسط بود و مولود
کدخدا باشد و خرج و نفقه کند وجهی دیگر آنست که اوتاد دلیل باقی ماندن
مال بود و مایل الاوتاد دلیل اوسط حال و زایل دلیل نابودن مال و بیافقط
دلیل فقر و سختی ماندن اما ماندن و ناماندن مال بکوکب سعد و نحس
تعلق دارد و راجع و مستقیم **ثمره یازدهم** حکم ارباب مثلثات
در هر خانه رفته است پس هر کدام از این سه ارباب که قوی حال تر
بود از او بایام تربیت او ظاهرتر باشد در سعادت اما اگر در رب
اول و دوم مستولی بوند بدین خانه و مسعود باشند احوال مولود
از طبیعت این خانه بر یک نسق کرد از اول تا آخر در سعادت خاصه
که هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند بمودت و اگر منحوس بوند بر یک نسق

بود شقاوت

بود شقاوت والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب ثمره
ثمره پنجم در تسییرات و مدبرات و قواسم و احکام
الازمان و اصحاب الفردارات علی رای اهل الفرس و آن پنج شعبه
شعبه اول در کیفیت تسییرات شش اثمار **شعبه دویم** در اعمال
تسییرات چهار اثمار **شعبه سیم** در تسییر اعظم نه اثمار **شعبه چهارم**
در احکام مدبرات و قواسم شش اثمار **شعبه پنجم** در احکام
زمانها و صاحب دور و فردارات سه اثمار **شعبه اول در کیفیت**
تسییرات شش اثمار ثمره اول در اقسام تسییرات اعمال تسییرات
دشوارترین عملهاست در علم نجوم و حرکت او متصور نیست بر حقیقت
و محسوس پس و اگر حقیقت طلب دارند گوییم رسیدن اثر دلیل اوست
بثانی بمقوت یا قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع
مثل موجودی که از تمزج دو عنصر وجود یابد اما تسییرات بر پنج نوعست
اول تسییر اعظم که هر یک سال درجه مطلعی برد و هر ماه پنج دقیقه و هر
شش روز یک دقیقه بتقریب پس اوتاد طالع و هیلاج و کدخدا ادلاء
اصلی را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال عمر معلوم کرد و از رسیدن
او بدلیلها قاطع و عزان دوم تسییر اکبرست که هر یک سال شمسی یک برج رود
و هر ماه دو درجه و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب پس برج

انتهاء عبارت از این تسییرات واو را تسییر سنوی نیز خوانند
وحکم یک سال ازوی کنند تسییر سیم تسییر اوسط است که هر
یک سال شمسی سیزده برج رود ویک برج انتهاء دوازده برج طالع
وهر ماه یک برج و دو درجه و نیم وهر روز یکدرجه وپنج دقیقه واو را
تسییر شهوری گویند وحکم هر ماه ازوی کنند واین سه تسییر را
جدولها ساخته اند وما نیز در زیج عمده اورده ایم چهارم تسییر
اصغرست که از درجه برج انتها رانند هر ماه سیزده برج دیگری
وهر روز سیزده درجه دیگری پس در اول ساعت تحویل سال
درجه برج انتها مثل درجه طالع کنند وحصه ماه و روز از تسییر سنوی
برافزایند بران درجه وهمچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری
هر دوازده ماه را تا تمام سال را این هر دو تسییر هم بدان درجه و دقیقه
طالع رسیده باشند در برجی که بعد از این برج انتهاء بود بر توالی مثال
طوالع میرزا النت بسیزده درجه وبیست دقیقه سال سیزدهم
انتهاء طالع رسیده بود پس بدین درجه و دقیقه طالع حصه
یکماه دو درجه وبیست وهشت دقیقه زیادت کردیم هر روز پنج
دقیقه از تسییر سنوی دهم بروی زیادت کردیم حصه ماه و روز از
تسییر شهوری هر یکماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه وهر روز یکدرجه

وچهار دقیقه

وچهار دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد وشصت وپنج
روز وشش ساعت بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسیدند
بهمان سیزده درجه وبیست دقیقه پس تسییر سنوی یکبرج رفته است
وتسییر شهوری یک برج انتهاء دوازده خانه طالع بریده وبر کل دلایل
اصلی وفروعی گذشته وحکم تسییر یومی همین باشد اما بسبب
سرعت وی اهل روزگار او را اکثر در عمل دارند وبروی چندان
اعتماد نکنند پنجم النت که او را هر روز پنجاه ونه دقیقه وهشت
ثانیه رانند مثل حرکت وسط آفتاب وطالع تحویل را بدین تسییر عمل
کنند تا تمام سال را دور کرده بود وبر همه دلایل اصلی وفروعی گذشته
وبوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو باز رسیده وطریق عمل همانست
که گفتیم وران دو تسییر وحصه ماه و روز او از جدول شهور و ایام
افتاب برگیرند **ثمره دویم در درجات نحس وقاطع وکواکب قاطع**
اجزاء قطع کننده عمر وکواکب بر دو قسمند اصلی وفرعی اصلی النت
که در وقت ولادت اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در
صورت طالع وشعاع تربیعات ومقابلات وهر دو موضع افتاب
وشعاع در تربیع ومقابله او وماه وعقده ذنب وموضع عطارد
اگر نحس بود وشعاع در تربیع ومقابله او ومرکز وتدی که در حد

نحس افتاده بود اول حدود نحسان و موضع سهم الموت و درجه هشتم
و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع
و مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب و درجات
ممر کواکب ثابته ایچه قاطع اند و سحابیان اما نوعی النست که بعد
از ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای اجتماعات
و استقبالات و طالعهای هر یک و جزو مقارنات کواکب با نحسان
و جزو مجاسدهٔ کواکب با ذنب و جزو احتراقات کواکب و جزو خسوف
و کسوف و درجهٔ طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسدهٔ
ترین با ذنب و دو تربیع افتاب و ماه و مقابلهٔ هر دو در وقت تحویل
سال مولود و همچنین مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یک سهم است
قاطع ترین دلایل قطع استخراج دانست که برو بگیرند بعد از مریخ
و زحل و از طالع بیفکنند ثمرهٔ سیم در معرفت اوقات موت و آن
دوازده است اول رسیدن تسییر هیلاج است بدان دلیلها قاطع
دویم رسیدن کدخداست بدان دلایل سیم رسیدن درجهٔ
طالع چهارم رسیدن تسییر وتد سابع پنجم رسیدن تسییر وتد
رابع ششم رسیدن تسییر برج انتها هفتم رسیدن تسییر صاحب
برج انتها هشتم تسییر درجهٔ هشتم طالع تحویل نهم تسییر صاحب او

دهم تسییر درجهٔ هشتم یازدهم تسییر صاحب او دوازدهم تسییر مستولی
است بر طالع اصل پس اگر تسییر یکی از این دلایل خاصه هیلاج یا کدخدا
ضعیف افتاده بود یا عطیت کدخدا بقلت رسیده بود یا بنصف
یا شلثان اما اگر سعدی ناظر باشد در وقت رسیدن تسییر عمر بدین
مواضع یا برج انتها یا جایگاه سعدی رسیده باشد از دوازده
برج طالع خاصه که وتدی بود یا بموضع یکی از دو نیر رسیده باشد در
اصل و سالخدای او قوی حال باشد یا طالع تحویل مسعود افتاده
بود و صاحب او یا سعدی در یکی از این سه طالع باشد یا ناظر بود
بمودت خاصه که از اوتاد و نحس ساقط بوند از هر سه طالع یا طالع
اصل و دور از مواضع مخوف یا سعدی مستولی شد و یا شد بر هیلاج
یا کدخدا یا بر موضع هر دو بنوعی از انواع یا تسییر دلایل اصل یا بیشترین
تسییرات در حدود مسعود باشند یا صاحب فردار و شریک او سعد
بوند پس دفع آن فساد کنند و مانع آن کردند و اثر این بلا نسبت
بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر قوی افتاده باشند اما چون دلیل
دافع و مانع قایم باشند و در آن وقت عارضه پدید افتد گذرنده و مناسب
دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل اصل بموضعی رسیده
شود و برج انتهاء سالخدا اسعد بوند و طالع تحویل و صاحب او همچنین

باک باشند از نحوس پس دلیل خوشی عیش صحت و سلامتی بنفس و بر
ترقی بودن قوتهاء نفسانی و سعادت احوال از خارجی و داخلی
ثمرهٔ چهارم در معرفت قاسم و مدبر قول بطلمیوس انست
که تسییر کجدخداه کوکب که برسد ان درجه قسمت خوانند و صاحب
حد را قاسم از معانی و حکم تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود
تا تسییر در حد او باشد و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود
در حکم اعمال و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال
عمرها و جزویات طالع و حکم هر ماه از وی کنند و تسییر اصغر روز
بروزها باشد و اما شرط انست که بدرجه قسمت بنگرند و قاسم
اگر قاسم سعد بود حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را از
طبیعت او بنگرند و بدانند حالات او را از قوتهاء ذاتی و عرضی
در اصل و در وقت بنگرند بشرح تسییر که چه نسبت دارد با طالع
اصل و برج انتهاء و طالع تحویل و مناسب این همه احکام کنند و اگر
قاسم نحس باشند یا عرضی و ان نسبتها نیک نباشد پس
حکم بنسبت ان کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس افتاده
باشند احکام بطریق تمزیج کنند اما اگر تسییر سنوی حکم بر
سالخداء برج تسییر باشد و چون تسییر از شعاع یا جرم کوکبی رسید

دران برج

دران برج ان کوکب مدبر باشد بر احوال ان برج و حکم از وی کنند
تا وقتی که تسییر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخدا افتد پس
چنانکه منصف جرمی را در اتصالات نگاه دارند رسیدن
تسییر را در این وقت نگاه دارند بمنصف شعاع یا جرم کوکب
و همان نسبتها که گفته شد بکار برند ثمرهٔ پنجم در استخراج
اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات اجزاء ساعات کوکب
بحسب موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجهٔ عاشر بود یا بر درجه
رابع اجزاء ساعات او پانزده باشد راست و اگر بر درجهٔ طالع
بود یا هفتم اجزاء ساعات او بحسب موضع بود اما اگر کوکب
میان عاشر و رابع افتاده بود فضل بگیرند میان پانزده درجه و اجزاء
ساعات درجهٔ ان کوکب و انرا ضرب کنند در ساعات بعد ان
کوکب از وتد دهم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل
اید پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء ساعات کوکب او را
بر افزایند برسید و اگر کوکب میان عاشر و طالع بود یا رابع مقابل
او تعدیل را از پانزده کم کنند و اگر فضل اجزاء ساعات کوکب را
بود تعدیل بر پانزده افزایند و انچه حاصل اید اجزاء ساعات کوکب
بود بحسب موضع او ثمرهٔ ششم در معرفت مطرح شعاعات کواکب

مطرح شعاعات بر دو قسمست یکی بر درجهٔ سوی و حدان در
تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله معلومست اما قسم دویم
بدرجات مطلق باشد و از احد و دو بنود لسبب عروض کواکب و جه
عمل النست که ضرب کنند اجزاء ساعات درجهٔ ان کوکب که خواهند
در چهار انچه بر آید ازا از مطالع درجهٔ ان کوکب بخط استوا از
اول حمل کم کنند انچه ماند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا انچه
حاصل آید موضع تسدیس الیسر کوکب باشد و منظر او موضع تثلیث ایمن
بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم
کنند از مطالع کوکب و قوس فی بگیرند بمطالع خط استوا
موضع او تربیع الیسر حاصل آید و منظر او تربیع ایمن بود باز کم کنند
اجزاء ساعات را از سی انچه ماند بنظر اجزاء ساعات کوکب بود
پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط استوا
زیادت کنند قوس او بگیرند بمطالع خط استوا التسدیس
ایمن حاصل اید بنظر او تثلیث الیسر باشد و درجهٔ مقابلهٔ بنظر
درجهٔ کوکب و شمس با این عمل بنود لسبب انکه او عرض نداود
شعبهٔ دویم در اعمال تسیرات چهار اثمار ثمرهٔ اوّل در مقدمات
این اعمال و احوال او هر کوکب که او را تسیر خواهند کرا اگر بود درجهٔ

طالع بود او را عرض باشد عمل بر درجهٔ طلوع او باید کرد و اگر درجهٔ ممر
او مثل درجهٔ عاشر یا رابع بود بدرجهٔ ممر او عمل باید کرد و اگر عرض نداود
مثل سهمی از سهامات عمل بر درجهٔ او باید کرد اما اگر دلیل میان او
تا و باشد چون درجهٔ عمل باید کرد که میان درجهٔ ممر یا درجهٔ طلوع یا غروب
او بود و اعتبار نکنند درجهٔ تقویم را چنانچه جهال کنند اما معتبر
در تسیر موضع مقدم را بود بر موضع ثانی و مقدم او را میخواهیم که از
افق اول طالع شود و ثانی انرا که بعد از وی طالع شود چنانکه
در اینصورت طالع آفتاب را تسیر میکنیم بر درجهٔ غارب چنانکه
قول بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسیر کرده
شود بموضع افتاب جهة انکه درجهٔ غارب مقدمست در طلوع
بر درجهٔ آفتاب که حمل بیش از ثور طالع میشود اما چون دلیلی را
که تسیر کنند اگر بر گذران دلیل مرکز و تدی بود دلیل را اقول تا بان
مرکز برانند بر قاعدهٔ او بعد از ان چنانکه رفتار این مرکز بود برانند
دیدیم در اعمال بعضی از معروفات این عمل که لبرای دقیقه نرسیده اند
ثمرهٔ دویم در تسیر دلیلی که مابین وتد سابع و عاشر باشد چون
خواهند که دلیلی را که میان سابع و عاشر باشند بدرجهٔ سابع تسیر کنند
بقول بطلمیوس وجه عمل النست که شش برج بر مرکز غارب

زیادت کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در حقیقت ان مطالع طالع
باشد او را مقدم کنند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
و مطالع او بگیرند و انرا باقی خوانند وان مطالع نظیر او بود پس مقدم
را از باقی کم انچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز
بتقریب و سبب شش برج افزودن انست که مطالع هر درجه
از برجی با نظیر او برابر است چنانکه طالع میزان سیزده درجه
حمل برابر است جهة انکه هر درجه از فلک البروج برابر نظیر او فرود
از معدل النهار همچنین مثال طالع میزان یک غارب حمل یک
افتاب در ثور سا لح شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد
این دله ک مطالع العشر ببلد این قصو لظ واین مطالع
طالع بود که او را مقدم خوانند باز شش برج بر موضع افتاب
زیادت کردیم شد این سا لح مطالع العشر ببلد این دلـ لح
واین را باقی خوانند پس مقدم را از باقی کم کردیم ماند این
لح ند پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم پنجاه
و چهار دقیقه در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد
خارج قسمت این سا کد واین ده ماه بود و بیست چهار روز
بتقریب یعنی ان مدت را بسیر مرکز غارب بموضع افتاب

خواهد رسید

خواهد رسید اگرچه قول بطلمیوس مخالف انست اما قول است او در
حقیقت چنین است جهة انکه عمل بر عکس اعمال دیگر است تمیز تسیم
در زیادت و نقصان عطیت کواکب اگر نحسی بکد خدا بعداوت
ناظر باشد جزوی از عطیت او نقصان کند وان بقدر اجزاء سا
ساعات ان نحس باشد فوق الارض یا تحت الارض طالع و بقدر
بعد او از طالع یا از غارب و جه عمل انست که طالع بلد از مطالع کوکب
نحس ببلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را
بر اجزاء ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد
کوکب بود از طالع منصف بیند پس از تمام نقصان اصلی نحس
کم کنند انچه ماند حصه نقصان ان نحس بود از عطیه عمر انرا وضع
کنند باقی عطیت معدل ماند مثال در این صورت طالع موضع
زحل این سا ه قط اجزاء ساعات او یه یط اگر زحل بر درجه
طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی چون دور افتاده است
از طالع بقدر ساعات بعد او جزوی از طالع کم شود از حصه نقصان
او چنانکه گرفتیم مطالع طالع این قصو لط مطالع موضع زحل
این شکد ند تفاضل مکز یا بر اجزاء ساعات درجه طالع که
بست مد کز قسمت کردیم شد خارج این ح یک واین ساعات

بعد از حل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس
بعد را در زحل که هست این ىب لط کم کردیم طریق عمل آنست که
ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده
قسمت کنند که نصف سدس بعد است آنچه خارج شود حصهٔ نقصان
اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل باشد آنرا از تمام عطیت
کم کنند معدل ماند چنانکه ما را ساعات بعد هست چندین ح ىب در
نقصان اصلی زحل که هست چندین ىب بط ضرب کردیم شد
این ٨ ۴ ١ ٣ ٩ ٣ بر دوازده که نصف سدس بعد است
قسمت کردیم شد خارج این طح از نقصان اصلی زحل که هست
این ىب بط کم کردیم باقی ماند ح نو و این حصهٔ نقصان
زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم
باقی عطیت معدل ماند این ل لح و این مدت سی سال
باشد هفت ماه و هژده روز بتقریب و در زیاده کردن سعدان
طریق عمل همانست اگرچه ذکری رفته است از این عمل در شعبهٔ
ابلاج و کدخدا اینجا صلاح دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسبت
اگرولیل تحت الارض بعد از مرکز غارب گیرند بر اجزا ء
ساعات کوکب عمل کنند ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط

جون

چون خواهند تا بزمانی معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است
طالع بنهند و بعدد سالها ء تامه برج بر طالع افزایند اگر از دور زیادت
شود دوراز وی طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبداء سال
ناقصه و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هریک از جدول برگیرند و با آن
موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع این د ح ک
چهارده سال فرض کردیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز
پس چهارده سال تامه را چهارده برج طالع زیادت کردیم و دور
بیند اختیم ماند این ح لح و و این موضع تسییر بود در مبداء سال
ناقصه حصهٔ دو ماه این ه ىد ده روز این ىط مجموع این ه نه
این را بر موضع تسییر زیادت کردیم شد ح ىط ه و این موضع تسییر
باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس
این عمل بر عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که بچند مدت این
تسییر بدان موضع رسد طالع فرض کنند از موضع مسیر الیه و اگر نتوانند
دور بیاورند آنچه ماند هر برجی یکسال بود و هر دو درجه و بیست و هشت
دقیقه باقی و هر پنج دقیقه یک روز بود چنانکه نموده ایم آنچه جمع شود مدت
زمان بود تسییر از درجهٔ طالع بموضع معلوم مثال طالع د ح ک موضع
مسیر الیه این ا ح لح وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور او بیاوردیم

ماند این والوح ازوی حصه سال وماه بداریم شش سال از شش
برج واز ثلث هفت درجه هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این
مدت را تسییر درجه طالع افتاب خواهد رسید والله اعلم بالصواب

ثمره سیم در تسییر اعظم نه اثمار **ثمره اول در تسییر مرکز عاشر**

ورابع چون خواهند که وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا
کوکبی که او را عرض نباشد و در همین ربع بود بگیرند بمطالع الاستوا
درجه عاشر بخط الاستوا ان مقدم بود و بگیرند مطالع ان دلیل هم
بخط الاستوا این ثانی بود پس مقدم را از ثانی کم کنند انچه ماند
هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این رسیدن تسییر مقدم
بود بثانی اما اگر تسییر یکی از دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض باشد
اول عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر
بگیرند بخط الاستوا این ثانی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدمست از
ثانی کم کنند باقی در حساب تسییر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش
روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر این ح ه مه مطالع او بخط الاستوا
این مو د که مقدم موضع سهم السعادة این ی ر لب مطالع
او بخط الاستوا مر نه که ثانی است پس مقدم از ثانی کم کردیم باقی
ماند این لب نه و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر ست بسهم
السعادة

١٥٦

السعاده وطریق عمل مرکز رابع اینست **ثمره دویم در تسییر درجه طالع وغارب**
چون خواهند که تسییر وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی
یا عرض ندارد مطالع طالع بگیرند ببلد ان مقدم باشد و مطالع ان دلیل
وان ثانی باشد واگر کوکبی باشد که او را عرض باشد عرض او بدانند و درجه
طلوع او استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او بگیرند ان ثانی باشد پس
مقدم از ثانی کم کنند انچه ماند هر درجه سالی بود چنانکه گفته ایم اما اگر
تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد ان ثانی بود و اگر
مسیر الیه را عرض بود درجه غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر
ان ببلد ان بگیرند درجه غروب ثانی باشد پس مقدم از ثانی کم
کنند باقی درجات تسییر باشد **ثمره سیم در استخراج ساعات**
بعد از اوتاد پیش از انکه بتقدیر مقدمه گفته میشود و ان چنانست
که معلومست بتحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار شش ساعات
معوج طالع میشود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم این باشد
بعلت عروض بلدان پس چون اجزاء دلیلی را که مقدم گفته ایم
تسییر خواهند کرد اگر مثل اجزاء وتدی بود یعنی که بر حاق ان
وتد باشد تسییر او چنان کنند که تسییر اوتاد اما اگر مقدم از وتد دور افتاد
اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از ان وتد جهت انکه گفته ایم

که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بود اجزاء ساعات او پانزده درجه بود
راست و چون فرض کردیم که در گذشته است لازم اید که اجزاء ساعات
او تفاوت کرده باشد پس ساعات معوج از وتد تا دلیل معلوم نباشد
و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم نباشد پس ضروری باشد موافقت
نسبت اجزاء ساعات او موضع تا بدین دو نسبت مطالع دلیل که
او را مقدم خوانده ایم معدل شود و در هر ربع که باشد و مطالع ثانی
که میرالیه است هم معدل شود بدان ساعات بعد مقدم از وتد اما
شبهه ای می اید بدین عمل و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را بساعات
بعد او از وتد معلوم کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزای
ساعات او چرا واجب کند مطالع ثانی را بدان ساعات بعد معدل مقدم
کردن چون بعد ثانی از ان وتد زیادت از بعد مقدم باشد و نسبت
ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات ثانی
و اجزاء ساعات مقدم اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت
ساعات بعد ثانی هم معلوم گشتی و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع
ثانی را بدان نسبتها معدل کردندی اما دانستی که اجزاء ساعات
الحاصل چنان باشد که قوس النهار دلیل را بدوازده قسمت کنند
اجزاء ساعات او حاصل اید چون انرا از سی کم کنند باقی اجزای ساعات

نظیر

نظیر او باشد چون این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات بعد
دلیلی بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بگیرند از وتد تا دلیل و اجزاء
ساعات را استخراج کنند و ان بعد را بران اجزاء ساعات قسمت
کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر در
گذشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا از اول حمل و مطالع عاشر هم
از خط استوا از وی کم کنند انچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون
ان بعد از نود کم کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وتد طالع پس ان بعد
از وتد عاشر را بر اجزاء ساعات معوج موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت
ساعات بود معوج از وتد عاشر تا دلیل چون ان ساعات بعد را از
شش کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر این دلیل
ما بین سابع و رابع افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع
دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع انرا بر اجزاء ساعات نظیر
دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد از دلیل بود تا وتد طالع اما
اگر دلیل ما بین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر سابع ببلد یعنی
مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل بود از وتد سابع
انرا بر اجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل اید از وتد
سابع

ثمرهٔ چهارم در تسییر دلیلی که ما بین عاشر و طالع افتاده بود

ودلیلی که هم دراین ربع بود گفته شده است که ما دلیلی را التسییر
میکنیم مقدم میخوانیم ومسیّر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر
وطالع افتاده وتالی هم دراین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط
استوا وبلد وتفاضل بدانند میان هردو مطالع وانرا در ساعات
بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند وبر شش قسمت کنند انچه
حاصل اید تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا ر بود بر مطالع
بلد تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند واگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل
بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا در هردو حال مطالع خط استوا
معدل گردد وهمچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا وبلد وتفاضل
بدانند وهم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند وبر شش
قسمت کنند انچه خارج شود تعدیل بود پس اگر خط مطالع فضل استوا
بود تعدیل ازوی کم کنند اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع
خط استوا زیادت کنند تا بدین هردو عمل مطالع خط استوا معدل
گردد پس مطالع مقدم معدل بخط استوا مطالع معدل تالی بخط
استوا کم کنند انچه ماند هر درجه سالی حساب کنند وهر دقیقه را
شش روز بعس مقدم بتالی رسد واین عمل التسییر خود معلومست
بجزء معلوم **ثمرهٔ پنجم** در تسییر دلایل که مابین رابع وسابع افتاده

بود بدلیلی

بود بدلیلی که هم دراین درین ربع بود اگر مقدم میان رابع وسابع
افتاده وتالی نیز دراین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا
بلد وتفاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد را
بع ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر
فضل مطالع خط نظیر استوا را بود تعدیل ازوی کم کنند واگر فضل
مطالع نظیر بلد را بود تعدیل بر مطالع نظیر خط استوا افزایند تا
مطالع خط استوا معدل شود پس مطالع نظیر تالی بخط استوا
وبلد بگیرند وتفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم
ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم
از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم کنند اگر فضل او را بود وبر وی
زیادت کنند اگر فضل مطالع بلد را بود ومطالع نظیر مقدم بخط
استوا وضع کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمرهٔ ششم** در تسییر
دلیل که میان طالع ورابع بود ودلیل دیگر هم دراین ربع بود اگر مقدم
میان طالع ورابع باشد وتالی هم درین ربع بود بگیرند مطالع دلیل ببلد
وبخط استوا وتفاضل میان هردو را در ساعات بعد مقدم از وتد
طالع ضرب کنند وبر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس
اگر فضل مطالع را بود بر مطالع خط استوا تعدیل ازوی کم کنند

اگر فضل مطالع خط استوا بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا مطالع
بلد معدل گردد و با مطالع تالی همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم
ببلد از مطالع معدل تالی ببلد کم کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمرهٔ هفتم**
در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده بود به دلیلی که هم در این ر
ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع منظر او بگیرند
ببلد و بخط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید
پس اگر فضل مطالع منظر بلد را بود تعدیل از وی کم کنند والا بروی
افزایند تا مطالع منظر بلد معدل شود و با مطالع منظر تالی ببلد همین
عمل کنند پس مطالع منظر مقدم ببلد از مطالع معدل منظر تالی ببلد کم
کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمرهٔ هشتم** در تسییر اوتاد اربعه عملی که
پیش از این یاد کرده ایم تسییر جزء معلوم بود بجزء معلوم و این
تسییر جزء معلومست بجزء مجهول وجه عمل آنست که اگر تسییر وتد
طالع کنند یا دلیلی را که بر حقیقت وتد باشد بعد هر یکسال یک درجه
بر مطالع طالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیلی که بر درجهٔ طالع و او را
مطالع معدل خوانند و قوس او بگیرند مطالع بلد موضع تسییر
درجهٔ طالع یا موضع تسییر این دلایل حاصل آید پس صاحب حد آن

درجهٔ را

درجهٔ را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر
رفته است و نظیر این تسییر نظیر درجهٔ غارب بود و صاحب حد او
قاسم باشد اما اگر بر مولود سالها گذشته باشد و خواهند که در
وقت معین بدانند که تسییر درجه بکجا رسیده است مثلا خواهند که
تا موضع تسییر درجهٔ طالع بدانند سالهای تام گذشته را بر مطالع طالع
زیادت کنند و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک را بر آنجا فزایند
تا مطالع معدل باشد و قوس او بگیرند بمطالع بلد موضع معلوم شود و نظیر او
موضع تسییر وتد غارب باشد اما چنین مطالع معدل را قوس کنند
در جدول مطالع خط استوا از اول جدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل
آید و نظیر او موضع تسییر وتد رابع باشد پس احکام هر یک از قاسم
کنند و حکم دلیل که بر اوتاد افتاده باشد همین است **ثمرهٔ نهم**
در تسییر دلیلی که مابین الوتد افتاده بود بجزء مجهول بر این عمل شبهتی
آینده است و آن چنانست که ما هر دلیل را که میان دو وتد است بجزء
معلوم تسییر میکنیم واجبست مطالع او را معدل کردن بساعات بعد
او از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجت نیست
چون تسییر او بجزء معلوم رانده نمیشود اما از روی قیاس آنست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعد اوست از وتد نه جهت میر الیه

که تعدیل تسییر البرج اوست و ذکر رفته است که تعدیل مطالع مقدم مناسب
ساعات بعداو بود از وتد اجزاء ساعات او بحسب موضع و این
هر دو علت اینجا موجود است پس واجب کند مطالع او را معتدل کردن
بساعات بعد او از وتد اگر تسییر الیه مجهول است گویا شی چون مطالع
دلیل معدل کند تسییر او بحسب ربع او را سلف فیما که هر یک را نموده
ایم روش **شعبهٔ چهارم** در احکام مدبرات و قواسم شش
انتظار **ثمرهٔ اول** در احکام مدبران در پیش گفته ایم که مدبران کوکب
باشند که تسییر به شعاع یا جرم او رسیده و حکم آن برج از مدبر کنند
تا تسییر در شعاع او بود یا جرم او پس اگر مدبر سعد بود و در اصل مسعود
بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند بر سعادت
حال قوتهای روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از مکروهات
و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدبر در بیت المال حظی دارد دلیل
حصول مال بود و فراخی معاش و معاونت هر کس و ارجمندی او در
کارها و اگر در بیت سلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان
و بزرگان و بودن شغل و عمل و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت
جاه و رفعت باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود
و آنچه بدین خانه تعلق دارد و اگر در بیت التاسع حظی دارد دلیل مد

مناکحت

مناکحت بود از روی زنان و ضدان و خصمان و شرکاء و موضعی که مولود
قصد آنجا دارد و اگر در رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد و از
مستغلات و آبادانی جایها و خوشی عیش در مسکن و قرارگاه خود
و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارهای قیاس پس هر دوازده
برج بهمین است اما اگر مدبر نحس منحوس باشد صاحب دوازدهم
یا در دوازدهم بود دلیل بر پریشانی بود و حبس و قید و فساد دواب و اندوه
از قرض و اگر مدبر نحس منحوس صاحب ششم بود یا در ششم باشد دلیل
بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتها خاصه در
در ایام کهولت یا مدتی دیگر و رسیدن از بنده و خدمتکاران و مردم
فرومایه مثال آنست که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل یا در وقت
پس مضرت از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت
و عیش و طرب و مانند این و اگر زهره به مریخ منحوس بود مضرت از
فسق و فجور باشد و لواطه و طلب حرام و شهوت راندن بلند و خیانت
با زنان و مادران و خواهران و حرب و قید و بیماریها از مادهٔ صفرا
و بلغم و خصومتها و مکروه از ترکان و لشکریان و مردم مفسد و دروغ
گوی و مانند این و اگر زهره بزحل منحوس بود مضرت از شهوت زنان
پیر بود و زشتان و تنگی معاش و بدبختی و تهمت و فضیحت شدن بکارها

ناپسوده بندو زندان ودست تنگی وفقر ورنجوری ازماده بر ودت
ومکروه از مشایخ وبندگان وخدمتکاران وزنان بردما نند این اما اگر
مدبر مشتری بود منحوس بمریخ دراصلها در وقت پس مضرت از غلها
چرب وشیرین باشد وگوشت خاصه گوشت شکار وطلب مال حرام
بر جفت شرع وسالوسی ومراعات دروغ ونفاق ورزق سوگند خوردن
ومکر در رسد از حاکمان وقاضیان ورنجوری بود از سبب حرارت و
دمیدن چیزها بر اعضا واگر زحل منحوس شود مضرت از عیبهای
کهن شود وشرعی بر کارهای قدیم باریسان واهل صحرا وبندگان وخدمتکاران
ومکروه رسیدن از مشایخ ودرویشان وزاهدان باریا وبی علم ومردم
منافق واندرون دار ودیا دیهها بود واز سبب فکر واندیشه ومعاملات
اما اگر خیر وشر مدبر با وقتی بود که مشتری در شعاع او باشد یا جرم او
چنانکه یاد کرده ایم اما اگر مدبر عطارد بود یا هر کواکب که باشد فعل اکنند سعد
ونحس ها در خانه هر کدام کوکب که بود اما اگر بذات مسعود بود دلیل قوت
رای وتدبیر باشد وساختن معاملات وپیچ وشری وکتابت کردن
وآموختن علمی وصحت داشتن یا درباب قلم واهل فضل وخواندن
اخبار واشعار وبدنسب وردن نامه وکتاب واگر منحوس بود دلیل کندی
طبع بود وضعف رای وتدبیر وکید ومکر ساختن ودروغ گفتن بسیار

وهندبان ولجاج ومکروه رسیدن از جور وجفاء مردم فرومایه وسیاقط
وعاجز شدن بسبب تهمت وافزا ونفاق کردن ایشان وبی حاجت
گفتن اما وجه دیگر آنست که مدبر در خانه که باشد چون نحس شود در وقت
تدبیر فساد ومضرت بموضع او رسد از طبیعت آن نحس ومنسوبات او
بصاحب طالع وار نسبت نحس بطالع مثال طالع ثور باشد وزهره در
یازدهم بخوست مدبر بود وروی وزحل در نحس بسنبله وزهره در مقابله او
مولود را از دوستانی که دل بستر بود بجال ایشان خاصه که زنان شریف
باشند واهل نسب مکروه رسد یا چنین کسان مضرت رسد از بزرگان
مولود یا از سفر مولود یا ازاین مولود آن قوم مردم حکیم بوند یا از خاندان
قدیم ومشایخ وها فیس باشند یا او فرزند مولود مضرت رسد یا فرزند
مولود بسبب فساد شود یا عشق یا طرب یا اخبار بد ومولود را رنجوری پدید
آید از ماده بلغم یا از طرب یا از عشق یا از سوداها باشد اما اگر مدبر بسعدی
مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت آن سعد وموضع وخانه او دان
سعادت مناسب آن سعد باشد یا طالع چنانکه اگر سعد مشتری بود واو
صاحب بیت المال باشد سعادت مالی باشد واگر خانه پنجم باشد
مال او وجه هدیه وهد یا از کدر فرزند یا از طرب واین طریق بمریخ وقیق آنست
ودر عبارت چنانکه مفهوم نیفتد تامل واجب نیکو باید داشت وموضع تدبر

و نظرها قبول ورد بعودت وعداوت اعتبار کنند **ثمرهٔ دویم** در احکام
تسییر اعظم اول مقدمه گفته میشود که در ثمرهٔ اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم
جهة هیلاج وکدخداست دادها دار بعه وانچه دلایل اصل است بمواضع
سعود ونحوس و دلایل قاطع تا از انجا استدلال کنند ببقا وفنا مولید
و سعادت و شقاوت او را پس چون تسییر دلایل عمر بمواضع مخوف
رسد از انچه نموده ایم دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع و موضع
او و نسبت مسیر و مسیر الیه با طالع اصل و تحویل و برج انتها و حکم کلیات
اعمار براین اصول باشد و حکم کلیات سعادت ونحوست و قوتهای
ظاهری و باطنی اما اگر تسییر اوتاد یا تسییر نیرین یا تسییر سایر در هر دو
یا تسییر دلایل دیگر که بر درجهٔ وتدی افتاده بود یا مابین الوتدین باشد
بموضع نحسی رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان در پس ظاهر و باطن و
قوتهای نفسانی بحسب دلیل و موضع تسییر و موضع مسیر الیه اما اگر تسییر
دلایل که نموده ایم بموضع سعدی برسد استدلال کنند بسعادت حال
قوتها که گفتیم و صحت نفس و قوت و سعادتهای داخلی وخارجی
اما اگر تسییر بعضی از ان دلایل بسعود و بعضی بنحوس رسد حکم بر غلبه
و قوت دلیل کنند و قبول ورد هر یک در اصل و در وقت و اعتبار نظرها
کنند چنانکه گفته ایم و تمیز کنند مانع و معطی بفکرت تمام و در پس

صاف

صاف پس با چیزی از احکام هر یک یاد کنیم بحسب قاسم مفردا تا از انجا
قیاس کنند اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلایل کلیات سعد
باشد و خاصه در اصل مسعود بود دلیل کند بر طول عمر و خوشی عیش
و سعادتهای تمام مولود از خارجی و داخلی و اگر قاسم نحس باشد
و خاصه منحوس بود بر ضد افتد اما اگر بر موضع تسییر درجهٔ طالع قاسم
مشتری بود دلیل کند بر پاکی مولود و راستی و امانت گذاری و
مشغول بودن مطالعات و جزات و رغبت کردن با مور آخرتی و طلب مال
و توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و انفاق
درزق بر وجه احسن و مجالست با وزرا و ائمه و قضاة و مردم ستوده
و معروف شهرت یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای
کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مایل بحرارت و سلامتی قوتها و صحت
بدن و همه احوال مناسب سال عمر باشد و این اصل را نیکو اعتبار کنند
و ضایع نگذارند در جمیع احکام و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند
بر طلب لذات و مناکحت و قضاها چرب و شیرین و راندن شهوت
و صحبت خوبان و اصحاب طرب و هزل و لعب و مردم معاشر و زنان
و کودکان و جستن بر آب با صواب و الحان و مزامیر و بویهای خوش
و پوشیدن لباسهای سفید و ماه و لطیف و نازک و ساختن زینت

و اعتدال مزاج مایل برطوبت و صحت و تندرستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل
کند بر گرانی اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات و نسبت
بسال و عمر و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگدستی و عجز و صبر و حلم و کم
همتی و طمع داشتن و نومیدی از زیستن و کشیدن ظلم و جور از مردم فرو
مایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن ترس و وهم و شکسته دل شدن
و پوشیدن لباسهای کهنه و بی قیمت و خوردن غذاهای بد و گنده و نا
گوارنده و شور و مواصلت جستن با مردم جاهل و عمر ضایع کرده
و مایل شدن مزاج ببرودت و پدید آمدن امراض مزمنه و بند و سجن و اگر
قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب زدگی و عیاری
و سرکشی و دلیری و شجاعت و گزاف کاری و ظفر جستن و راندن
امر و نهی و کوشیدن و راز از خلق و نابخشودن بر زیر دستان و ضعیفان
و تلف کردن مال و نسل و اختلاط جستن با ارباب سلاح و ترکان
و عیار پیشگان و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع
صلاحها و مفسد شدن در امور آخرت و پیش رفتن فسق و فجور
و ریختن خون حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای حرب
و میل مزاج بصفرا و بیماری و موی تا سب بسال و عمر و اگر قاسم
عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت

بلاغت

و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اصحاب
هنر و مردم عالم و حکیم و میل بعلوم دقیق و تجارت و بیع و شری غلامان
و مصنوعات و دلیل دلخوشیها بود از مستوفیان و نایبان و وکیلان
و متصرفان و دلیل خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر
و دبیری و منطق و ساختن نفایس و نقاشی و لعب و لباسهای ملون
پوشیدن و عمامه دارد و مزاج او مایل شود بمزاج برج عطارد ثمرهٔ پنجم
در احکام تسییر و تدراج اگر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر زیادتی
املاک و اسباب و سرای و آبادان کردن جایها و عمارتهای مساجد و
صوامع و زیادت جایها و مدارس و خانقاه و نیکوی عواقبت امور
و ساکن شدن در مقامهای عالی و جایهای پاک و خوش و یافتن مال و جاه
مدفون و نیکی از منفعات و اطعمه و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال
پدران و مادران و قوت حرص مولود و اختلاط او با علما و قضاة و یافتن
سعادت از بزرگان و معارف و مشاهیر و اگر قاسم زهره بود دلیل
کند بر کرم و احسان و بیرون آوردن نام نیک و میل کند بصحبت اهل طرب
و خاتونان و خادمان و لذات و رغبت نماید بطعامها و شرابها
و غذاهای خوش و لطیف و شهرت یابد در شهر و ناحیت بحسن سیرت
و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان و سردابه و حوضخانه

و آبهای روان و جایهای نزهت و دلیل سعادت احوال پدران و مادران
باشد و نیکی دخل دارد و ارتفاعات و انواع میوه‌ها و گلستانها و سبزه‌ها
و آنچه نقل شاید و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از
مسکن مألوف و رفتن از شهر بشهر و از وطن بوطن و مشتکی شدن
از پدران و مادران و دلیل انقلاب این جماعت باشد و بیماری
و موت ایشان و میل کند بزراعت و مرمت جایها و عمارت گورخانه
و زاویه و رباط و کاروانسرای و نیکیها بد از ارتفاعات و حیوانات
و شدت بیند از کار و مشقت و خلاف بندگان و یاران و دوستان
و طلب عزلت دارد و عاجز و دلتنگ باشد و فرودستی و ترشروی
کند و بیچارگی و در مقامها ساکن شود که راضی بود و در آن جایها و عاقبت
اندیشها شد تا حدی که کار خود از آن بزیان آرد و اگر قاسم مریخ باشد
دلیل کند بر فراخی خان و مان و پریشانی اوطان و املاک و ضیاع و عقار
و بیاختن مسکن در میان لشکریان و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان
و ضرب و قتل و مایل شدن بشر و فتنه و قیل و عوانی و راه زدن و دزدی
و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و آزار پدران و مادران
و مستولی شدن بیماریها خونی بدین جماعت و قصد ایشان کند و دلیل
بسوختن جایها باشد و بیدادی کردن و بیعاقبت شدن در کارها خاصه

در کارها و ان

در کارها و آن جهانی و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر نقاشی نگارها
دیوار خانها و جایگاه یا شکوه و درهم پیوستن و کوشکها و مستغلات دکان
در رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شری املاک و معماری کردن و
بزرگ شدن بر اصحاب حرف و صناعت وران و اهل بازار و انتقال از
از وطن بتجارت و بیاعی و وکیلی و نیابت و المحسن با اهل دیوان و
متصرفان و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت او بعلم مساحت و بنای
و دلیل قوت تدبیر پدران و مادران **نمره چهارم در احکام تسییر وتد**
سابع اگر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر امن و فراغت از قبل
خصمان و ضدان و مصالحه جستن این قوم و دلیل تندرستی مولود
بود و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و مصیب بودن در
وعده و سخنان و صلاح حال اهل خانه و یافتن منفعت از شرکا و اهل و
عیال و فخر کردن این طایفه بدو و بلادستی جستن و سلیطگی کردن
ایشان و افتادن کارهای شرعی و دعویها و رسیدن بجاه و نوازش
خاصه بجاه مریخ بدو خود و بسیاری کردن معاملات و داد و ستد
و بیع و شری و نیکو بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح
و شرکت و سفر و حضور غایب باشد یا گم شده و دزدیده و اگر
قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از قبل زنان

و شریکان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک و معرفت
کذا این قوم و افزونی محبت از اهل خانه و دوستی کردن با اصحاب
طرب و زنان و عشق و راندن شهوت و یافتن نشاط و لذات
و رغبت نکاح و تزویج و شرکت و حصول جفت خوب صورت لطیف
طبع و بسیاری فرح از روی زنان و بمراد ایشان رفتن و تسلط
ایشان و فریب و شادمانی کردن و افتادن سفرها بنفع و خیر و یافتن
مال خاصه از اهل و عیال و نیکی شرکت و مناکحت و زیادتی دوستان
و فرزندان خاصه دختران و رایها و صایب و راست رفتن بخنان
و صحت و سلامتی مولود و اهل خانه و یافتن لذات از زندگانی و اگر قاسم
زحل باشد دلیل کند بر سدت و کدورت میان مولود مبارک و ضدان
و خصمان و شریکان و طمع کردن دزد بخانه و مال و قصد خصمان و رسیدن
ضرر و زیان و خوف از دعویها و کهن ناسازگاری و بدخوی اهل خانه
و انباز و نمودن خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت
و شکدستی ایشان و موت اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق
و فراق و دلیل توانگری باشد از قبل زنان و باشد که با موزنان
و خصمان شود از خوف و مولود را بیم بود از بیماری فرفرو سوداها
و ضعف و قوت شهوانی و نشاط باشد و بدی مناکحت و شرکت و خوف

موت ازدو

موت از دو اهل خانه و خصمان قصد کنند و حیلت و کید اندیشند و
بدی بینند از فعل خود و بد باشد سفر و معاملت و اگر قاسم مریخ باشد
دلیل کند بر خیانت و انباز و افتادن خصومت و خصمی از نو پدید آید و
نشاید در این وقت امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زن
خواستن و انبازی کردن و دوستی لشکریان و ترکان داشتن
و دلیل بی ساختن اهل خانه باشد با عزی و افتادن خصومت و مکر خصمی
از نو پدید آید و نشاید در این وقت امانت نهادن و راز گفتن
و سفر کردن تا آنجا و بخشم رفتن او و چیزی دزدیدن یا بمردم دادن
و قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد که بر دست مولود نیز خطا رود
و تدبیرهای ناصواب و بد و فتادن و خصومت کننده شود و زبان
بروی غضب رانند و او ببدی و فحش و راندن شهوت پلید
و لواطه مشهور شود و خود را و رفتها اندازد از بدراهی و بی اعتقادی
خاصه در دین و مذهب و اگر قاسم عطارد بود و دلیل کند بر بسیاری
بیع و شری و معامله کردن و افتادن بغربت بتجارت و آموختن علم
از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر بود در معیشت و مودت
کرداد و بصنع و حیلت سازد و دلیل بود بر قوت فراست و شناختن
مزاج مردم و مایل شود بغلامان و امردان و اگر نکاح کند زنی زیرک

وفاضل بوست افتند وعاقل وکوشیار وکدبانو وزبان آور ومولودها
بسیار متهم شود و در حق او بد گویند مردم را و دو رویی کنند با او فاحشه
زن و انباز و بروی نفاق غلبه کند و او را بسبب زنان خصومتها افتد
و مال او بنظر آری برند و زرق و فسوس و او را بنوشتن تعویذ
و مکر و حیل در قید آرند **ثمرهٔ پنجم در احکام تسییر و تدعاشر** اگر
بر موضع تسییره قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل و عمل خیر و پیش
آمدن کارهای نیک و نافع و دلیل تواضع بود و رستکاری و قبولیت
بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک و میل با مور آخرت و کارهای
دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و حجاب و نواب و ائمه و قضاة
و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن
با بزرگان و بنیاها سور و نمودن کرم و مشقت و توانگری و صحبت
یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت
کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار
و ناموس کردن و نفاق و دلیل بسعادت احوال مادر بود و بار کثرت
بسیار و صحت و سلامتی و حرص مولود بمال و منال و جاه و منز
و اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و جامه فروشی و عطاری
و دایر مطربان و زینت بسازی و بیع و شری برده و انواع پیرایه

وحلیها وملازمت

و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معاملت با این طایفه
مردم و افزونی جاه و زینت و حرفتی از کدر اصحاب طرب و پیش رفتن
امور و زدن مزامیر و اوتار و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت
از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو سیرت
و لطیف طبع و تازه روی و دلیل دیدن سعادتها بود و لذتها و خوشی
زندگانی و تلطف با مادران و خواهران و دوستان و توانگر شدن
و عشرت کردن و بمراد رسیدن بهرچ لذات این جهان باشد و اگر
قاسم زحل بود دلیل کند بر بسته شدن کارها و کهن و گذشته و دعویها
دیرینه در تعویق و افتادن از خشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت
و حرمت و در بیم و هراس ماندن و در اندیشهای محال و مشغول شدن
بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب و معزول شدن از
شغلهای دیرینه و پیش آمدن کارهای درشت و سخت و خوفناک و رسیدن
شدت و ظلم بمردم و جور و خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن
از بلندیها و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک و توانگر شدن
و شهرت یافتن بنسب و خوف و موت مادران و بیماریهای صعب و اگر
قاسم مریخ باشد دلیل کند بر رغبت صلاح و خدمت سلطان و امرا
و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و امر و نهی و جستن حرب

و خوف از سلطان و بزرگان صعب

و مکر و خدیعت و خصومت و کارها با خوف و بیم باشد از زخم
و جراحت و مایل شدن بمذهب و ملل در نخاندن خلایق و خیانت کردن
و بدکاری و ظلم و خلاف و عوانی و هر بدی که بکند زود بدو باز
گردد و بسبب هلاک و قتل او شود و از در افتادن با آتش بیم
بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کار بستن و دلیل
دزدی باشد و یار شدن با دزدان و رندان و ما در اینجا خوف باشد
از قتل یا بیماری و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر طلب صحبت سلطان
و اکابر از کذر دسوی و فضل و شعر و وعظ و فصاحت و بلاغت
و تکلم و یافتن شغل و عمل چون نیابت یا وکالت یا منجمی یا طبیبی یا کارهای
دیوانی یا صناعت یا نسبت کفایت یا ندیمی یا خواندن کتب و دلیل
شهرت باشد در شهر و ناحیت و دلیل توانگری و تصرف جایهای
و ضیاعها باشد که بازرگانی کند و بیاعی کند و بیع و شری قماشهای
نفیس و برده و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل هنر
و فضل اما حکم نیرین آنست که اگر آفتاب در اصل یا در وقت
مدبر یا قاسم که سعد باشد ناظر بود زیادت کند طلب صحبت
ملوک و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت عقل و تمیز
و پیش رفتن کارهای آخرت و نیکی رای و برساند بحکومت و سرور

قوی

قوی و اثر او مانند اثر مشتری باشد اما اگر مدبر یا قاسم که نحس
باشد ناظر بود از نحوست او کم کند و مانند شقاوت او شود
اما اگر مدبر احوال قمر را بود سعودت همچنان اثرها کند اما کمتر
از آفتاب و زیادت کند قوت عقل مکتسب و کارهای این جهانی
را بیشتر بود و بزرگی یابد بر عوام الناس و اقربا اگر مدبر یا قاسم
نحس بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما اگر نظر
نیرین بعداوت بود مضرت رسد و فیما و او باشد چنانکه یاد کرده
ایم در ثمرهٔ دوم از شعبهٔ اول و اگر محترق باشد خوف مرگ بود
اما حکم استیلاء کواکب یا بودن ایشان در اوتاد و خاصه بر عین وتد
حکم همین باشد و بارها گفته ایم که احکام مناسب شخصی باشد و شرف
و حسب او و مناسب سال و عمر او و قبول ورود مدبر و قاسم و احوال
هر یک **ثمرهٔ ششم** در تمزیج قاسمها و دلایل اصل بوقت شرط در این
صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند بقاسمها در اصل قوی بوده است
بقوتهای ذاتی و عرضی یا ضعیف بود و بقدر قوت در رسانیدن سعادت
زیادت کند از آنچه گفته ایم و از شقاوت بکاهد و اگر ضعیف بوده است
از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در شقاوت قاسم را
با دلایل طالع در اصل نسبت دهند بدان طریق که بنگرند که قاسم

را و برج تسییر را با طالع چه نسبت است یعنی قاسم صاحب
چندم خانه است از طالع و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع
تسییر غرض جز هیچ حظی ندارد و با این برج او را جایگاه بدست و باندازهٔ
شهادت و قوت و قبول در و احکام نهند و در آمیزند قاسم را
با دلایل اصلی و اتصالات و انصرافات بنگرند قبول در و هر یک
را در موضع خود در اصل و در وقت و همچنانکه تسییر است اعتبارست
که هر یکی بر کواکب و حالات هر یک را اعتبارست که هر یک بهر
وقتی دوری تمام کنند در دوازده خانهٔ طالع پس واجب
باشد تسییر کواکب هفتگانه و منظرهای هر یک را با قاسم امتزاج داد و
و هیچ طرف را ضایع نگذاشتن و بر همه رسیدن بقدر قوت
و احکام بر دلیلهای قوی تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود اما دیگر
دلایل اصلی از کواکب و مراکز بیوت و سهامات تسییر اعظم را نیز
هر سال که طالع تحویل کنند و برج انتها براند تا معلوم شود تا معلوم
شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده است و حکم
سعادت و نحوس سال از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و
بروج را با طالع چنانکه نمودیم اما از رسیدن تسییر طالع شهوری
و سنوی تسییر طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک

از اصلی

از اصلی و فرعی حکم آن سال و شهور و ایام او کنند که این
تسییرات با تسییرات دلایل اصلی موافق اند یا مخالف در قوت
و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضی آن نهند پس
اگر تسییر اعظم از حد نحس بحد سعد نقل کند دلیل قطع عسر کنند
مضرت او سالها بردارد اما اگر تسییر سنوی بسعد از حد نحس
نقل کند فساد او ماهها بود و اگر تسییر شهوری یا تسییر طالع تحویل
از حد نحس نقل کند زحمت او روزها بود اما اگر این تسییرات
از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کنند مضرت هر یک بمنفعت
نقل شود چنانکه از رنج براحت پیوندد و از بیماری بصحت و از غم
بشادی و مانند این و کیفیت مضرت و منفعت مناسب طبیعت
تسییر موضع او و قاسم بود و مناسب طبیعت موضع قاسم و
خانهای او با طالع والله اعلم **شعبهٔ پنجم** در حکم زمانها و دور
و فردارات سراتی **ثمرهٔ اول** در حکم زمانها حکمای یونان احکام
نجومی را برمز اشارت گفته اند و اهل بابل از آن رموز خبر داده اند
و اهل فارس و هند شرح آن اخبار کرده اند و از آن جمله یکی زمانهاء
مولودست و این عمل را با اهل بابل نسبت کنند و فردار مولود
خوانند و اهل این عمل بر عطیهٔ کبری آفتابست که صد و بیست سال

است و انرا بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم
اول از وقت ولادت تا مدت چهار سال قمر را بعد ازان
قسمی عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال
و قسم آفتاب نوزده سال و قسم مریخ پانزده سال و قسم
مشتری است دوازده سال باقی و قسم زحل است تا آخر
عمر هر کدام کوکب که در صورت طالع ها اقوی تر بود مولود در
زمان استیلا و تربیت او نیکو حال بود و با دولت و سعادت
مناسب کوکب طالع اما چهار سال تربیت قمر مولود زود زود
بود و هر لحظه از حال بحال گردد چنانکه قمر و غذاهای او هم تر
باشد و میل او بچیزها آبی بود چون انواع میوه‌ها و لبنیات و امثال
این و بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده
سال قوت در وی روی بترقی و آغاز کند در انستن چیزها
و دریافتن معانی و تعلیم در وی موثر باشد و پدید آید قوت
اخلاق و خاصیتها و دانستن اعمال و آداب و علم و نیک و بد
بعد از چهارده سال تا تمام بیست و دو سال زهره مستولی
گردد آغاز کند در وی حرکت منی و جنبیدن شهوت و آرزو
بردن بجفت و طلب لذات و خوردن و پوشیدن و فریفتن

مردم و فریفته شدن و آنچه متصرفات حیوانیت و بی عاقبتی کردن
بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام چهل و یکسال
مزاج مولود قوت گیرد و استیلا یابد و قدرت بر چیزها و از هزل
و لعب روی بوقار و ضیانت آرد و میل بخیرات کند و امور ان
جهانی و ترحم و کرم بیش گیرد و بخشایش کند و سروری طلب
دارد و بعد از چهل و یکسال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی
شود و آغاز کند بر پدید آمدن حرص و بخل و بحث کوشیدن
و درشتی کردن و آزار خلایق و کسب مال و معاش و اندیشه
کردن بسیار در امور و آگاه شدن بضعف قوتهای بدنی و
حواس و پوشیدن و داشتن اسرار و عاقبت اندیشی
و کمی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام
شصت و هشت سال مشتری مستولی گردد طلب نام نیک دارد
و جهد در کارهای دینی کند و فرد ماندن گیرد و از کارها بیش خود
کردن و کم کند رنج و مشقت در کار دینی وی و خود را مستعد
امور پسندیده گرداند و خیرات و طاعات را پیش رود
بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل مستولی گردد پدید آید
کسالت و سوای حرکات و بردی و شهوات و لذات نماند

و مزاج بسرد کرده و اندکی و سبکی خواب بود و از او بخت کشش
و معلول شود و چاره طلب نمرهٔ دویم در قسمت فرداریت عمل
فردارات قد قسمت دادو منسوبست باهل فارس و آغاز این
فردار در طالع روزی از آفتابست و در طالع شبی آغاز از ماه
و اصل این عمل بر هفتاد سال شمسی نهاده اند بدان طریق که
قسمت کرده اند هفتاد را بر هفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده
سال درست و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال و
عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت
ولادت با تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده
سال را بر هفت کوکب قسمت کنند منصب خود را بعد از ولادت
آفتاب تنها تربیت کند بعد از این مدت شریک آفتاب زهره
شود و هر دو تربیت کنند با منصب زهره تمام بگذرد بعد از این
زهره تمام شریک عطارد باشد و هر تربیت کنند تا منصب عطارد
نیز بگذرد بعد از عطارد شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری
دیگر مریخ و بر شرکت مریخ ده سال فردارات شمس تمام شود بعد
از ده سال نوبهٔ فرداریه بزهره رسد از اول سال
یازدهم با کسور منصب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک

زهره عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زهره
قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و فرداریت زهره
بشرکت آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبه فرداریه بعطارد رسد
چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت بقمر رسد بهمین
قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود از وقت
ولادت تا مدت نه سال فردار قمر باشد و چون نه را بر هفت
نوبت قسمت کنند منصب هر یکی بسالی باشد و سه ماه و دوا
زده روز و بیست و یکساعت پس این مدت قمر تنها تربیت
کند بعد از آن مدت زحل شریک قمر شود و هر دو
تربیت قمر کنند و بعد از آن مشتری شریک شود
باز بمریخ و باز آفتاب و زهره و بر شرکت عطارد تمام شود
فرداریت قمر بعد از نه سال نوبت فرداریت بزحل
رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد نوبت بمشتری رسد
و باز بمریخ با شریکان همچنین تا هفتاد سال بر عطارد تمام شود
و ما جدولی نهادیم و مدت فرداریت هر کوکب بر هفت قسمت کرده
و منصب هر یک را در روی نهاده تا وقت عمل محتاج نشود
بقسمت کردن و جدول اینست پس از این کوکب هر کدام

که قوی حال بوده باشند در اصل چون نوبت فرداریت
با شریک بد و رسید سعادت دهد از طبیعت خود و شریک
مناسب خانه خویشتن با طالع و اگر ضعیف باشد اثری
نکند امّا اگر صاحب فردار قوی بود بوقت شرکت در ان
سعادت بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف بود
چیزی زیادت نکند امّا صاحب دور نزدیک اهل فارس
صاحب طالع است یکسال اوّل بعد از ولادت و صاحب
دور سال دویم ان کوکب که فلک او تحت فلک
صاحب طالع بود و سال سیم بر همین قیاس تا سال
هشتم صاحب دور باز صاحب طالع بود و سال
پانزدهم تا چند انکه عمر باشد و دور میکنند بر
این ترتیب امّا نزدیک اهل بابل سال اوّل صاحب
ساعت ولادت بود صاحب روز از ساعات
معوج و سال دویم کوکبی بود که صاحب ساعت
دویم بود از ولادت بر همان ترتیب که گفته شد
هرکدام کوکب قوی حال بود در نوبت دور و احوال
مولود نیکو باشد مناسب طبیعت ان کوکب چنانکه بارها

یاد کرده ایم **ثمرۀ بیستم در ختم کتاب** پیشوای اهل
احکام بطلمیوس این عمل را بلفظ صنعت خوانده
است جهة انکه هر طالعی علیحده باید ساختن که بهیچ
طالع و اوضاع و دلایل او بدیگری نماند پس واجب
کند که در صورت طالع و تفکر و تامل نیکو بجای آورند
و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام بسازند بر اصول و
قوانین این صنعت ناحق اگذارده باشند و شرایطی
که در دیباچه مذکور است از سر اعتقاد و امانت بجای
آرند امّا آنچه این فقیر در این کتاب یاد کرده دست
که از اقاویل استادان رحمة الله بدو رسیده بود
یا کلمه چند از محصول و تجارت خود چون پیوسته
صورتهاء طوالع سلاطین و اکابر و مخدومان و قربای
در نظر بود و همچنین صورت طالع والدین و فرزندان
و خویش و قبیله از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود
بقدر حاصل هر شخص از بس جهد در ان نمودکا
تا انچه مبتدی را دانستن آن آسانتر بود و بفهم
نزدیکتر باشد ثبت شود در عبارت سهل آورده در

شرح مطول کرد انچه دور تر بود ترک آن واجب دید
و در خاطر بود که این کتاب هفت شجره بود ششم او
بطالع تحویل و برج انتهای هفتم در طالع وقت و انواع
ضمایر امابراین ختم کردیم حالیا اگر بعد از این عمر
وفا کند آن باقی نیز ساخته کرده و اگر چه این بنده خود را
در اعداد عبید اند و بالله التوفیق تمت تم بعون الملک الوهاب

هفت اندر هفت در شرف عطارد جهت ظفر بر دشمن و فتح قلاع مجرب

۱۷۵

۴۶	۱۲	۱۱	۷	۴۴	۴۵	۱۰	۱۷۵
۴۱	۳۵	۲۰	۱۷	۳۴	۱۹	۹	
۴۲	۳۲	۲۸	۲۳	۲۴	۱۸	۸	
۱	۱۳	۲۱	۲۵	۲۹	۳۷	۴۹	
۲	۱۴	۲۶	۲۷	۲۲	۳۶	۴۸	
۳	۳۱	۳۰	۳۳	۱۶	۱۵	۴۷	
۴۰	۳۸	۳۹	۴۳	۶	۵	۴	

۱۷۵

طالع آدم ذو الاوتاد هابیل

طالع شیث علیه السلام

طالع طهورث دیوبند

طالع جمشید

طالع ضحاک

طالع افریدون

طالع نوح علیه السلام

طالع طوفان

طالع منوچهر

طالع سلیمان علیه السلام

طالع فرعون خدا

طالع قارون

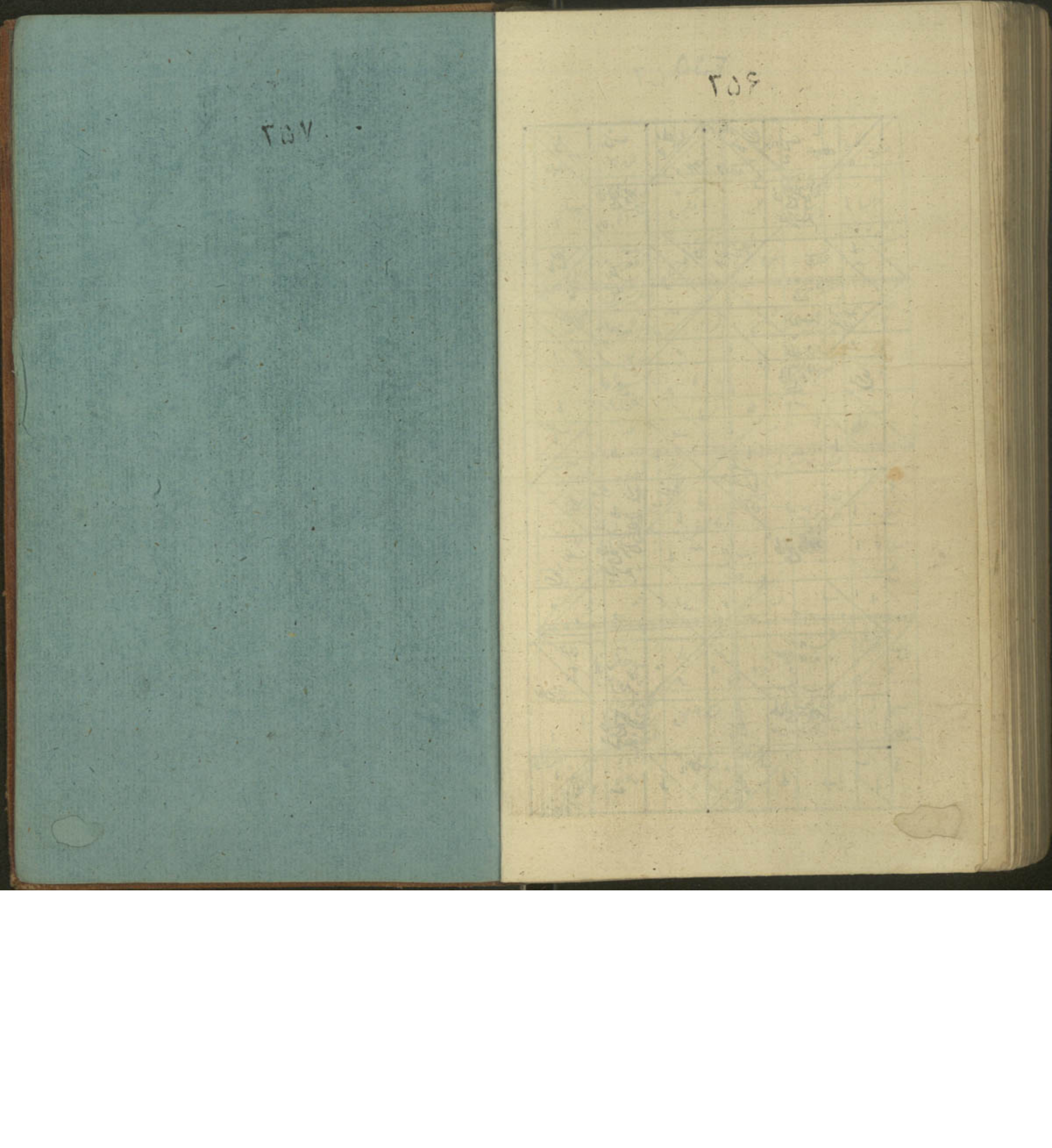
طالع موسی علیه السلام

طالع ذو القرنین

سهم السعادة و سهم الغیب

طالع عیسی علیه السلام

طالع محمد صلی الله علیه و آله



س ع ن
۳۲۰ ۳ ۶۴

[illegible]

معلوم نمائید در میان [illegible] گذاشته در بالای [illegible] بگذارند تا بالا [illegible]

[illegible] شده و طرف [illegible] از [illegible] کرده

[illegible]

[illegible] کرده را در [illegible] و طرف [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] و اورا [illegible] گویند

در وقت [illegible] از [illegible] و با ان

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] در

[illegible] حصه

[illegible]

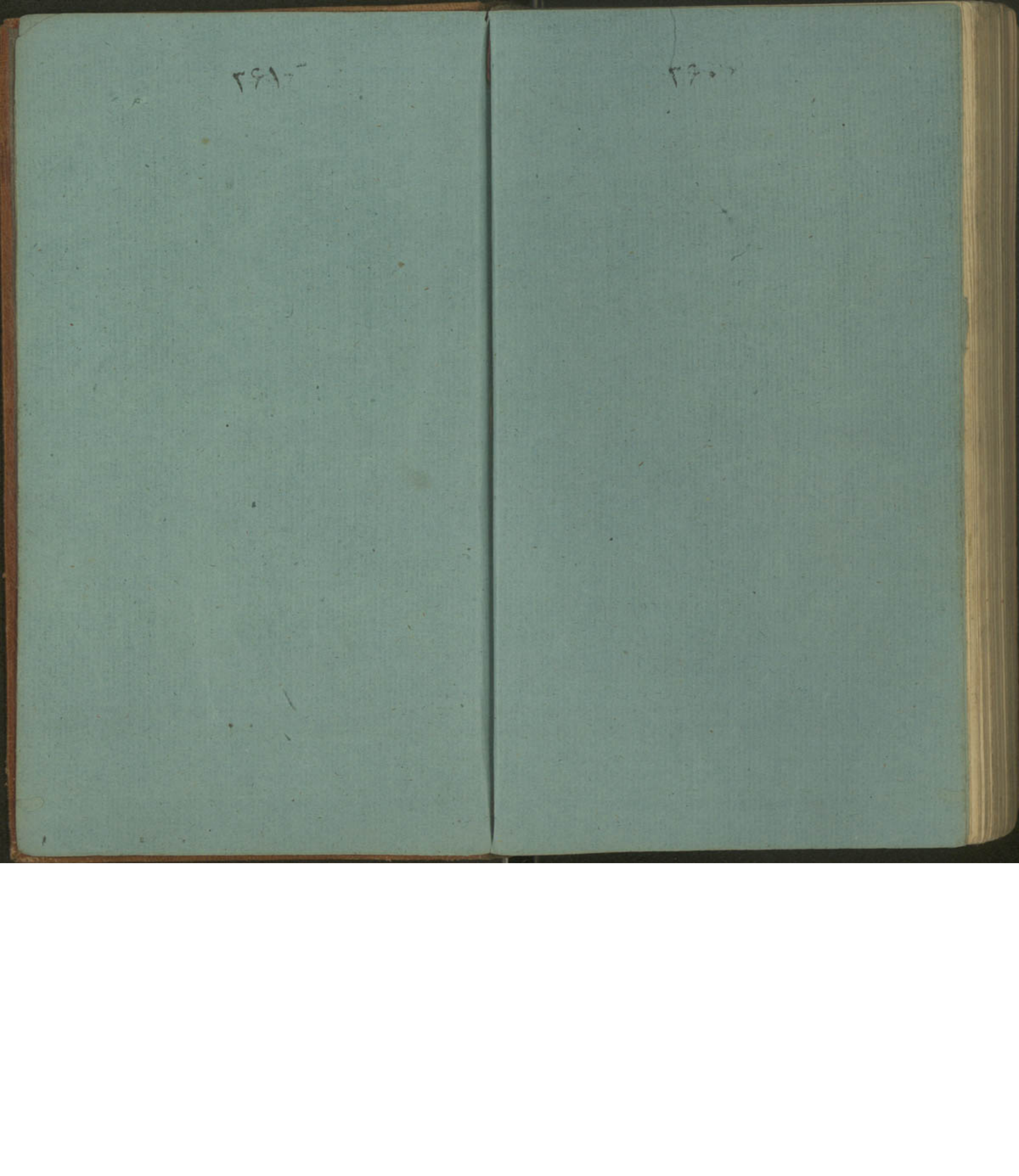
[illegible] نامند

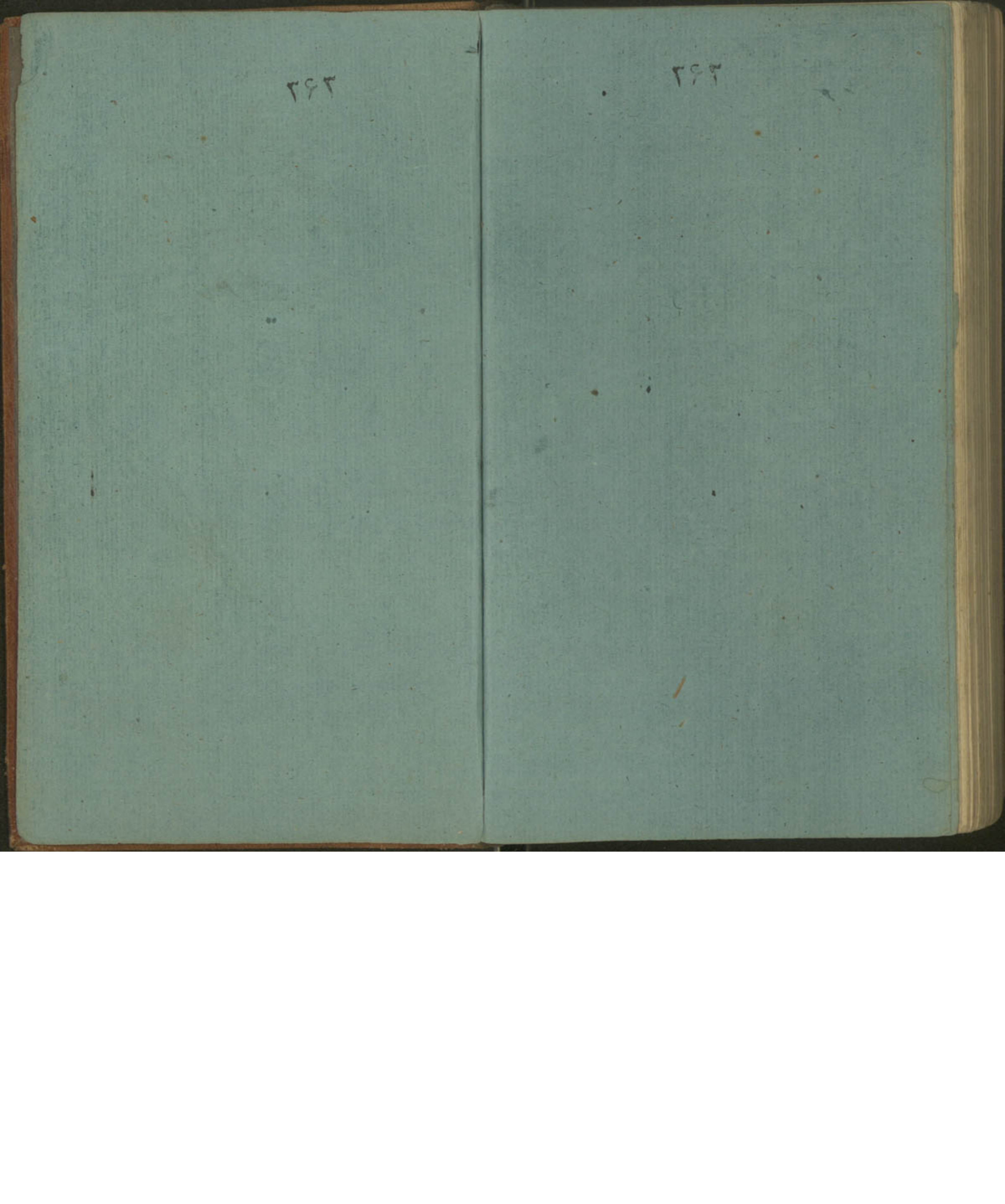
[illegible] گذاشته

[illegible]

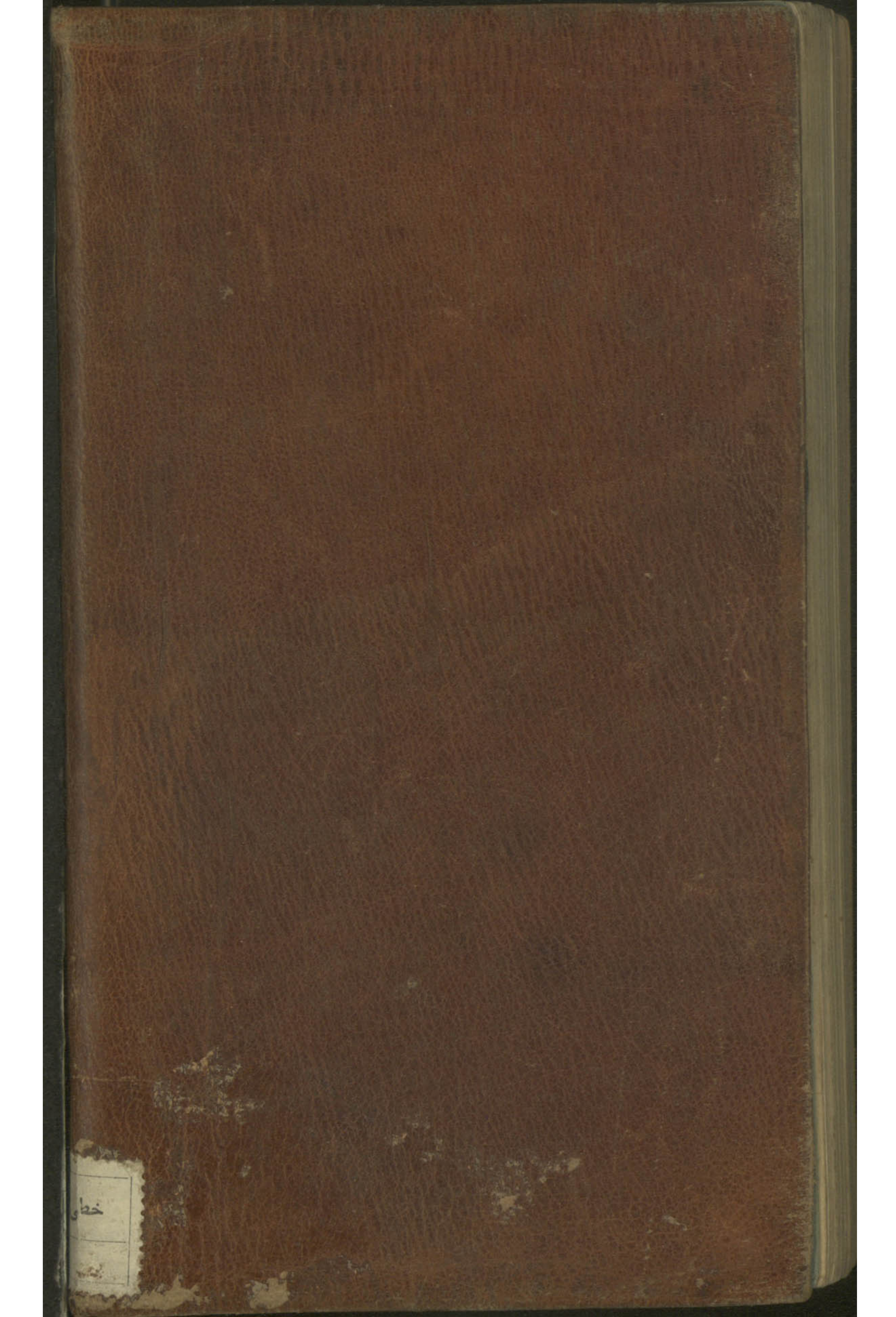
[illegible] آب [illegible]

[illegible] دارد [illegible]








خطی